

پیشگفتار

بدون تردید همه انسانها در جستجوی رسیدن به کمال و سعادت هستند اما در اینکه کمال و سعادت انسان در چیست گروهی زیادی از انسانها به خاطر عدم اعتقاد به مبانی دینی سعادت خویش را در محدوده نظام مادی و دنیوی از قبیل کسب ثروت یا شهرت یا قدرت می دانند که بدان اشاره می شود.

برخی کمال خود را در امکانات مادی می دانند مانند گروهی از قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَام که گفتند: (يا ليت لنا مثل ما اوتي قارون انه لذو حظ عظيم) ⁽¹⁾

بعضی مانند منافقان سعادت خود را در دوستی با بیگانگان می دانند. (الذين يتخذون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ايتتغون عندهم العزة) ⁽²⁾

گروهی عزّت و کمال خویش را در محور دانشهای مادی می دانند و به آن شادمانند (فرحوا بما عندهم من العلم) ⁽³⁾

عده ای شرافت خود را در ثروت فراوان و جمعیت زیاد می دانند (انا اكثر منك مالا واعز نفرا) ⁽⁴⁾

بعضی فلاح و رستگاری خود را در محور زورگویی و برتری جویی می دانند چنانکه فرعون می گوید: (قد افلح اليوم من استعلى) ⁽⁵⁾

اما از نظر اسلام بهترین و بالاترین راه سعادت تربیت و تزکیه نفس است (قد افلح من زكّٰها) ⁽⁶⁾

و بعثت پیامبران الهی و پیشوایان دینی به همین منظور است (لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة) ⁽⁷⁾

جالب اینکه خود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به این حقیقت تصریح می کند و می فرماید: (اِنِّي بَعَثْتُ لَاتَمِّ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا) ⁽⁸⁾

و امام صادق علیه السلام به قسمتی از مکارم اخلاق و فضائل نفسانی آن حضرت اشاره می کند و می فرماید خداوند اوصاف برجسته انسانی را به پیامبر مرحمت نمود شما نیز خود را آزمایش کنید اگر دارای این کمالات هستید خداوند را سپاس کنید و در افزودن شدن آن رغبت بورزید. **خصّ رسول الله بمكارم الاخلاق فامتنحوا انفسكم فان كانت فيكم فاحمدوا الله عزوجل و ارغبوا اليه في الزيادة منها فذكرها عشرة اليقين و القناعة و الصبر و الشكر و الحلم و حسن الخلق و السخاء و الغيرة و الشجاعة و المروّة** ⁽⁹⁾

در قرآن کریم دستورات فراوانی که نشانه کرامت اخلاقی است وجود دارد که به نمونه ای از آن اشاره می شود.

1. با کفاری که با شما سر جنگ ندارند نیکی کنید و عدالت ورزید
(لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبرّوهم و تقسطوا اليهم) ⁽¹⁰⁾

2. با بت پرستان به بدی و زشتی سخن نگوئید **(ولا تسبّوا الذين يدعون من دون الله)** ⁽¹¹⁾

3. با اهل کتاب به طرز شایسته سخن بگوئید **(قولوا للناس حسنا)** ⁽¹²⁾

4. در مقام بحث و مجادله با اهل کتاب به طرز نیکو مجادله کنید **(ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن)** ⁽¹³⁾

5. نسبت به افراد جاهل (تحمل داشته) و از آنها اعراض کنید **(واعرض عن الجاهلين)** ⁽¹⁴⁾

6. با پدر و مادر مشرک مصاحبت نیکو داشته باشید **(وصاحبهما في الدنيا معروفا)** ⁽¹⁵⁾

7. نسبت به بینوایان بی اعتنا نباشید و آنان را طرد نکنید **(ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه)** ⁽¹⁶⁾

8. نسبت به افرادی که به شما محبت می ورزند پاسخ بهتر بدهید. (و اذا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا) ⁽¹⁷⁾

9. افرادی که با شما بدرفتاری می کنند به طرز نیکو بدی آنها را از بین ببرید (ادفع بالتي هي احسن السيئة) ⁽¹⁸⁾

10. از خداوند بخواهید کینه ای در دل شما نسبت به برادران دینی نباشد. (و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا) ⁽¹⁹⁾

نکته قابل توجه اینکه این سلسله از دستورات اخلاقی و نظائر آن به منظور تربیت و تزکیه روح انسانی و تکامل یافتن در مسیر عبادت و بندگی خداوند متعال است.

موضوعاتی که در این نوشتار مطرح شده قسمتی از مسائل اخلاقی و تربیتی است که روش های تربیت و تزکیه نفس و اهداف آن در 30 موضوع مورد تحقیق قرار گرفته وبا الهام از آیات و روایات و برخی از نکات جالب، با دسته بندی خاصی ارائه گردیده و از شرح و تفصیل زائد که ملال آور است پرهیز شده تا بیشتر مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد.

لازم به ذکر است که این اثر رساله فوق لیسانس اینجانب در دوره اول تربیت مدرس حوزه علمیه قم بوده که در سال 1371 آن را به رشته تحریر درآورده و در سال 1379 پس از بازنگری مجدد، برخی از مطالب را حذف و قسمتی دیگر به آن افزودم.

اکبر دهقان

حوزه علمیه قم

79/2/1

فصل اوّل: تربیت در اسلام

مفهوم تربیت

تربیت از ماده (ربو) مصدر باب تفعیل، به معنای پرورش دادن است که در آن نموّ و زیادتی ملاحظه شده است؛ مانند ترکیه که آن نیز به معنای نمو و رشد است. راغب گوید: (ربّ) در اصل به معنای تربیت است و ربّ به طور مطلق فقط بر خداوند اطلاق می گردد که متکفل اصلاح موجودات است.

در قران کریم، مشتقات تربیت چند بار به کار رفته است از جمله:

الف ((وتری الارض هامة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت) ⁽²⁰⁾ زمین را خشک و بی حاصل می بینی، پس هنگامی که باران فرو می فرستیم تکانی می خورد و رشد و نمو گیاهان در آن آغاز می شود.

ب ((وقل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیرا) ⁽²¹⁾ بگو خدایا والدینم را مورد رحمت خود قرار ده همان طوری که آنان مرا در کودکی مورد لطف و رحمت خویش قرار دادند.

بعضی از محققین گویند: ربّ در جمله (ربّیانی صغیرا) از ماده (ربو) است نه از ماده (ربب) چون معنای تربیت، در نوع مواردی که به کار رفته عبارت است از نموّ و زیادت جسمانی و پرورش مادّی؛ و تربیت و سوق دادن به کمال و سعادت معنوی در اغلب موارد ملاحظه نشده است البتّه تربیت یک مفهوم عامّی دارد که جمیع مراتب حصول نشو و نما و زیادتی را به هر کیفیتی که باشد اعم از مادی و معنوی شامل می شود ⁽²²⁾ بنابراین واژه تربیت، - با توجه به ریشه آن - به معنای فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است. علاوه بر این، تربیت به معنای تهذیب نیز استعمال شده که به معنای از بین بردن صفات ناپسند اخلاقی است. گویا در این استعمال نظر به آن بوده است که تهذیب اخلاقی مایه

فزونى مقام و منزلت معنوى است و از اين حيث مى توان تهذيب را تربيت دانست.

قرآن، کتاب تربیت

قرآن کریم، کتاب هدایت، نور، شفاء، رحمت، تذکر، موعظه، بصیرت و برنامه زندگی و داروی مؤثر برای همه دردها معرفی شده است که در سایه عمل به دستورات آسمانی آن، انسان می تواند به سعادت ابدی برسد. (یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین) ⁽²³⁾ علامه طباطبائی قدس سره می فرماید: اگر چهار صفتی که در این آیه برای قرآن آمده با خود قرآن سنجیده شود آیه شریفه به صورت جامعی در می آید که تمامی آثار پاکیزه و زیبائی قرآن را در بر دارد. قرآن در روحیه مردم مؤمن چنان اثر می کند که دل ها بارور می شود و نقش پاکی ها در آن ها ترسیم می گردد. ⁽²⁴⁾ در واقع آیه شریفه چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه پیروی از قرآن بیان می کند.

1) موعظه و اندرز.

2) پاکسازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی.

3) هدایت؛ که پس از پاکسازی انجام می گیرد یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه های مثبت.

4) شایستگی انسان برای رسیدن به رحمت و نعمت پروردگار. هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و همه آن ها در پرتو پیروی از قرآن کریم به دست می آید. ⁽²⁵⁾

قرآن کریم انسان ها را اندرز می دهد و زنگار گناه و صفات زشت را از قلب ها می زداید و نور هدایت را بر دل ها می تاباند و نیز قرآن است که نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: (فاستشفوه من ادوائکم واستعینوا به علی لا وائکم فان فيه شفاء من اکبر الداء وهو الکفر والنفاق والغي والضلال) ⁽²⁶⁾ از قرآن برای بیماری های خود شفا بطلبید و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت جوئید زیرا قرآن، شفای بزرگ دردهاست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.

تعلیم مقدّم است یا تربیت؟

در چهار مورد از قرآن کریم موضوع تعلیم و تربیت به عنوان هدف بعثت انبیا با هم ذکر شده است. در سه مورد تربیت و تزکیه بر تعلیم مقدّم شده است.⁽²⁷⁾ و تنها در آیه 129 بقره تعلیم بر تربیت و تزکیه مقدم شده است. سرّ این که تزکیه در آن آیات مقدم شده این است که تزکیه و تربیت، علت نهایی برای رسالت است و علت غایی در قصد و تصور، مقدم است و لکن چون در عمل و وجود خارجی، مسأله تعلیم بر تربیت مقدّم است، در این آیه تعلیم مقدم بیان شده است.⁽²⁸⁾

امکان تربیت

راه تربیت نفس و تهذیب اخلاق منحصر به مجاهدت و سعی و تلاش است و تا انسان کوشش نکند نمی تواند نفس سرکش را رام کند. بعضی افراد تن پرور که روزگار را به بطالت گذرانده اند و از جهاد با نفس فرار می کنند، معتقدند که اصلاح اخلاق امری غیر ممکن است و امور طبیعی اصولاً قابل تغییر نیست و برای اثبات این اندیشه باطل خود به دو امر استدلال می کنند:

(1) اخلاق، صورت باطنی است؛ چنان که خلقت، صورت ظاهری است و همان طوری که خلقت ظاهری، قابل تغییر نیست اخلاق هم که خلقت باطنی است، قابل تغییر نمی باشد.

(2) اخلاق حسنه زمانی حاصل می شود که انسان بتواند به طور کلی خشم و شهوت و دنیاطلبی و مانند آن را ریشه کن سازد و این امر غیر ممکن است و اشتغال به این کار تضییع عمر و بدون فایده است.

در پاسخ این گروه باید گفت: اگر اخلاق قابل تغییر و تبدیل نباشد این همه سفارش و اندرز و راهنمایی هایی که رهبران دینی داشته اند، لغو خواهد بود. علاوه آنکه خداوند نمی فرمود: **(قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها)** (29) رستگار شد کسی که تزکیه نفس کرد و زیان کرد کسی که خود را فریب داد. اینان چگونه معتقدند که انسان تربیت پذیر نیست، با این که حیوانات وحشی وقتی با انسان انس می گیرند، تربیت می شوند، مانند آهو و سگ که تعلیم دیده و صید می کنند واسبی که چموش است بر اثر تربیت، رام و منقاد می گردد. (30)

راه تربیت

علامه طباطبائی قدس سره می فرماید: یکی از راه های اصلاح اخلاق، که در قرآن دیده می شود این است که انسان را از نظر روحی و عملی طوری تربیت کند و چنان علوم و معارفی در وجود او پیوراند که با وجود آن جایی برای رذایل اخلاقی باقی نماند و ریشه رذایل اخلاقی سوزانده شود. این روش، در هیچ یک از کتاب های آسمانی و تعلیمات انبیا که به دست ما رسیده وجود ندارد و در هیچ یک از آثار فکری و حکمای الهی نیز دیده نمی شود.

مثلاً انسانی که ریا می کند و کاری برای غیر خدا انجام می دهد یکی از دو علت بیشتر ندارد، یا می خواهد از این راه، شخصیت و عزتی کسب کند، یا از قدرت دیگران می هراسد، چنین کسی وقتی متوجه شود که قرآن می فرماید: **(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)**⁽³¹⁾ و **(إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)**⁽³²⁾ باید به راستی به این دو حقیقت، ایمانِ راسخ داشته باشد و بداند که عزّت و قدرت، تنها از آن خداست و این جاست که دیگر زمینه ای برای ریا و ظاهر سازی در او باقی نمی ماند. نه به کسی امید دارد و نه از کسی می ترسد اگر این دو حقیقت، به یقین در دل انسان جای گیرد، تمام رذایل اخلاقی را از دل می زداید و به جای آن ها صفات کریمه را قرار می دهد - مانند ترس از خدا، عزّت نفس، مناعت طبع، استغنا.

خداوند در قرآن کریم چندین بار فرمود: مالکیت، تنها از آن خداست، هر چه در آسمان ها و زمین است از اوست. کسی که به حقیقت این مالکیت واقف باشد و بداند هیچ یک از موجودات، استقلالی از خود ندارند و هرگز از ذات مقدّس او بی نیاز نیستند و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آنچه مربوط به ذات

اوست می باشد و به این حقیقت ایمان داشته باشد، در نظر چنین کسی همه موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال از درجه استقلال می افتند واضح است چنین کسی ممکن نیست غیر خدا را طالب باشد و خضوع یا خوفی و رجایی نسبت به دیگری پیدا کند یا از غیر خدا لذت ببرد یا بر غیر او تکیه کند یا کار خود را به دیگری واگذارد؛ او جز حق نمی خواهد و جز خدا نمی جوید خدایی که ذات مقدّسش باقی و همه چیز جز او فانی است.

آیاتی که این روش را در تربیت و اخلاق تعقیب می کند فراوان است از جمله: (الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی) ⁽³³⁾ او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نام های نیک است.

(ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء) ⁽³⁴⁾ این است خداوند، پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست، آفریدگار همه چیز است.

(الذی احسن کل شیء خلقه) ⁽³⁵⁾ (خداوند) همان کسی است که همه چیز را نیکو آفرید.

(وعنت الوجوه للحیّ القيوم) ⁽³⁶⁾ و همه چهره ها در آن روز (قیامت) در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می شود.

(کل له قانتون) ⁽³⁷⁾ همه موجودات در برابر او خاضعند. ⁽³⁸⁾

تشویق به تربیت

تعالیم اسلام، به تربیت جان و پرورش روح بسیار توجه دارد؛ زیرا انسان در پرتو تربیت نفس و تزکیه روح، به مراحل کامل انسانیت دست می یابد و عاقبت به فلاح و سعادت ابدی نایل می شود؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (لو کنا لا نرجو جنة ولا نخشى نارا ولا ثوابا ولا عقابا لکان ینبغی لنا ان نطلب مکارم الاخلاق فانها تدل علی سبیل النجاة).⁽³⁹⁾ اگر فرضا به بهشت امید نداشتیم و از آتش دوزخ نمی ترسیدیم و به ثواب هم عقیده نداشتیم، باز هم سزاوار بود که در جستجوی مکارم اخلاق باشیم، زیرا مکارم اخلاق، راه پیروزی و سعادت را به انسان نشان می دهد.

از سوی دیگر لازم است انسان در امور مادی و جسمی غرق نباشد بلکه احيانا ریاضت جسمی بکشد تا بتواند دقیقا در مسیر تربیت روح قدم بردارد چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (اسهروا عیونکم و اضمروا بطونکم و استعملوا اقدامکم و خذوا من اجسادکم فجودوا بها علی انفسکم).⁽⁴⁰⁾ چشمان خود را بیدار نگه دارید و شکم خویش را لاغر کنید و قدم های خود را به کار گیرید، از جسمتان بکاهید و بر جان و روح و تربیت نفس خویش بیفزایید.

به قول مولوی:

در زمین دیگران خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو

کز برای اوست غمناکی تو

تاتوتن راچرب و شیرین می دهی

گوهر جان را نیابی فربهی

رستگاری در پرتو تربیت

قرآن کریم می فرماید: رستگاری و فلاح از آن کسی است که نفس خویش را تربیت و روح خود را تزکیه کند و جنبه معنوی را رشد و تعالی بخشد و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه پاک سازد. در عظمت تربیت نفس، همین بس که قرآن کریم در سوره شمس، پس از ذکر یازده سوگند می فرماید:

(قد افلح من زكّیها و قد خاب من دسّیها) ⁽⁴¹⁾

درباره هیچ موضوعی در قرآن این طور سوگند یاد نشده و طبیعی است هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است. رستگاری انسان، در گرو پندارهای خام و در سایه مال و ثروت و مقام نیست، بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح در پرتو ایمان و عمل صالح است چنان که قرآن می فرماید: (قد افلح من تزكى) ⁽⁴²⁾ هر کس موفق به تزکیه نفس شود، سعادت ابدی خود را تأمین کرده و به خویشتن خدمت نموده است

(و من تزكى فائما یتزكى لنفسه و الى الله المصیر) ⁽⁴³⁾.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (بهترین نفس ها پاک ترین آن هاست). (خیر النفوس ازکاهها) ⁽⁴⁴⁾ و نیز می فرماید: نفس خویش را از بدی و آلودگی شهوات پاکیزه سازید، تا به بالاترین درجات انسانی نایل شوید. (طهّروا انفسکم من دنس الشهوات تدرکوا رفیع الدرجات). ⁽⁴⁵⁾

اسناد تربیت به خداوند و انسان

قرآن کریم گاهی مسأله تربیت و تزکیه روحی را به خود انسان نسبت می دهد (قد افلح من تزکی) ⁽⁴⁶⁾ و گاهی می فرماید: (ولولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا) ⁽⁴⁷⁾ مسأله تربیت و تزکیه را به فضل الهی مستند می سازد؛ یعنی اگر فضل و رحمت پروردگار نبود هیچ کس به تزکیه و تربیت خویش قادر نبود. بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان ها از آلودگی هاست و توفیقات خاص اوست که شامل حال انسان های آماده و مستعد می گردد که مهم ترین عامل، تزکیه و تربیت است. لذا رسول گرامی اسلام ﷺ هنگامی که آیه (قد افلح من زکیها) ⁽⁴⁸⁾ را تلاوت می نمود چنین دعا می کرد: (اللهم آت نفسي تقواها انت ولیها و مولاها و زکها انت خیر من زکها) ⁽⁴⁹⁾ پروردگارا! به نفس من تقوا مرحمت فرما و تو ولی و مولای آن هستی، آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کنندگانی. این سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم و گذشتن از این گردنه صعب العبور، حتی برای پیامبر ﷺ جز به توفیق و فضل الهی ممکن نیست.

از طرفی هم مسئولیت تربیت معنوی و اصلاح نفس و پرورش جان، بر عهده خود انسان است زیرا هیچ کس بهتر از خود انسان قادر بر تربیت نیست. اوست که با حسن انتخاب و اختیار مصالح و مفاسد خویش را تشخیص می دهد و می تواند در مسیر تربیت روح خود قدم بردارد.

انسان مسئول تربیت نفس

قرآن کریم می فرماید: (بل الانسان على نفسه بصيرة ولو القى معاذيره)⁽⁵⁰⁾
بلکه انسان بر نیک و بد خویش آگاه است گرچه عذری آورد.

پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام گرچه مربی انسان ها و هادیان بشر به سوی سعادت و کمال انسانی هستند لکن مسئولیت اصلی در اصلاح نفس و تربیت روح بر عهده خود انسان هاست. زیرا به قول قرآن کریم هیچ کس بهتر از خود انسان نمی تواند بیماریش را تشخیص دهد و در صدد علاج و مداوا بر آید انسان بیماری ها و امراض روحی را از لسان وحی و شرع مقدس می شنود ولی آن کس که در نهایت باید به بیماری خود پی برد و داروی مخصوص را به کار گیرد خود انسان است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (اِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ وَ بَيْنَ لَكَ الدَّاءُ وَ عَرَفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ وَ دُلَّلْتَ عَلَى الدَّوَاءِ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ)⁽⁵¹⁾
یعنی: تو طبیب نفس خودت قرار داده شده ای، درد برایت بیان شده و علامت صحت را برایت بیان کرده اند دواهم به تو معرفی شده است پس ببین چگونه در معالجه نفس خود قیام می کنی.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: (مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعْظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تَغْنِي عَنْهُ شَيْئًا)⁽⁵²⁾ هر کس که در نفس خویش واعظی نداشته باشد، پندهای دیگران برایش سودی نخواهد داشت.

محور تربیت نفس انسان

تربیت همان طوری که از ریشه لغوی آن استفاده می شود عبارت است از پرورش استعدادهای درونی و قوای انسان و مرکز ثقل آن نفس و باطن بشر است. و اگر نسبت به بدن و قوای ظاهری انسان هم تعلق می گیرد جنبه مقدماتی و تبعی دارد تا آن را برای دسترسی به کمالات و فضایل انسانی آماده نماید.

ریشه همه فضایل و رذایل معنوی، نفس انسان است که با تربیت صحیح و مناسب، به عالم ملکوت عروج می کند و به مقام قرب الهی می رسد و با ناپاکی و معصیت سقوط می کند. از نظر اسلام لازم است هر مسلمانی نفس خویش را به وسیله علم و دانش و عمل تغذیه و تکریم کند.

تغذیه نفس به وسیله علم

قال علی عليه السلام: (مالی اری الناس اذا قرب اليهم الطعام لیلاً تکلّفوا انارة المصابیح لیبصروا ما یدخلون بطونهم ولا یهتمّون بغذاء النفس بان ینیروا مصابیح البابهم بالعلم لیسلموا من لواحق الجهالة والذنوب فی اعتقاداتهم واعمالهم.)⁽⁵³⁾

حضرت علی عليه السلام می فرماید: (چرا مردم موقع غذا خوردن در شب، چراغ روشن می کنند تا با چشم خود ببینند چه طعامی می خورند ولی در تغذیه روانی خود همّت ندارند که چراغ عقل را با شعله علم روشن کنند تا از غذای آلوده مصون بمانند و دچار عوارض نادانی و گناه در عقاید و اعمال خود نشوند؟)

کرامت نفس

قال علی علیه السلام: (واکرم نفسک عن کل دنیة و ان ساقتک الی الرغائب فانّک لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا ولا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً)⁽⁵⁴⁾

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می گوید: (کرامت نفس خود را محافظت نما و از هر خواری و ذلتی پرهیز، هر چند آن پستی و زبونی وسیله رسیدن به آرزوهایت باشد، زیرا در برابر آنچه از سرمایه نفس خود می دهی، هرگز عوضی که با آن مساوی باشد به دستت نخواهد رسید و بنده دگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است).

حساسیت تربیت

در حساسیت تربیت همین بس که بدانیم سرو کار ما با نفسی است که پیامبر اکرم ﷺ در نیمه های شب با چشم گریان عرض می کرد: **(الهی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابد)** ⁽⁵⁵⁾. و حضرت سجاد علیه السلام از شرّ نفس، به درگاه الهی شکایت می کرد و می گفت: **(الهی الیک اشکو نفسا بالسوء امّاره)** ⁽⁵⁶⁾ (خدایا از دست نفسی که به بدیها سوق می دهد به درگاه تو شکایت می برم).

حال جای این سؤال است که آیا با نفسی که پیامبر اکرم ﷺ یک لحظه خود را از شر آن در امان نمی بیند و امام سجاد علیه السلام از آن شکایت می کند می توان در تربیت آن سعی و کوشش نکرد و او را رها نمود یا این که لازم است برای مهار کردن و تربیت آن نهایت تلاش را انجام داد؟

اهمیت معرفت نفس

بدون شک کلید معرفت ذات اقدس پروردگار و شناخت همه موجودات خود شناسی است چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: **(افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه)** ⁽⁵⁷⁾. برترین شناسایی آن است که بشر خود را بشناسد و بزرگ ترین نادانی آن است که انسان خود را نشناسد و از مسایل مربوط به نفس بی خبر باشد. آغاز هر معرفت و قدم اول برای رسیدن به خداوند، پی بردن به وجود نفس و خودی خود است و تا مادامی که انسان خود را پیدا نکند هم چنان در بند شهوت ها اسیر است. در بیان دیگر می فرماید: **(معرفة النفس انفع المعارف)** معرفت نفس بهترین معرفت هاست.

قرآن کریم مؤمنان را امر می کند که خود را دریابند و معرفت و شناخت نفس پیدا کنند و راه هدایت خود را ادامه دهند و از فتنه های فتنه گران و منادیان گمراهی وحشت و هراس به دل راه ندهند؛ زیرا خدای بزرگ بر جمیع امور و اعمال ما حاکم است. **(يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضرکم من ضل اذا هتديتم الى الله مرجعکم جميعا فينبئکم بما کنتم تعملون)** ⁽⁵⁸⁾ در اهمیت خودشناسی همین بس که حضرت علی علیه السلام می فرماید: **(من عرف نفسه فقد عرف ربه)** هر کس نفس خود را بشناسد خدای خود را شناخته است.

ارتباط معرفت نفس با معرفت خداوند

در اینکه چه ارتباطی میان معرفت نفس با معرفت خداوند وجود دارد نظریات مختلفی بیان شده که به قسمتی از آن اشاره می شود:

1. حدیث فوق، به (برهان نظم) اشاره می کند. یعنی هر کس شگفتی های روح و جسم خود را بداند، راهی به سوی خدا به رویش گشوده می شود؛ زیرا این نظم عجیب نمی تواند از غیر خداوند عالم و قادر سرچشمه گیرد.

2. ممکن است اشاره به برهان (وجوب و امکان) باشد چرا که اگر انسان در وجود خویش دقت کند، می بیند وجودی است وابسته و نیازمند و بدون تکیه به قدرت لایزال امکان بقا برای او معنایی ندارد.

3. حدیث مذکور می تواند اشاره به برهان (علت و معلول) باشد برای این که هرگاه انسان، اندکی دقت کند می فهمد که وجود او معلول علت دیگری است که او را در زمان خاصی به وجود آورده و هنگامی که سراغ علت وجود خویش - فی المثل پدر و مادر - می رود، باز آن ها را معلول علت دیگری می یابد و هنگامی که سلسله این علت و معلول را سراغ می گیرد به این جا می رسد که آن ها نمی توانند تا بی نهایت پیش روند زیرا بطلان تسلسل نزد همه دانشمندان مسلم است؛ بنابراین باید این سلسله علل به علتی ختم شوند که معلول نباشد و آن واجب الوجود است.

4. این حدیث می تواند اشاره به (برهان فطرت) باشد یعنی هرگاه انسان به اعماق روح خود پی ببرد نور الهی توحید که در درون فطرت اوست بر او آشکار می شود.

5. این حدیث می تواند ناظر به مسأله صفات خدا باشد، به این معنا که هر کس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات که در او هست بشناسد، به صفات الهی پی می برد و از محدودیت خویش به نامحدودیت خدا می رسد زیرا اگر او هم محدود باشد، مخلوق است و از فنای خویش به بقای خداوند پی می برد زیرا اگر او هم فانی باشد مخلوق است نه خالق. لذا حضرت علی علیه السلام می فرماید:

(و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه) ⁽⁵⁹⁾

مرحوم علامه مجلسی قدس سره می گوید: این حدیث از چند طریق بر یگانگی و ربوبیت خداوند دلالت دارد:

1. از آن جا که روح، مدبّر بدن است پس جهان هستی هم مدبّری دارد.
2. از آن جا که روح، یگانه است بر یگانگی خدا دلالت دارد.
3. از آن جا که بر حرکت دادن تن قدرت دارد، دلیل بر قدرت خداست.
4. از آن جا که از بدن آگاه است، دلیل بر آگاهی خداوند است.
5. از آن جا که روح بر اعضای بدن تسلّط دارد، دلیل سلطه خداوند بر مخلوقات است.
6. چون روح، قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود، دلیل بر ازلیّت و ابدیّت خداست.
7. از آن جا که انسان، از حقیقت نفس آگاه نیست، دلیل بر این است که احاطه بر کنه ذات خدا ممکن نیست.
8. از آن جا که روح را نمی توان لمس کرد، دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست.
9. از آن جا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود، دلیل بر این است که خالق روح، دیدنی نیست. ⁽⁶⁰⁾

تجلیل نفس و تحقیر آن

در آیات و روایات در بعضی از موارد از نفس، تجلیل و در برخی موارد از آن تحقیر و نکوهش شده. در بعضی از تعبیرها آمده است: قدر و منزلت نفس خود را بدانید که به اندازه بهشت ارزش دارد و در بعضی تعبیرها آمده است: با نفس خویش به مجاهدت و مبارزه برخیزید چون او دشمن شماست.

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که آیا به راستی انسان دارای یک نفس است که صفات مختلف کسب می کند یا این که دارای دو نفس است که یک نفس صفات خوب کسب می کند و یک نفس صفات زشت و بد را تحصیل می کند؟ قبل از پاسخ این سؤال ابتدا نمونه ای از آیات و روایات را در مدح و ستایش و نکوهش نفس مطرح نموده و بعد پاسخ را ذکر می کنیم.

نکوهش از نفس

قرآن کریم می فرماید: **(وَمَا اَبْرَأُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَامَّارَةٌ بِالسَّوْءِ)** ⁽⁶¹⁾ حضرت یوسف علیه السلام می گوید: من هرگز نفس خودم را تبرئه نمی کنم که نفس به بدی ها بسیار فرمان می دهد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: **(المؤمن لا يمسى ولا يصبح الا ونفسه مظنون عنده)** ⁽⁶²⁾ مؤمن صبحی را به شام نمی آورد و شبی را به صبح نمی آورد مگر این که به نفس خویش بدگمان است. و نیز می فرماید: **(املكوا انفسكم بدوام جهادها)** ⁽⁶³⁾ به وسیله مبارزه با هوای نفس مالک خودتان شوید.

ستایش از نفس

قرآن می فرماید: (من تزکی فانما یتزکی لنفسه) ⁽⁶⁴⁾ هر کس تزکیه نفس کرد به سود نفس خویش قدم برداشت (ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) ⁽⁶⁵⁾ بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خداوند می فروشند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: (الا انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها) ⁽⁶⁶⁾ آگاه باشید که ارزش جان و نفس شما به اندازه بهشت است پس نفس خود را نفروشید مگر به بهشت. و نیز می فرماید: (من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه) ⁽⁶⁷⁾ آن کس که کرامت نفس خود را پاس می دارد هرگز به گناه پست و موهونش نمی سازد.

امام سجاد علیه السلام می فرماید (من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنیا) ⁽⁶⁸⁾ کسی که به کرامت نفسانی خود توجه دارد دنیا و مادیات نزد او بی ارزش است. پاسخ: اکنون به پاسخ سؤالی که قبلاً مطرح کرده ایم می پردازیم و می گوئیم: انسان دو نفس و دو خود دارد:

1. خود اصلی و (من) اصیل و واقعی.
2. خود فرعی (من) طفیلی به تعبیر دیگر انسان یک نفس انسانی و جان روحانی و روح ملکوتی دارد که تعظیم و تجلیل از نفس در قرآن و روایات راجع به این نفس و خود است و یک نفس و خود حیوانی و شهوانی دارد و دستوراتی که درباره جهاد و مبارزه با نفس یا توبیخ از نفس آمده راجع به این خود حیوانی است در واقع انسان بیش از یک حقیقت و یک نفس نیست که نفس او ملهم به فجور و تقواست که اگر تقوا را کسب کرد به سعادت می رسد و

اگر فجور را کسب کرد به بدبختی می رسد و این حالات مختلف نفس است. (و
نفس و ما سَوَّاهَا فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (69)

برای اینکه روشن تر شود که بشر یک نفس انسانی و یک نفس حیوانی دارد
دو آیه از قرآن کریم را بیان می کنیم:

قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: گروهی از مردم تنها مواظب نفس
خویش هستند (قَدْ أَهْمَتَهُمْ أَنْفُسُهُمْ) (70)

و بعضی از آیات می فرماید: از کسانی مباشید که خدا را فراموش کرده و در
نتیجه خود را فراموش کنید. (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) (71)

بنابراین اگر انسان مواظب نفس خود باشد دیگر خود را فراموش نمی کند. و
اگر خود را فراموش کند طبعاً مواظب و مراقب نفس خویش نیست تعارض
ظاهری این دو آیه با توجه به این حقیقت حل می شود که منظور از مواظبت بر
نفس نفس حیوانی و خود طفیلی است و مقصود از فراموشی نفس، نفس انسانی
و اصیل است.

جهاد با نفس

نفس بزرگ ترین دشمن ماست و همواره با عقل در جنگ و ستیز است و از وسوسه های شیطان الهام می گیرد. سرکوب کردن این دشمن خطرناک کار آسان و ساده ای نیست قاطعیت و پایداری لازم دارد آن هم نه یک مرتبه و دو مرتبه، یا یک روز و دو روز یا یک سال و دو سال بلکه جهاد مداوم و همیشگی برای مهار کردن نفس بر هر مسلمانی لازم است. قرآن کریم می فرماید: (وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ) ⁽⁷²⁾ کسی که جهاد و تلاش کند همانا برای نفع خویش کمک نموده است. در پرتو جهاد با نفس و مبارزه با این دشمن است که سعادت دنیا و آخرت حاصل می شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: (جاهد نفسك على طاعة الله مجاهدة العدوّ عدوّه و غالبها مغالبة الضدّ ضده فانّ اقوى الناس من قوى على نفسه) ⁽⁷³⁾. به وسیله جهاد با نفس او را به اطاعت خدا وادار کن همانند جهادی که دشمن، با دشمن می کند و بر او غلبه کن مانند غلبه ضدی بر ضد دیگر زیرا قوی ترین مردم کسی است که بر نفس خویش پیروز گردد.

جهاد اكبر

جهاد با نفس و تهذيب آن از رذایل آنقدر مهم است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ آن را به عنوان جهاد اكبر معرفی نموده است و آنقدر عظمت دارد که حتی از جهاد مسلحانه هم بزرگ تر شمرده شده است.

امير المؤمنين علي عليه السلام نقل کرده که: رسول خدا ﷺ سپاهی را به جنگ دشمن فرستاد هنگامی که از جنگ برگشتند به آن ها فرمود: آفرین بر کسانی که جهاد کوچک را انجام دادند ولی جهاد اكبر هنوز بر آن ها واجب است گفته شد: یا رسول الله! جهاد اكبر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس.

عن امير المؤمنين علي عليه السلام قال: (ان رسول الله ﷺ بعث سرية فلما رجعوا قال مرحبا بكم قضاوا الجهاد الاصغر وبقى عليهم الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله وما الجهاد الاكبر فقال جهاد النفس)⁽⁷⁴⁾

تفاوت های جهاد اصغر با جهاد اکبر

1. انجام هر عبادت به طور کامل و با جمیع شرایط حتی جهاد مسلحانه در راه خداوند نیازمند به جهاد با نفس است آیا ادای نماز با حضور قلب و رعایت جمیع شرایط به طوری که ناهی از فحشا و منکر باشد بدون جهاد با نفس ممکن است؟ آیا بدون جهاد با نفس، انسان می تواند جان بر کف در میدان نبرد حاضر گردد و با دشمنان اسلام بجنگد؟
2. جهاد اصغر واجب کفایی است یعنی اگر به اندازه لازم، گروهی شرکت کردند از دیگران ساقط است. اما جهاد اکبر واجب عینی است و هیچ فردی از آن معاف نیست.
3. جهاد اصغر، در زمان و مکان و با شرایط خاصی انجام می پذیرد اما جهاد اکبر به زمان و مکان خاصی محدود نخواهد بود.
4. در جهاد اصغر دشمن ظاهر است لکن در جهاد اکبر، دشمن مخفی و پنهان است.
5. در درگیری با دشمن ظاهر انسان یک مرتبه از دنیا می رود؛ آن هم احتمالاً. اما در جهاد اکبر مبارزه با نفس هر روز انسان چندین مرتبه معنویت انسان در خطر قرار می گیرد. در حدیث معراج می خوانیم: **(یَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَ یَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ مُخَالَفَةِ أَهْوَائِهِمْ)** ⁽⁷⁵⁾
6. در جهاد اکبر چون نفس انسان، خارج از منطقه جغرافیایی است هیچ سنگر و دژ کارساز نیست، حتی در شب تاریک و در منزل خلوت انسانی که در حال اشک ریختن و سجده و مناجات است نفس او را رها نمی کند.

7. شکست در جهاد اصغر زود آشکار می شود ولی شکست در جهاد اکبر به زودی آشکار نمی شود زیرا گاهی انسان یک عمر انسان از هوی نفس خود شکست می خورد اما توجه ندارد.
8. هجوم در جهاد اصغر، و مبارزه با دشمن ظاهری زمان و برنامه و بودجه لازم دارد. ولکن وسوسه نفس فوری و مجانی صورت می گیرد.
9. از دشمن ظاهری، در جهاد اصغر فرار ممکن است اما در جهاد اکبر از دشمن باطن فرار ممکن نیست.
10. در جهاد اکبر، مباشرت لازم است ولی در جهاد اصغر با اموال نیز می توان جبهه را کمک نمود.
11. در جهاد اصغر، وسیله های جنگی در هر زمان محدود است و به تناسب آن، باید اسلحه هایی به دست گرفت، ولی جهاد اکبر وسیله مخصوصی ندارد باید از کلمات انبیا و اولیا و تاریخ گذشتگان و نیز گریه بر حال خویشتن وسیله جنگی برای مبارزه با نفس اماره استخدام کرد. (وسلاحه البکاء).
12. جنگ با دشمن داخلی و جهاد نفسانی پشتوانه جهاد خارجی است. آن که بر خصم درون پیروز شد مبارزه با خصم برون برایش آسان تر است ولی کسی که اسیر زن و فرزند و ثروت است نمی تواند آن طور که لازم است بجنگد.
13. اهمیت جهاد، به اهمیت و قدرت دشمن است جنگ با یک کشور کوچک آسان تر است تا با یک کشور بزرگ؛ زیرا دشمن هر چه قوی تر باشد جنگ با آن مشکل تر است و نفس و شیطان قوی ترین دشمنان انسان هستند.

آثار جهاد با نفس

- 1- سلامتی عقل. قال علی علیه السلام: (مخالفة الهوى شفاء العقل) ⁽⁷⁶⁾ مخالفت با هوای نفس مایه شفای عقل و خرد است.
- 2- دستیابی به خیر دنیا و آخرت. قال الرضا علیه السلام (ساءلنی رجل عما یجمع خیر الدنیا والآخره فقلت خالف نفسك) ⁽⁷⁷⁾ امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از من پرسید: کدام عمل است که باعث حصول خیر دنیا و آخرت است؟ گفتم: به مخالفت با نفس خود پرداز که خیر دنیا و آخرت تو در آن است.
- 3- بی نیازی درونی و تضمین رزق. قال الباقر علیه السلام (ان الله عزوجل یقول و عزّتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علوّ ارتفائی لا یؤثر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنیا. الا جعلت غناه فی نفسه و همّته فی آخرته و ضمنت السموات والارض رزقه و کنت له من وراء تجارة کل تاجر) ⁽⁷⁸⁾
امام باقر علیه السلام فرمود: (خداوند متعال می فرماید: به عزت و جلال و عظمت و اُبّهت و بلندی شائن خودم سوگند که بنده ای در امور زندگی خواست مرا برخواست خود ترجیح ندهد، جز آن که من بی نیازی درونی به او عطا می کنم و همّت وی را در رابطه با امور اخروی بلند گردانم و پشتوانه کسب و تجارت وی خواهم بود و آسمان و زمین روزی وی را تضمین می کنند.
- 4- حفظ ایمان. قال علی علیه السلام: (راءس الدین مخالفة الهوى) ⁽⁷⁹⁾ اساس دین مخالفت با هوای نفس است.
- 5 گوارا شدن زندگی. قال علی علیه السلام: (و طلبت العیش فما وجدته الا بترك الهوى فاترك الهوى لیطیب عیشکم) ⁽⁸⁰⁾ در جستجوی زندگی شتافتم و آن را جز در ترک هوای نفس نیافتم.

آثار پیروی از هوای نفس در قرآن

از نظر قرآن کریم هواپرستی آثار و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

1. سرچشمه غفلت و بی خبری: (ولا تطع اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه⁽⁸¹⁾) و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت نکن همان هایی که از هوای نفس پیروی کردند.
2. سرچشمه کفر و بی ایمانی: (فلا يصدنك عنها من لا يؤمن بها و اتبع هواه⁽⁸²⁾) و هرگز نباید افرادی که به قیامت ایمان ندارند و از هوس های خویش پیروی کردند تو را از آن (قیامت) باز دارند که هلاک خواهی شد.
3. بدترین گمراهی: (و من اضل ممّن اتبع هواه بغير هدى من الله⁽⁸³⁾) آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته پیدا می شود؟
4. انحراف از راه حق: (فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله⁽⁸⁴⁾) در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد.
5. فساد و تباهی نظام هستی: (و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فيهنّ⁽⁸⁵⁾) و اگر حق از هوس های آن ها پیروی کند، آسمان ها و زمین و تمام کسانی که در آن هستند تباه خواهند شد.
6. اعراض از معجزات و تکذیب انبیا: (و ان يروا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستمرّ و كذبوا و اتبعوا اهوائهم⁽⁸⁶⁾) و هرگاه معجزه ای را ببینند، اعراض کرده،

می گویند: این سحری مستمر است آن ها آیات خدا را تکذیب کرده و از هوای نفس خود پیروی کردند.

7. عدم اجابت سخن پیامبر: (فان لم يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهوائهم) ⁽⁸⁷⁾ اگر تو را اجابت نمی کنند بدان که از هوای نفسشان پیروی می کنند.

8. عدم اجرای عدالت: (فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا) ⁽⁸⁸⁾ از هوای و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد.

9. سقوط انسان از مقام والا: (ولو شئنا لرفعناه بها ولكنّه اخلد الى الارض و اتبع هواه) ⁽⁸⁹⁾ اگر می خواستیم مقام او را با این آیات و علوم و دانش ها بالا می بردیم، ولی او به پستی گرایید و پیروی از هوای نفس کرد.

10. محرومیت از ولایت و نصرت حق: (ولئن اتبعت اهوائهم بعد الذی جاءك من العلم مالک من الله من ولی ولا نصیر) ⁽⁹⁰⁾ اگر از هوای نفس مردم پیروی کنی بعد از آن که علم برای تو حاصل شده دیگر هیچ کمکی و یآوری از طرف خداوند برای تو نخواهد بود.

آثار پیروی از هوای نفس در احادیث

1. بیماری همیشگی: قال علی علیه السلام: (من لم يداو شهوته بالترك لها لم يزل عليلاً)⁽⁹¹⁾ کسی که با ترک شهوت، خود را درمان نکند همیشه بیمار خواهد بود.
2. کوری و کری باطنی: قال علی علیه السلام: (ان اطعت هواك اصمك واعماك)⁽⁹²⁾ اگر از هوای نفس پیروی کنی؛ کری و کوری باطنی نصیبت خواهد شد.
3. پیروزی دشمن: قال الجواد علیه السلام: (من اطاع هواه اعطى عدوه مناه)⁽⁹³⁾ کسی که از هوای نفس خود پیروی کند آرزوی دشمن خود را برآورده است.
4. اسارت عقل: قال علی علیه السلام: (کم من عقل اسير تحت هوى امير)⁽⁹⁴⁾ در بسیاری از موارد عقل آدمی اسیر هوای نفس اوست و هوای نفس او امیر بر عقل اوست.
5. دوری از حق: قال علی علیه السلام: (ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان اتباع الهوى و طول الامل اما اتباع الهوى فيصّد عن الحق و طول الامل فينسى - الاخرة)⁽⁹⁵⁾ مهم ترین امری که از آن بر شما می ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز اما پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می دارد اما آرزوی دراز موجب فراموشی آخرت است.
6. مردود شدن اعمال سالم: قال الكاظم علیه السلام: (يا هشام قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف و كثير العمل من اهل الهوى و الجهل مردود)⁽⁹⁶⁾ امام کاظم علیه السلام فرمود: ای هشام! عمل اندک، از انسان عاقل دو چندان محسوب می شود؛ ولی اعمال زیاد از آدم هوای پرست و جاهل مردود است.

تربیت به معنای تزکیه نفس و اخلاق

تربیت نفس عبارت است از آراستن نفس به نیکی ها و پیراستن آن از بدی ها و آلودگی ها به تعبیر دیگر تربیت و تزکیه نفس، یکی از اهداف بزرگ رسالت انبیاست که قرآن می فرماید: (وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) ⁽⁹⁷⁾ یعنی همانا خداوند بر افراد با ایمان منت نهاد و نعمت سنگینی را بر آن ها ارزانی داشت که بر آنان پیامبری را مبعوث نمود تا بر آنان آیات خداوندی را تلاوت کند و آنان را از آلودگی ها پاک سازد و به آن ها کتاب و حکمت تعلیم دهد.

اخلاق که ناظر بر جنبه های معنوی و روحی شخصیت انسان و ارائه طریق به سوی کمالات و خوبی ها و فضایل است در ابتدا اصطلاحی برای علم اخلاق نبوده است وضع اولیه اخلاق به صورتی بوده است که شامل همه خصوصیات باطنی و شخصیتی فرد می گردیده است. اخلاق جمع (خُلُق) و به معنای خصوصیات و اوصاف باطنی و درونی انسان است حدیث معروف نبوی (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) ⁽⁹⁸⁾ یعنی من برای به اتمام رساندن خوبیهای اخلاق مبعوث شده ام. ناظر به تکمیل و کمال رساندن ابعاد معنوی و شخصیتی انسان ها و بیان و تعبیری از تربیت است. سیری در کتاب های اخلاق از قبیل جامع السعادات، معراج السعاده، اخلاق ناصری، محبّة البیضاء، احیاء العلوم، این حقیقت را به خوبی روشن می سازد که اخلاق و تربیت سابقا از یکدیگر جدا نبوده اند. این کتاب ها مملوّ از رهنمودهای تربیتی است. دانشمندان اسلامی مطالب تربیتی را ضمن مباحث اخلاقی مورد بحث قرار دادند و این امر دلالت

می‌کند که تربیت و اخلاق در نظر آنان به یک معنا بوده و در یک بخش مورد بررسی قرار گرفته است. به نظر فارابی سعادت آخرین هدفی است که انسان برای وصول به آن می‌کوشد. سعادت جز با ممارست کارهای نیک به دست نمی‌آید. ابن سینا معتقد است که پدر و مادر باید برای فرزندان خود نام نیکو انتخاب کنند و آن گاه که کودک برای هرگونه تربیتی آمادگی و قابلیت دارد به تربیت او بپردازند و سختی و نرمی و تشویق و ترهیب را به هم آمیزند. برای طفل، معلمی را در نظر بگیرند که دیندار و خردمند و دارای اخلاق پسندیده باشد. (99)

تربیت از نظر غزالی برای این است که:

الف: کودک سعادت دین و دنیا را حاصل کند.

ب: خوشنودی خداوند را به دست آورد.

ج: نفس امّاره را مطیع و اخلاق خود را مهذب نماید.

همان گونه که بدن انسان با غذا رشد و کمال می‌یابد، نفس انسان نیز در ابتدا ناقص و پذیرای کمال است. کمال نفس، به تربیت و تهذیب اخلاق و تغذیه آن به علم است. (100)

اخلاق

چون تربیت نفس به معنای تزکیه اخلاقی و بُعد روحی انسان است مناسب است معنای چند اصطلاح را درباره مفهوم اخلاق، فلسفه اخلاق، اصول فضایل اخلاقی، مکتب اخلاقی قرآن، معیار فضیلت اخلاقی و... را ذکر کنیم:

مفهوم اخلاق

برخی دانشمندان، مانند غزالی در (احیاء العلوم) و فیض کاشانی در (محجة البیضاء) و خواجه نصیرالدین طوسی در (اخلاق ناصری) گویند: اخلاق حالتی است، راسخ و مؤثر در روان انسان که در سایه آن بدون اندیشه و تامل افعال و رفتار از بشر ظاهر می گردد و ملکه ای است نفسانی، که موجب صدور فعل به سهولت و آسانی است که نیازی به فکر و اندیشه ندارد.⁽¹⁰¹⁾ و هرگاه این حالت مزبور و هیئت راسخه در نفس به طوری ظهور پیدا کند که افعال پسندیده از آن ناشی شود چنان که مورد رضایت عقل و شرع باشد آن را خوی نیک و اخلاق فاضله نامند اگر بر خلاف انتظار از آن کارهای نکوهیده سرزند آن را خوی زشت و اخلاق رذیله نامند و جهت این که اخلاق بایستی راسخ و ثابت در نفس باشد آن است که هرگاه تصادفا یکی از افراد دست بذل و بخشش از کیسه بیرون آورد و مبلغی پول به یکی از هموعان خود داد نمی توان گفت نامبرده حاتم زمان و سخاوتمند است؛ بلکه موقعی انسان سخاوت دارد که هنگام بخشش، دچار تردید و شک نگردد و خود به خود جهت فعل را رجحان دهد.⁽¹⁰²⁾

علم اخلاق

علم اخلاق علمی است که بحث می کند از انواع صفات خوب و بد صفاتی که ارتباط با افعال اختیاری انسان دارد و کیفیت اکتساب این صفات و یادآور کردن صفات رذیله را بیان می دارد. پس موضوعش صفات فاضله و رذیله است از آن جهت که برای انسان قابل اکتساب است یا قابل اجتناب.

فلسفه اخلاق

قبل از آن که در بحث اخلاق وارد شویم و ببینیم کدام کار خوب است و کدام کار بد است این مطلب را به عنوان اصل موضوعی پذیرفته ایم که کارهای خوب و بد وجود دارد و ملاک هایی برای تقسیم کارها به خیر و شر یا نیک و بد وجود دارد در فلسفه اخلاق از همین اصول موضوعه بحث می شود که از کجا ما کار خوب و بد داریم و ملاک تقسیم کار به خوب و بد چیست؟ خوبی و بدی از کجا ناشی می شود؟

اخلاق نظری و اخلاق عملی

(اخلاق نظری) آن است که از اساس خیر و شر با قطع نظر از مصداق ها و افراد بحث می کند مانند گفتگو درباره عبادت و نماز و تقوا و محبت و عدالت (من حیث هو) از جهت عبادت بودن و نماز بودن، تقوا بودن و محبت داشتن و عدالت ورزیدن نه از جهت این که عبادت روزه است یا نماز است یا این که تقوا به چه چیزی حاصل می شود؟

(اخلاق عملی) از خیر مطلق و یا رذیلت و فضیلت سخن نمی گوید بلکه از مصداق های خیر و شر که در قلمرو حواس قرار می گیرند و از صفات برونی انسان مانند وفای به عهد و احسان و امانت داری سخاوت... و در جهت منفی خلف وعده و ظلم و ریا گفتگو می کند.⁽¹⁰³⁾

رابطه تربیت و اخلاق

اگر اخلاق را که صفات نفسانی و اعمال و رفتار عالی انسانی است در جهت صحیح و مثبت لحاظ کنیم اخلاق در این معنا یکی از ثمرات بلکه مهمترین ثمره تربیت است. بر این اساس؛ تربیت، فعلی است که اخلاق حاصل آن است، اگر چه تمامی آن نیست پرورش استعدادهای فکری و ذهنی و ذوقی و غیره که همگی در دایره تربیت و از موضوعات آن هستند؛ به جهت این که به طور مستقیم با ملکات نفسانی و خصوصیات اخلاقی مرتبط نیستند جزء اخلاق محسوب نمی گردند. مثلاً پرورش حافظه و قدرت استنتاج و استعدادهای هنری و ذوقی اگرچه در محدوده تربیت قرار می گیرند ولی چون مستقیماً با صفات اخلاقی مرتبط نیستند جزء اخلاق محسوب نمی گردند.

اصول فضایل اخلاقی

ریشه تمام مسایل اخلاقی را سه قوه تشکیل می دهد: شهوت، غضب و تفکر. این سه نیرو نفس را به اتخاذ علوم و اداری می کند که افعال مناسب آن قوه از آن سرچشمه می گیرد

توضیح این که: کلیه افعال انسانی یا به جلب منفعت بازگشت می کند، مانند خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن و امثال این ها. یا به دفع ضرر باز می گردد مانند دفاع از جان و مال و حیثیت و مانند آن و یا از قبیل افعالی است که به تصور و تصدیق فکری مربوط است، مانند تشکیل قیاس و اقامه دلیل برای مطالب گوناگون. قسم اول از قوه شهویه و قسم دوم از قوه غضبیه و قسم سوم از قوه فکریه سرچشمه می گیرد و چون ذات انسان از ترکیب و اتحاد این قوای سه گانه حاصل شده و بر اثر این ترکیب می تواند مبداء افعال خاصی شود و در سایه آن به سعادت که این ترکیب به خاطر آن قرار داده شده نایل گردد لذا همواره باید مواظب باشد هیچ یک از این سه قوه از مسیر اعتدال خارج نشود زیرا اگر افراط و تفریطی در یکی از این ها رخ دهد سعادت حاصل نمی شود.

در علم اخلاق حد اعتدال هر یک از قوای سه گانه را روشن کردند به این ترتیب که حد اعتدال قوه شهویه عفت و حد افراط و تفریط آن حرص و تنبلی است حد اعتدال قوه غضبیه شجاعت و افراط و تفریط آن تهور و ترس است حد اعتدال قوه فکریه حکمت و افراط و تفریط آن جربزه و کودن بودن است از مجموع این ملکات معتدله در نفس ملکه چهارمی به وجود می آید که عدالت نامیده می شود.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: مجموعه این چهار اصل (عفت، شجاعت، حکمت، عدالت) اصول اخلاق فاضله را تشکیل می دهد که دانشمندان ذکر کردند و لکن سه مکتب و مسلک در اینجا وجود دارد:

1. مکتبی که می گوید: انسان باید حد اعتدال این قوا و نیروهای سه گانه را بشناسد و رعایت کند تا بتواند صفات فاضله را کسب کرده و از رذایل بپرهیزد و بدین وسیله سعادت علمی خود را تکمیل نموده و اعمالی از او سرزند که موجب ستایش اجتماع و محبوبیت جامعه گردد.

2. مکتب پیامبران الهی: این مکتب نیز از جهاتی شبیه مکتب اول است ولی فرقی که در میان این دو وجود دارد از نظر هدف و نتیجه است؛ چون در مکتب انبیا هدف سعادت حقیقی انسان، یعنی تکمیل ایمان به خدا و آیات او و آسایش اخروی است که یک سعادت حقیقی و واقعی باشد نه این که فقط از نظر مردم سعادت است ولی در مکتب اول، هدف از اصلاح اخلاق کسب محبوبیت در نظر مردم و دارا بودن صفاتی که مورد ستایش جامعه است می باشد.

3. مکتب اخلاقی قرآن؛ که با دو مکتب سابق یک فرق اساسی دارد و آن این که هدف در این جا ذات خداوند است نه کسب فضیلت انسانی و به همین دلیل بسا می شود که طرز مشی آن با دو مکتب سابق فرق می کند.

توضیح این که هنگامی که انسان رو به کمال می رود و ترقیاتی در این زمینه نصیب وی می شود دل او مجذوب تفکر درباره خدا و توجه به اسما و صفات عالیه حق که از هر نقصی منزله و مبرا است می گردد و این حالت جذبه و کشش روز به روز زیاده تر و شدیدتر و توجه به خداوند عمیق تر می گردد و به آنجا می رسد که خدا را چنان عبادت می کند که گویا او را می بیند و خداوند او را می بیند همواره جلوه او را در تجلیات جذبه و شوق و توجه مشاهده می کند.

در این هنگام محبت و شوق او روز افزون می گردد زیرا عشق به کمال و جمال جزء فطرت انسان و خمیره اوست قرآن می فرماید: **(وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ** **(104)** آن ها که به خدا ایمان دارند محبتشان به خداوند شدیدتر است.

همین معنی او را به پیروی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در تمام افعال و حرکات وادار می کند زیرا عشق به یک چیز، مستلزم عشق به آثار آن است و پیامبر هم از آثار و آیات اوست چنان که جهان و آن چه در جهان است از آثار و آیات اوست. آتش این شوق و محبت باز تیزتر می گردد و به جایی می رسد که از همه چیز صرف نظر کرده، تمام توجهش به ذات او می شود فقط او را دوست می دارد دلش تنها برای او خاضع است... در این حال طرز تفکر و عمل او با سایرین فرق می کند هیچ چیز را نمی بیند مگر آن که خدا را پیش از آن و با آن مشاهده می کند همه چیز در نظر او از درجه استقلال ساقط شود. بنابراین جز او نمی خواهد و جز او نمی جوید و از غیر او طلب نمی کند و از غیر او نمی ترسد فعل و ترک و انس و وحشت و خشنودی او فقط به خاطر خداست؛ تاکنون دنبال هر کار و فضیلتی می رفت به خاطر این بود که فضیلت انسانی است ولی اکنون جز خدا نمی خواهد سر منزل مقصود او خدا؛ زاد و توشه او ذلت و بندگی در پیشگاه الهی و راهنمای او شوق و محبت الهی است. **(105)**

معیار فضیلت اخلاقی

یکی از مسایل اساسی فلسفه اخلاق، این است که ملاک و معیار فضیلت اخلاقی چیست و چگونه می توان فعل اخلاقی را از فعل طبیعی باز شناخت؟ بعضی عملی را فعل اخلاقی دانسته اند که به انگیزه دیگرخواهی صورت پذیرد و بعضی دیگر ملاک فعل اخلاقی را در این دانسته اند که از وجدان انسان سرچشمه گیرد و برخی عقلی بودن فعل را لازم اخلاقی بودن آن معرفی کرده اند.

استاد شهید مطهری می فرماید: کارهایی که ما به آن ها می گوئیم کار اخلاقی؛ می بینیم فرقتشان با کار عادی این است که قابل ستایش و آفرین و تحسین اند. به عبارت دیگر: بشر برای این گونه کارها ارزش قایل است. تفاوت کار اخلاقی با کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است و یک کار ارزشمند و گران بهاست و بشر برای این کار قیمت و ارزش قایل است آن هم نه قیمت مادی بلکه مافوق ارزش های مادی. (106)

آنچه مسلم است این است که فعلی را می توان اخلاقی نامید که انسان را در رسیدن به کمال یاری کند، یعنی فعلی و صفتی که به هر اندازه که انسان را در رسیدن به کمال نهایی (قرب به خداوند) یاری کند یا زمینه را برای رسیدن به مقام قرب الهی فراهم آورد به همان اندازه از ارزش اخلاقی برخوردار است. با توجه به این که کمال نهایی انسان، رسیدن به مقام قرب الهی است. در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب به پروردگار باشد فضیلت محسوب می شود. (107)

اهمیت تربیت اخلاقی

آن قدر که قرآن کریم و روایات اسلامی به مسأله تربیت اخلاقی انسان ها اهمیت قایل شده اند نسبت به کمتر موضوعی این طور توجه کرده اند چون رعایت این مسأله باعث یک زندگی آرامبخش در جامعه می شود مسأله حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت و احترام افراد مختلف را در نظر گرفتن و به شخصیت و حقوق دیگران ارج قایل شدن، از جمله صفات عالی و روحی هر انسان خود ساخته و تربیت شده است.

قرآن کریم دستورات فراوانی در زمینه عفو و بخشش، مدارا کردن، مهربان بودن و برادری و اخوت بین مؤمنین را توصیه فرموده و پیامبر اکرم را صاحب خلق عظیم معرفی نموده است، تا رفتار و گفتار او سرمشق و الگوی همه مسلمان ها باشد. در روایات به مسأله تربیت اخلاقی عنایت خاصی شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: **(ما یوضع فی میزان امرء یوم القیمة افضل من حسن خلق)**.⁽¹⁰⁸⁾ در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود و نیز می فرماید: **(اکثر ما تلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق)**.⁽¹⁰⁹⁾ بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است. و نیز می فرماید: **(حسن الاخلاق نصف الدین)**.⁽¹¹⁰⁾ اخلاق نیک نصف دین است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: **(رب عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزّه خلقه)**.⁽¹¹¹⁾ بسا انسان بلند پایه ای که اخلاق وی موجب سقوط او گردید و بسا انسان ضعیفی که اخلاق او مایه عزت و سربلندی او می شود.

آثار سوء خلق

1. مایه فشار قبر و عذاب روح: قال رسول الله: (عندما دفن سعد بن معاذ قد اصابته ضمة. فسئل عن ذلك فقال: انه كان في خلقه مع اهله سوء⁽¹¹²⁾ پیامبر ﷺ به هنگام دفن سعد بن معاذ فرمودند: فشاری براو وارد شد علّت آن را جویا شدم. فرمود: زیرا با خانواده خود بدرفتار بود.
2. سختی زندگی: قال علی علیه السلام: (سوء الخلق نكد العیش و عذاب النفس⁽¹¹³⁾ بداخلاقی مایه دشواری زندگی و عذاب انسان است.
3. فساد ایمان و عمل: قال النبی ﷺ: (الخلق السيء يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل)⁽¹¹⁴⁾ اخلاق بد، عمل انسان را تباه می سازد چنان که سرکه عسل را فاسد می کند.
4. دوام ناراحتی: سئل عن علی علیه السلام: (من ادوم الناس غما قال اسؤهم خلقا)⁽¹¹⁵⁾ از حضرت علی علیه السلام پرسیدند چه کسی غم و غصّه او همیشگی است؟ فرمود: کسی که بدرفتار باشد.
5. عذاب نفس: قال علی علیه السلام: (من ساء خلقه عدّب نفسه)⁽¹¹⁶⁾ هر کس اخلاقش تند گردد نفس خویش را به عذاب افکنده است.
6. دوری از مردم: قال علی علیه السلام: (سوء الخلق يوحش القريب وينفر البعيد)⁽¹¹⁷⁾ بداخلاقی، باعث وحشت افراد نزدیک و انزجار افراد دور، از انسان می شود.

آثار حسن خلق

1. لذت روحی: قال المجتبی علیه السلام: (لا عیش الذّ من حسن الخلق) ⁽¹¹⁸⁾
لذیترین و سودمندترین چیز در زندگی، اخلاق نیک است.
2. جلب دوستی: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (حسن الخلق یثبت المودّة و حسن البشر یذهب بالسّخیمه) ⁽¹¹⁹⁾ اخلاق نیک باعث دوستی امت و خوشرویی، عامل از بین رفتن کدورت و کینه است.
3. نابودی گناهان: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (ان الخلق الحسن یدیب الذنوب کما تذیب الشمس الجمد) ⁽¹²⁰⁾ اخلاق خوب باعث نابود شدن گناهان است همان گونه که آفتاب برف و یخ را آب می کند.
4. قرب به پیامبر اکرم: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (اقربکم منیّ غذا احسنکم اخلاقا و اقربکم من الناس) ⁽¹²¹⁾ نزدیک ترین شما به من، در فردای قیامت کسانی اند که اخلاقشان نیکوتر و به مردم نزدیکتر باشند.
5. پاداش برتر: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (ان العبد لینال بحسن خلقه درجه الصائم القائم) ⁽¹²²⁾ انسان از راه حسن خلق به درجات و پاداش روزه دار و شب زنده دار می رسد.
6. افزایش روزی: قال الصادق علیه السلام: (حسن الخلق من الدین و هو یزید فی الرزق) ⁽¹²³⁾ اخلاق نیک از دین است و اخلاق نیک روزی آدمی را زیاد می کند.
7. تکمیل ایمان: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا و انما المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده) ⁽¹²⁴⁾ کامل ترین انسان ها از نظر ایمان کسانی اند که اخلاق آنان نیکوتر باشد و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

8. آبادانی شهرها و طول عمر: (انّ البر و حسن الخلق يعمران الديار ويزيدان
في الاعمار)⁽¹²⁵⁾ نیکی کردن و اخلاق شایسته داشتن مایه آبادانی شهرها و باعث
طول عمر می شود.

تفاوت محاسن اخلاق با مکارم اخلاق

قال رسول الله ﷺ: (بعثت بمكارم الاخلاق ومحاسنها)⁽¹²⁶⁾ من از طرف خداوند برای مکارم اخلاق و محاسن آن مبعوث شده ام. راوی گوید: قلت لابی عبدالله ع: (ما حدّ حسن الخلق؟ قال: تلین جانبك و تطیب كلامك و تلقی اخاك ببشر حسن)⁽¹²⁷⁾ به امام صادق ع عرض کردم: حدّ حسن خلق چیست؟ فرمود: با مردم به نرمی برخورد کن و پاکیزه سخن بگو و با برادرت گشاده رو باش.

قد سئل الصادق ع: عن مكارم الاخلاق؟ فقال العفو عنّ ظلمك و صلة من قطعك و اعطاء من حرمك و قول الحقّ و لو على نفسك.⁽¹²⁸⁾

از حضرت صادق ع از مکارم اخلاق سؤال شد. حضرت فرمود: نسبت به کسی که به تو ظلم کرده عفو کنی و با کسی که با تو قطع رابطه کرده ارتباط برقرار کنی و کسی که تو را محروم کرده به او عطا کنی و سخن حق بگویی گرچه بر ضرر تو باشد.

در این که میان محاسن اخلاق و مکارم آن چه تفاوتی وجود دارد شاید در تعریف محاسن اخلاق بتوان گفت: محاسن اخلاق عبارت است خوی و خصلت های پسندیده و مکارم اخلاق عبارت است از بزرگواری و کرامت نفس و به تعبیر دیگر آن قسم خلق و خویی که در شرع مقدس پسندیده شناخته شده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است یا لااقل با آنها تضادی ندارد حسن خلق است و مکارم اخلاق عبارت است از آن قسم خلقیات عالی و رفیعی که اگر کسی بخواهد انجام دهد یا باید با هوای نفس و غرایز حیوانی

خود بجنگد و در جهت مخالف آن ها قدم بردارد یا لااقل باید ندای آن ها را نادیده بگیرد و نسبت به آن بی اعتنا باشد.

صفات را که امام علیه السلام در تعریف حسن خلق فرموده با تمایلات نفسانی هماهنگ است یعنی انسان ذاتاً میل دارد محبوب مردم باشد و با مردم مؤدب سخن بگوید. اما در مکارم اخلاق آدمی به طور طبیعی مایل نیست آن طور عمل کند که می خواهد بلکه می خواهد در جهت مخالف مکارم اخلاق قدم بردارد مثلاً اگر کسی به شما اهانت کرد غریزه انتقامجویی می گوید: باید عمل او را تلافی کرد اما امام صادق می فرماید: مکارم اخلاق اقتضا می کند او را ببخشی. ⁽¹²⁹⁾

فصل دوم: روش های تربیت و تزکیه نفس

روشهای تربیت و تزکیه نفس در اسلام به طور کلی بر دو قسم است: قسمتی از آنها مربوط به خود انسان است مانند یاد مرگ و قیامت و مراقبه و محاسبه و انجام عبادات مانند نماز و روزه و تفکر و اندیشیدن در موجودات نظام هستی و... که تمام اینها تاءثیر خاص خود را در جهت تزکیه روح بشر دارد.

و بخشی از آن مربوط به افرادی است که می خواهند انسان را تربیت و هدایت کنند مانند رهبران دینی که از روشهای مختلفی از قبیل انذار و تبشیر نصیحت، موعظه بهره می گیرند گرچه این قسمت با قسم اول بی ارتباط نخواهد بود زیرا روشهای یاد شده در قسم اول را (مانند یاد مرگ مراقبه، محاسبه، تفکر) انسان به وسیله آموزشهای انبیاء و اولیاء الهی می آموزد.

و از سویی تصمیم گیرنده در جهت تزکیه و تربیت خود انسان است که قابلیت لازم را برای بهره گیری از نصایح و مواعظ رهبران الهی فراهم می کند. حضرت باقر علیه السلام می فرماید: **(من لم يجعل له من نفسه واعظا فانّ مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئا)**⁽¹³⁰⁾ در این فصل به هر دو روش اشاره می شود:

انذار و تبشیر

یکی از روش های مؤثر در تربیت نفس که در قرآن بدان اشاره شده است انذار و تبشیر است. مقصود از انذار بیم دادن و ترسانیدن از عواقب گناهان و اعمال زشت است و منظور از تبشیر نوید دادن به رحمت و فضل الهی است.

انذار و تبشیر دو اصل مهم تربیتی

بشارت و انذار یا تشویق و تهدید، بخش مهمی از انگیزه های تربیتی را تشکیل می دهد. آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک تشویق شود و هم در برابر کار بد کیفر ببیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاردن در مسیر دوم پیدا کند. تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل اخلاقی فرد یا جامعه کافی نیست؛ زیرا انسان در این صورت مطمئن است که انجام گناه برای او خطری ندارد. از طرفی انذار تنها هم برای تربیت اخلاقی افراد مؤثر نیست، چون ممکن است روحیه یأس و ناامیدی به وجود آورد.

بشارت و انذار هدف بعثت پیامبران

قرآن کریم در وصف انبیا می فرماید: (فبعث الله مبشرين ومنذرين) ⁽¹³¹⁾ خداوند پیامبران را نوید دهنده و بیم دهنده برانگیخت و نیز می فرماید: (وما نرسل المرسلین الا مبشرين ومنذرين) ⁽¹³²⁾ ما انبیا را نفرستادیم مگر در حالی که نوید دهنده و بیم دهنده بودند. آری، انبیا و رسولان الهی که مربیان حقیقی و معلمان دلسوز بشر بودند از این دو روش برای تربیت اخلاقی و روحی مردم استفاده کرده اند.

تأثیر انذار در تربیت

قرآن کریم رسالت پیامبر اکرم ﷺ را در بعضی موارد در روش انذار خلاصه می کند و به صورت حصر و اختصاص بیان می کند که ای پیامبر! تو فقط بیم دهنده هستی. نظیر (ان انت الا نذیر)⁽¹³³⁾، (ان هو الا نذیر)⁽¹³⁴⁾ درست است که پیامبر اکرم ﷺ رسالت بشارت را نیز به عهده دارد ولی آن چه بیش تر انسان را به حرکت وادار می کند و از گناه و معصیت پرهیز می دهد انذار است لذا در آغاز رسالت، پیامبر مأمور به انذار می شود نه تبشیر (یا ایها المدثر قم فانذر)⁽¹³⁵⁾ ای جامه به خود پیچیده برخیز و انذار کن. روشن است که انذار در شروع کار تأثیر عمیق تری در بیدار کردن جان های خفته دارد.

تأثیر انذار در افراد حق طلب

از نظر قرآن کریم انذار و ترسانیدن تنها در افرادی که روح حقیقت طلبی و حق جویی در آن هاست اثر می کند و در افراد معاند و لجوج تأثیر ندارد. قرآن می فرماید: (انما انت منذر من یخشیها) ⁽¹³⁶⁾. همانا کسانی که خشیت الهی دارند آن ها را می ترسانی و نیز می فرماید: (لینذر من کان حیّا) ⁽¹³⁷⁾ پیامبر به وسیله قرآن، کسانی را که حیات انسانی دارند و قلب آن ها سالم و پاک است می ترساند. این حقیقت شبیه مطلبی است که در آغاز سوره بقره آمده است: (ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين) با این که قرآن برای همه مردم هدایت است (هدی للناس) ⁽¹³⁸⁾ اما کسانی که تقوای قلبی و پاکیزگی دل دارند، از حقایق و معارف قرآن بهره می برند. در جای دیگر به پیامبر گوید: (قل انما انذرکم بالوحی) ⁽¹³⁹⁾ بگو من تنها به وسیله وحی شما را انذار می کنم. اگر در دل سخت شما اثر نمی کند جای تعجب نیست و دلیل بر نقصان وحی آسمانی نمی باشد. بلکه به خاطر آن است که افراد کر و ناشنوا وقتی سخنان حق را می شنوند و انذار می شوند توجه نمی کنند و شنوایی معنوی ندارند؛ گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود نه گوش هایی که پرده های گناه و غفلت و غرور بر آن ها افتاده و شنوایی حق را به کلی از دست داده اند (لا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون) ⁽¹⁴⁰⁾ ولی آنها که گوششان کر است هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند.

موعظه

قرآن کریم، یکی از روش های مؤثر در تربیت روحی انسان ها را موعظه می داند و در بسیاری از آیات به آن سفارش نموده گرچه خود قرآن کتاب موعظه و اندرز است که از ناحیه پروردگار برای شفای بیماری های درونی انسان و کسب فضایل اخلاقی آمده است (یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور)⁽¹⁴¹⁾ ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آن چه در سینه هاست؛ گرچه از این موعظه قرآن فقط اهل تقوا و بهره مند می شوند (و موعظة للمتقین) این تعبیر در چهار مورد از قرآن آمده است: بقره 66، آل عمران 138، مائده 46، نور 34.

محور موعظه توحید در اعتقاد و اخلاص در عمل

لقمان حکیم برای تربیت فرزندش او را موعظه می کند (اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه) زمانی که لقمان به فرزندش گفت و حال اینکه او را موعظه می کرد این چنین موعظه نمود (یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم) ⁽¹⁴²⁾ پسرم! برای خدا شریکی مگیر، زیرا شرک ستمی بزرگ است.

پیامبر گرامی اسلام ماءمور به موعظه نمودن است (قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی) ⁽¹⁴³⁾ یعنی بگو: که من شما را به یک موضوع پند می دهم و آن این که چه دو نفر باشید چه یک نفر برای خداوند کار کنید.

شیوه موعظه

طریقه و شیوه موعظه کردن، در قرآن بیان شده است. وقتی موسی و هارون
ماء‌مور شدند که برای ارشاد و هدایت فرعون بروند؛ به آن‌ها گفته شد: (فقولا
له قولاً لینا لعله یتذکر او یخشی) ⁽¹⁴⁴⁾ یعنی وقتی با فرعون روبرو شدید با او به
نرمی سخن بگویید شاید متذکر شود و از عاقبت کار خود بترسد.

نیاز به موعظه در تمام عمر

از نظر قرآن کریم، انسان در تمامی عمر، به موعظه و پند و اندرز نیازمند است، چه نوجوان باشد چه عمر او زیاد باشد لذا قرآن کریم موعظه لقمان به فرزند نوجوانش را چنین بیان می کند (واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله) ⁽¹⁴⁵⁾ چه این که موعظه خداوند به حضرت نوح را که عمر طولانی داشت نیز بیان می کند (انّی اعطک ان تکون من الجاهلین) ⁽¹⁴⁶⁾

دعوت به خداوند به وسیله موعظه

به پیامبر اکرم ﷺ خطاب می شود (ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة
الحسنة وجاهلهم بالقی هی احسن) ⁽¹⁴⁷⁾ یعنی مردم را به این طریق به راه خداوند
بخوان که اولاً سخن تو سنجیده و تواءم با حکمت باشد ثانیاً پند نیکو در آن
باشد و ثالثاً با آن چه که بهترین است با آن ها به بحث بپرداز.

سیمای موعظه در روایات

1. بهترین هدیه: قال علی عليه السلام: (نعم الهدية الموعظة) ⁽¹⁴⁸⁾
2. موعظه بودن مرگ: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (كفى بالموت واعظاً) ⁽¹⁴⁹⁾
3. موعظه بودن هر چیز: قال علی عليه السلام: (ان في كل شيء موعظة و عبرة لذوي اللبّ والاعتبار) ⁽¹⁵⁰⁾ به درستی که در هر چیزی موعظه و عبرتی است برای صاحبان خرد.
4. حیات روح در پرتو موعظه: قال علی عليه السلام: (احی قلبك بالموعظة) ⁽¹⁵¹⁾ و عنه عليه السلام: (المواعظ حياة القلوب) ⁽¹⁵²⁾
5. واعظ بودن انسان برای خویشان: قال الباقر عليه السلام: (من لم يجعل الله له من نفسه واعظاً فإنّ مواعظ الناس لن تغني عنه شيئاً) ⁽¹⁵³⁾ هر کس واعظ خود نباشد موعظه های مردم در او تاءثیر ندارد.
6. عمل به علم، شرط تاءثیر موعظه: قال الصادق عليه السلام: (ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا) ⁽¹⁵⁴⁾ به درستی که دانشمند هرگاه عمل به دانش خویش نکند موعظه او از جانها لغزش پیدا می کند (تاءثیر نمی کند) همان طوری که باران روی سنگ قرار نمی گیرد.

نمونه ای از موعظه های رهبران الهی

1. پیامبر ﷺ: (مالی اری حب الدنيا قد غلب علی كثير من الناس حتی کان الموت فی هذه الدنيا علی غیرهم کتب...) ⁽¹⁵⁵⁾ چرا علاقه به دنیا در اکثر مردم غلبه پیدا کرده به طوری که گویا مرگ در این دنیا برای غیر این ها لازم شده است.

2. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ شخصی که از آن حضرت درخواست موعظه نمود، فرمودند: (لا تکن ممن یرجوا الاخرة بغير العمل و یرجی التوبة بطول الامل یقول فی الدنيا بقول الزاهدین و یعمل بعمل الراغبین ان اعطی منها لم یشبع و ان منع منها لم یقنع یعجز عن شکر ما اوتی و ینبغی الزیادة فیما بقی...) ⁽¹⁵⁶⁾ آن کس مباش که به آخرت و نتیجه کار امیدوار است ولی کار نمی کند و چون آرزوی طولانی دارد توبه را به تاءخیر می اندازد، گفتارش در دنیا گفتار پارسایان است ولی نحوه رفتارش مانند کسانی است که خواستار دنیا هستند. اگر از مال دنیا به او داده شود سیر نمی شود و اگر به او نرسد قناعت نمی کند؛ نمی تواند شکر آن چه را که دارد ادا کند و برای زیاد کردن سرمایه خود تلاش می کند.

3. امام مجتبی علیه السلام: (اعلموا انّ الله لم یخلقکم عبثا و لیس بتارککم سدی کتب اجالکم و قسم بینکم معایشکم لیعرف کل ذی لب منزلته و انّ ما قدر له اصابه و ما صرف عنه فلن یصیبه.) بدانید که خداوند شما را بیهوده خلق نکرده و رها نساخته، مرگ را برای شما لازم دانسته و روزی شما را تقسیم نموده تا این که هر خردمندی منزلت خود را بیابد و بداند که آن چه را برای او تقدیر نموده به او می رسد و آن چه را که از او باز داشته به او نخواهد رسید.

4. امام حسین علیه السلام: (ایاک و ما تعتذر منه فان المؤمن لا یسیئ ولا یعتذر و المنافق کل یوم یسیئ و یعتذر)⁽¹⁵⁷⁾ پرهیز از این که کاری انجام دهی تا معذرت بخواهی؛ مؤمن کار ناشایست انجام نمی دهد تا معذرت بخواهد، لکن منافق هر روز عمل زشت انجام می دهد و عذر خواهی می کند.

5. امام زین العابدین علیه السلام: (ثلاث منجیات للمؤمن کف لسانه عن الناس و اغتیابهم و اشغاله نفسه بما ینفعه لآخرته و دنیاہ و طول البكاء علی خطیئته)⁽¹⁵⁸⁾ سه چیز عامل نجات مؤمن است: الف: نگه داشتن زبان از مردم و دوری از غیبت. ب: مشغول بودن به امری که منافع دنیوی و اخروی دارد. ج: برگناهان زیاد گریه کردن.

6. امام باقر علیه السلام: (صانع المنافق بلسانک و اخلص مودّک للمؤمن و ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته)⁽¹⁵⁹⁾ به وسیله زبان با منافق بساز و محبت خود را برای مؤمن خالص گردان و اگر با یهودی همنشین شدی به طرز نیکو و معاشرت کن.

7. امام صادق علیه السلام: (من غضب علیک من اخوانک ثلاث مرّات فلم یقل فیک مکروها فاعدّه لنفسک)⁽¹⁶⁰⁾ هر کس از برادران دینی سه مرتبه بر تو خشم کرد و سخنی که تو را بد آید بر زبان جاری نکرد او را برای خود دوست اختیار کن.

8. امام کاظم علیه السلام: (یا هشام ان العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه ولا یسأل من یخاف منعه ولا یعد ما لا یقدر علیه...) ⁽¹⁶¹⁾ عاقل کسی است که سخنی را که می ترسد او را تکذیب کنند، نمی گوید و از چیزی که می ترسد او را محروم کنند سؤال نمی کند و به چیزی که قدرت وفای به آن را ندارد وعده نمی دهد.

9. امام رضا علیه السلام: (صاحب النعمة یجب ان یوسّع علی عیاله)⁽¹⁶²⁾ کسی که دارای امکانات مادی است، لازم است که بر زن و فرزندش توسعه دهد.

10. امام جواد علیه السلام: (المؤمن يحتاج الى ثلاث خصال توفيق من الله واعظ من نفسه وقبول ممن ينصحه) ⁽¹⁶³⁾ هر مؤمنی به سه صفت نیاز دارد: توفیق الهی و موعظه از ناحیه خودش و پذیرش نصیحت دیگران.
11. امام هادی علیه السلام: (من رضى عن نفسه كثر السخاؤون عليه) ⁽¹⁶⁴⁾ هر کس از خودش راضی باشد مردم از او ناراضی هستند.
12. امام عسکری علیه السلام: (لا تكرم الرجل بما يشق عليه) ⁽¹⁶⁵⁾ اکرام از اشخاص نباید آن ها را به مشقت و زحمت بیاندازد.

نصیحت و خیرخواهی

یکی از روش های مؤثر برای تربیت نفس که قرآن بدان اشاره نموده است؛ روش نصیحت و خیرخواهی است. نصیحت از ماده (نُصَح) به معنای خلوص و بی غل و غش بودن است (ناصح العسل) به معنی عسل خالص است و این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص و خیرخواهی گفته می شود به کار رفته است. قرآن کریم انبیا و پیشوایان دینی را نصیحت کنندگان و خیرخواهان بشر معرفی می نماید که در سوره اعراف قرآن کریم از چهار نفر آن ها یاد می نماید: 1. حضرت نوح علیه السلام 2. حضرت هود علیه السلام 3. حضرت صالح علیه السلام 4. حضرت شعیب علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام گوید: (ابْلَغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَانْصَحْ لَكُمْ) ⁽¹⁶⁶⁾ پیام های پروردگار را به شما می رسانم و شما را نصیحت می کنم.

حضرت هود علیه السلام گوید: (ابْلَغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَاعْزِزْكُمْ بِالنَّصِيحَةِ) ⁽¹⁶⁷⁾ رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه امینی برای شما هستم.

حضرت صالح علیه السلام گوید: (يَا قَوْمِ لَقَدْ ابْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ) ⁽¹⁶⁸⁾ ای قوم! من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی را انجام دادم ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید.

حضرت شعیب علیه السلام گوید: (لَقَدْ ابْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ) ⁽¹⁶⁹⁾ من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم.

آری، پیامبران برای آگاهی و آشنایی مردم به وظایف خویش و تربیت اخلاقی آنان، از نصیحت و خیرخواهی به عنوان یک روش استفاده نموده اند.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ مردم را به نصیحت کردن یکدیگر تشویق می نماید. (ان اعظم الناس منزلة عند الله يوم القيمة امشاهم في ارضه بالنصيحة لخلقهم) ⁽¹⁷⁰⁾ بزرگ ترین مردم از لحاظ مرتبه نزد خدا در روز قیامت کسی است که برای نصیحت خلق در زمین بیشتر سعی و تلاش نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: (يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد و المغيب) ⁽¹⁷¹⁾ بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب، خیرخواه مؤمن باشد و نیز می فرماید: (عليكم بالتصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه) ⁽¹⁷²⁾ بر شما باد به نصیحت کردن مخلوق برای رضای الهی که خدا را به عمل بهتر از آن ملاقات نکنی.

وصیت به خیر و حق

قرآن کریم، یکی از روش های مؤثر و مفید در تربیت نفس را مسأله وصیت دانسته است. وصیت به عنوان یک روش تربیتی منحصر در وقت مرگ و آن هم برای تقسیم اموال و تعیین تکالیف به کار نمی رود وصیت که به معنای سفارش و خواستن بعضی از امور است به صورت گسترده در اسلام برای بیان وظایف فردی و اجتماعی و رعایت مسایل اخلاقی به کار رفته است.

قرآن از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند: (واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا) ⁽¹⁷³⁾ خداوند به من وصیت و سفارش کرد که تا وقتی زنده هستم نماز بخوانم و زکات پردازم. خداوند به انسان سفارش می کند که (ووصینا الانسان بوالديه حسنا) ⁽¹⁷⁴⁾ با پدر و مادر خود به خوبی رفتار کند ولی اگر آنها فرزندان خود را وادار کنند که: (لتشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما) ⁽¹⁷⁵⁾ آن چه را که نمی دانند شریک خدا قرار دهند در این صورت نباید از آنان اطاعت کند.

قرآن کریم می فرماید انسان ها در قیامت در خسران و زیان هستند مگر کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند و مردم را به حق و حقیقت و صبر و استقامت و فضایل اخلاقی و مکارم نفسانی توصیه و سفارش کنند: (ان الانسان لفی خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر) ⁽¹⁷⁶⁾ یعنی همه انسان ها در زیان هستند مگر اهل ایمان و عمل صالح و کسانی که به حق و صبر سفارش می کنند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بسیاری از مسایل تربیتی و اخلاقی را به صورت وصیت بیان داشته اند. وصیت های آن حضرت به تفصیل در کتاب مکارم الاخلاق طبرسی درج شده است. از جمله وصیت های آن حضرت به علی عَلَيْهِ السَّلَام این است

که چهار چیز را قبل از چهار چیز دریاب: (شبابك قبل حرمك و صحتك قبل
سقمك و غناك قبل فقرك و حیاتك قبل مماتك) 1. جوانی را قبل از پیری 2.
سلامتی را قبل از بیماری 3. بی نیازی را قبل از فقر 4. زندگی را قبل از مرگ.

یاد مرگ و قیامت

قرآن کریم یکی از روش های مؤثر در تربیت را یاد قیامت می داند. قرآن وقتی پیامبران را به عظمت و بزرگی یاد می کند می فرماید: یاد قیامت و سرای آخرت بود که آن ها را به این مرتبه والا و مقام و منزل عالی انسانی رسانید. (واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذکرى الدار و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار)⁽¹⁷⁷⁾ به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان (دست های نیرومند) و (چشمان بینا) ما آن ها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود و آن ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

قرآن کریم علت تباهی و سقوط افراد گنهکار را فراموشی قیامت و روز حساب می داند. (انّ الذین یضلون فی سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب)⁽¹⁷⁸⁾ کسانی که از راه خداوند گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

یاد مرگ و قیامت در تربیت و تهذیب روح انسان تاءثیر فراوان دارد و در روایات بدان اشاره شده است؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: (ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفلة و یقوی القلب بمواعد الله و یرق الطبع و یکسر اعلام الهوى و یطفئ نار الحرص و یحقّر الدنیا)⁽¹⁷⁹⁾ یاد مرگ شهوتها در نفس را می میراند و غفلت انسان را از بین می برد و باعث قوت قلب انسان به وعده های الهی می شود، طبیعت انسان را نرم می کند و هوس را می شکند و آتش حرص را خاموش و دنیا را در نظر انسان کوچک و حقیر می کند.

رسول گرامی اسلام می فرماید: (اکثروا ذکر هادم اللذات)⁽¹⁸⁰⁾ زیاد به یاد از بین برنده لذت های مادی باشید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: (اکثروا ذکر الموت تهون علیکم المصائب)⁽¹⁸¹⁾ زیاد به یاد مرگ باشید تا مصیبت ها و سختی های روزگار بر شما آسان شود. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (افضل الزهد فی الدنيا ذکر الموت و افضل العبادة ذکر الموت و افضل التفکر ذکر الموت)⁽¹⁸²⁾ برترین زهد در دنیا یاد مرگ است و برترین عبادت یاد مرگ است و برترین اندیشه یاد مرگ است. و نیز فرمود: (اکیس الناس من کان اشد ذکرا للموت)⁽¹⁸³⁾ زیرک ترین مردم کسی است که بیش تر به یاد مرگ باشد. (من اکثر ذکر الموت رضی من الدنيا بالیسیر)⁽¹⁸⁴⁾ هر کس زیاد به یاد مرگ باشد به اندک سرمایه دنیا راضی می شود. (من اکثر ذکر الموت احبه الله)⁽¹⁸⁵⁾ هر کس زیاد به یاد مرگ باشد خداوند او را دوست دارد.

یاد مرگ و قیامت در ابعاد مختلف

قرآن و روایات برای تهذیب روح بشر و تربیت انسان، موضوع یاد مرگ و قیامت را در ابعاد مختلفی مطرح کرده اند که به نمونه ای از آن ها اشاره می شود:

1. در طهارت: در دعای وضو می خوانیم: خداوندا! صورت مرا سفید گردان در روزی که صورت ها سیاه خواهد بود. (اللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ)

2. در نماز: در نماز می خوانیم: (مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ) از این که مساءله مالک و صاحب اختیار بودن خداوند در قیامت، در نماز مطرح شده، روشن می شود که انسان نمازگزار در نماز باید به یاد قیامت باشد.

3. در انفاق: (انما نطعمکم لوجه الله... انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا) (186)

4. در روزه: پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: (و اذکروا مجوعکم و عطشکم فیه جوع یوم القیمه و عطشه) (187) به وسیله گرسنگی و تشنگی روزه، از گرسنگی و تشنگی روز قیامت یاد کنید.

5. در جهاد: قرآن کریم به کسانی که به بهانه گرمی هوا به جهاد نمی رفتند می فرماید: (قل نار جهنم اشدّ حرّاً لو کانوا یفقهون) (188) ای پیامبر به آنان بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر می دانستید.

6. مبارزه با طاغوت: قوم فرعون وقتی مؤمن شدند و از فرعون برگشتند، فرعون آنان را به کشتن تهدید کرد آن ها برای ادامه مبارزه با او موضوع قیامت را مطرح کردند: (انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا الی ربّنا لمنقلبون) (189)

7. در حمام: قال الصادق عليه السلام: (نعم البيت الحمام يذكر فيه حر جهنم)
 (190) حمام خوب خانه ای است زیرا انسان گرما و حرارت جهنم را در آن به یاد می آورد.
8. در کار و کسب: قرآن کریم، به کسانی که کم فروش هستند می گوید آیا این ها گمان نمی کنند که در روز قیامت (برای محاسبه) مبعوث نمی شوند.
 (ویل للمطففين... الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم) (191)
9. هنگام خواب: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (اذا اويت الى فراشك فانظر ما كسبت في يومك واذكر انك ميت وان لك معادا) (192) هر گاه به طرف رختخواب رفتی، فکر کن در روز چه کاری انجام دادی و مرگ و قیامت را یادآور.
10. عیادت مریض. 11. تشییع جنازه. 12. زیارت قبور.
- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (عودوا المرضى واتبعوا الجنائز يذكرکم الاخرة) (193)
 (فزوروا القبور تذكروا الموت) (194)

مراقبه و محاسبه

یکی از روش های تربیت در قرآن مراقبه و محاسبه است که علمای اخلاق و ارباب معرفت درباره این موضوع تاءکید و توصیه فراوان نموده اند.

(معنی محاسبه و مراقبه) مرحوم نراقی در جامع السعادات می فرماید:

محاسبه عبارت است از این که انسان در هر شبانه روز یک وقتی را معین کند که به حساب نفس خویش برسد که چه اعمالی را انجام داده و طاعت ها و گناهانش را موازنه و سنجش نماید و نفس خویش را سرزنش کند اگر در طاعت الهی تقصیر نموده یا مرتکب معصیت شده، و شکر نماید خداوند را اگر واجبات را انجام داده و معصیتی از او صادر نشده و شکر زیادتری نماید اگر موفق به بعضی اعمال خیر و مستحبی شده است و مراقبه آن است که همیشه ملاحظه کند ظاهر و باطن خود را تا این که اقدام به معاصی نکند و واجبات از او ترک نشود تا این که در موقع محاسبه ملامت و ندامت متوجه او نشود.⁽¹⁹⁵⁾

اهمیت محاسبه نفس

قال علی علیه السلام: (و علی العاقل ان یحصی علی نفسه مساویها فی الدین و الرأی و الاخلاق و الادب فیجمع ذلك فی صورة او فی کتاب و یعمل فی ازالتها)⁽¹⁹⁶⁾ لازم است انسان عاقل به حساب خود رسیدگی کند و تمام عیب ها و زشتی هایی را که دارد نسبت به دین و رأی و اخلاق و ادب اینکه ثبت و ضبط کند و آنها را به ذهن خود بسپارد یا آن که در صفحه کاغذی بنویسد و برای برطرف نمودن آن ها فعالیت کند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: (لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم)⁽¹⁹⁷⁾ آن کس که همه روزه به حساب خویشتن رسیدگی نکند از ما نیست.

راه محاسبه نفس

کنترل و اداره نفس کار آسان و ساده ای نیست بلکه به تدبیر، بردباری و تلاش فراوان نیاز دارد مگر نفس اماره به این سادگی تسلیم می شود؟ و مگر به آسانی پای میز محاکمه و حساب رسی حاضر می گردد؟

در اینکه چگونه به حساب خود پردازیم باید گفت: یکی از راه هایی که در حساب رسی نفس، مؤثر و مفید است این است که انسان به یاد محاسبه شدید و سخت قیامت بیافتد که در قیامت از جن و انس حساب رسی دقیق می کنند. قرآن می فرماید: (سَنُفَرِّغُ لَكُمْ آيَةَ الثَّقَلَانِ) ⁽¹⁹⁸⁾ به زودی به حساب شمامی پردازیم ای دوگروه انس و جن!

امیرالمؤمنین می فرماید: (حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا زنوها قبل ان توازنوا) ⁽¹⁹⁹⁾ قبل از آن که در قیامت به حساب شما برسند در دنیا به حساب خود پردازید و قبل از آنکه کارهای شما را بسنجند خود را بسنجید.

قرآن در آیات متعدد موضوع حسابرسی قیامت را مطرح نموده از جمله:

1. (و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله) ⁽²⁰⁰⁾ اگر آنچه را در نفس دارید ظاهر سازید یا مخفی کنید خدا شما را به آن حساب خواهد کرد.

2. (و نضع الموازين القسط لیوم القيمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینابها و کفی بنا حاسبین) ⁽²⁰¹⁾ میزان های عدالت را در قیامت برپا می داریم پس هیچ کس مورد ستم قرار نخواهد گرفت و اگر به مقدار یک مثقال از دانه خردل، عمل داشته باشد آن را برای حساب خواهیم آورد و خود ما برای حساب گری کافی هستیم.

3. (ان الله کان علی کل شیء حسیبا) ⁽²⁰²⁾ همانا خدا حساب همه چیز را دارد.

4. (یومئذ الناس اشتاتاً لیروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
يعمل مثقال ذرة شرا یره) ⁽²⁰³⁾ در قیامت مردم دسته دسته خارج می شوند تا
اعمالشان را مشاهده کنند پس هر کسی ذره ای کار خیر انجام داده باشد آن را
خواهد دید و هر کس ذره ای کار شر انجام داده باشد آن را مشاهده خواهد
نمود.

شخصی آمد خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: (علمنی مما علمک الله) از آنچه
خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز، پیامبر او را به مردی از یارانش سپرد تا
به او قرآن بیاموزد. معلم سوره (اذا زلزلت) را به او تعلیم داد. آن مرد از جا
برخاست و گفت: همین مرا کافی است. (یکفینی هذه الایة) وقتی از محضر
پیامبر مرخص شد پیامبر فرمود آن مرد فقیه شد و بازگشت (رجع فقیها)
دلیل این سخن روشن است زیرا کسی که می داند اعمال انسان حتی به اندازه
خردل و ذره هم مورد محاسبه قرار می گیرد و در دنیا به حساب خود می رسد
و این بزرگ ترین اثر تربیتی روی او دارد. ⁽²⁰⁴⁾

سفارش پیامبر ﷺ به اباذر درباره محاسبه

پیامبر اکرم ﷺ به ابی ذر می فرماید: ای اباذر! قبل از آن که در قیامت به حساب تو برسند در همین دنیا به حساب خود برس، چون حساب رسی امروز از فردای قیامت آسان تر است و نفس خود را توزین کن، قبل از توزین قیامت و به این وسیله برای قیامت آماده باش برای روزی که عمل ها بر خدا عرضه می شود و کوچک ترین چیزی بر او مخفی نخواهد بود. ای اباذر! انسان اهل تقوانیست مگر این که به حساب خود برسد شدیدتر از محاسبه شریک با شریکش، باید انسان بفهمد که خوردنی ها، نوشیدنی ها و پوشیدنی ها خود را از چه راهی به دست آورده از حلال یا حرام اگر انسان باک نداشته باشد از چه راهی کسب می کند خداوند هم باک ندارد از چه راهی داخل دوزخش نماید.

(حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا وزن نفسك قبل ان توزن و تجهز للعرض الاكبر يوم لا يخفى على الله خافية الى ان قال يا اباذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك فيعلم من اين مطعمه و من اين مشربه و من اين ملبسه امن حلال او حرام يا اباذر من لم يبال من اين اكتسب المال لم يبال الله من اين ادخله النار)⁽²⁰⁵⁾

آثار محاسبه

قال علی علیه السلام: (من حاسب نفسه ربح)⁽²⁰⁶⁾ هرکس به حساب خود برسد در دنیا سود می برد، و نیز می فرماید: (من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه فاستقال الذنوب و اصلح العیوب)⁽²⁰⁷⁾ هر کس به حساب نفس خویش برسد عیوبش را درک می کند و به گناهانش احاطه پیدا می کند پس از گناهان توبه می کند و عیوبش را اصلاح می نماید.

چرا به محاسبه نفس اهمیت نمی دهیم؟

الف) به دلیل فراموشی خدا و از خودبیگانگی:

تردیدی نیست که منشاء عدم توجه به این موضوع مهم غفلت از خداوند است و از نظر قرآن کسانی که خداوند را فراموش کنند، خداوند نیز آن ها را از خودشان بیگانه نموده است. (ولا تكونوا كالذين نسوا لله فانسيهم انفسهم) (208) لذا خداوند خطاب به پیامبر می فرماید از آن کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن چرا که چنین فردی پیرو هوای نفس است. (ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه) (209)

ب) به دلیل غرور و امید بی جا:

یکی دیگر از عوامل ترک محاسبه نفس، غرور و خود فریبی است: حضرت علی عليه السلام می فرماید: (يا ايها الانسان ما جرّك على ذنبك وما غرّك بربك وما آنسك بهلكة نفسك؟ اما من دائك بلول ام ليس من نومتك يقظه؟ اما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك) (210) ای انسان! چه چیز تو را به گناهت جرات داده؟ چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ چه چیز تو را بر هلاکت خویش علاقمند کرده است؟ آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟ آیا این خوابت بیداری ندارد؟ چرا همان گونه که به دیگران رحم می کنی به خودت رحم نمی کنی؟

مراقبه

قرآن کریم برای تربیت بشر در چند مورد می فرماید: خداوند رقیب و عالم به اعمال شما است (ان الله کان علیکم رقیبا) ⁽²¹¹⁾ همانا خداوند بر اعمال شما مراقب و حافظ و آگاه است. (و کان الله علی کل شیء رقیبا) ⁽²¹²⁾. خداوند ناظر و نگهدار هر چیز است. (فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم) ⁽²¹³⁾ حضرت عیسی علیه السلام می گوید: هنگامی که مرا از میانشان گرفتی تو خود مراقب آن ها بودی. و از آیات قرآن به دست می آید که همه اعمال و حرکات و گفتار و حتی نفس کشیدن ها و افکار و نیت های انسان در نامه عملش ثبت و ضبط می شود و برای حساب قیامت باقی می ماند. بنابر این بر هر انسان مؤمن لازم است مواظب و مراقب نفس خویش باشد که گناه نکند و فرائض الهی از او ترک نشود. قرآن می فرماید: (ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیہ و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا) ⁽²¹⁴⁾ و کتاب نهاده می شود پس مجرمین را می بینی که از آنچه در نامه عملشان به ثبت رسیده ترسانند و می گویند: ای وای این کتاب چگونه هیچ امر کوچک و بزرگ را فرو نگذاشته مگر آنکه آن را به شمار آورده است و همه اعمالشان را حاضر می یابند و پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی کند. (یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تودلو انّ بینها و بینہ امداء بعیدا) ⁽²¹⁵⁾ روز قیامت هر کسی هر عمل خیری را انجام داده حاضر می یابد و نیز هر عمل بدی را مرتکب شده حاضر می یابد و آرزو می کند که بین او و عملش فاصله زیادی باشد. (ما یلفظ من قول الا لیه

رقیب عتید). هیچ سخنی را بر زبان نیاورده جز این که (برای ثبت آن) فرشته ای حاضر و مراقب است.

قال علی علیه السلام: (رحم الله عبدا راقب ذنبه و خاف ربّه) ⁽²¹⁶⁾ خداوند رحمت کند بنده ای را که مواظب نفس خویش باشد (گناه نکند) و از خداوند خود بترسد.

غزالی گوید: شخص مراقب باید به حرکات و سکنات خود توجه کند ببیند آیا کارهای او برای خداوند است یا برای هوا و هوس، و کم ترین چیزی که به آن می رسد این است که بداند اگر آن کار مباح است و لکن مقصود نیست آن را ترک کند چرا که پیامبر می فرماید: (من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه) ⁽²¹⁷⁾ قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (عُودُوا قُلُوبُكُمْ التَّوَقُّبَ وَ اكْثَرُوا التَّفَكُّرَ وَ الْإِعْتِبَارَ) ⁽²¹⁸⁾ دل هایتان را به انتظار و مراقبت عادت دهید و بسیار بیاندیشید و پند گیرید.

مرحوم فیض کاشانی می فرماید مراقبت دو قسم است:

1. مراقبت کسانی که به پایه تقرب رسیده اند و از مقربین محسوب می شوند؛ به این است که از عظمت و جلال خدا کاملاً مراقبت می کنند و قلب را مستغرق جلال او می دانند و از هیبت او شکسته خالد و نمی توانند به دیگری توجه کنند و این افراد کسانی اند که به غیر از خدا نظری ندارند و خداوند کارهای دیگر آنان را کفایت می کند.

2. مراقبت مردم پرهیزکار که اصحاب یمین اند و آن ها مردمی هستند که کاملاً می دانند خدا از ظاهر و باطنشان با خبر است و ملاحظه جلال و جمال او آنان را به وحشت نیانداخته و دل هاشان به حد اعتدال باقی است و از هر عملی که باعث افتضاح عالم آخرت آن ها می شود خودداری می نمایند. ⁽²¹⁹⁾

تأثیر عبادات در تربیت

انسان وقتی عبادتی را خالصانه و با حضور قلب انجام می دهد بعد از آن، نورانیت و صفای دیگری در قلب خویش احساس می کند. میل او به خوبی ها بیشتر می شود و تنفر او از بدی ها افزون می گردد خود را به خوبی ها نزدیک تر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند. عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر خاص دارند اثر مشترک آن ها پرورش روح خضوع و تزکیه جان انسان است.

حضرت رضا علیه السلام درباره آثار عبادت به طور کلی می فرماید: **(فان قال فلم تعبدهم؟ قيل لئلا يكونوا ناسين لذكره ولا تاركين لادبه ولا لاهين عن امره و نهيه اذا كان فيه صلاحهم وقوامهم فلو تركوا بغير تعب لطل عليهم الامد فقتل قلوبهم)** ⁽²²⁰⁾ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگان دستور عبادت داده، آیا نیاز به عبادت آنها دارد؟ در پاسخ گفته می شود: این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند و از امر و نهی او غافل نشوند چرا که در آن صلاح و قوام آن هاست و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند مدت زیادی به آن ها می گذرد ⁽²²¹⁾. (و از یاد خدا غافل می شوند) و در نتیجه دل های آن ها قساوت پیدا می کند.

عن ابی عبدالله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **(اعمل بفرائض الله تكن اتقى الناس)** ⁽²²²⁾. امام صادق از پیامبر نقل می کند که فرمود: به واجبات خدا عمل کن تا پرهیزکارترین مردم باشی.

عن ابی عبدالله قال: قال تبارک و تعالی: (ما تحبب الی عبدی باحب ممّا افترضت علیه) ⁽²²³⁾ امام صادق فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: بنده من با چیزی محبوب تر از انجام آنچه بر او واجب کرده ام به دوستی من نگراید. بنابراین عبادت و بندگی برای خداوند و عمل به دستورات سازنده اسلام که روشهای عملی است از بهترین روشهای تربیت نفس و تزکیه روح آدمی است. برای نمونه به بعضی از عبادات مانند نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر که تاءثیر فراوانی در تهذیب انسان و اجتماع بشری دارد از نظر قرآن و حدیث مطالبی را ذکر می کنیم:

نماز

از نظر قرآن، نماز انسان را از لحاظ روحی و معنوی تربیت می کند؛ زیرا نماز بین انسان و خالق هستی، پیوند برقرار می کند و روحیه اطاعت و سپاسگزاری را در برابر منعم حقیقی به بشر می آموزد. نماز تاءثیرات فراوانی در تهذیب نفس دارد و انسان را از فساد و گناه باز می دارد (ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر) ⁽²²⁴⁾ بلکه اثر مهم تری در نماز وجود دارد که همه مردم به دنبال آن هستند و آن آرامش قلب است با توجه به دو آیه قرآن، این حقیقت (آرامش قلب) که از نماز حاصل می شود برای ما روشن می شود (اقم الصلوة لذكری) ⁽²²⁵⁾ نماز را به خاطر یاد من به یادار. (الا بذكر الله تطمئن القلوب) ⁽²²⁶⁾ یاد من مایه آرامش قلب هاست.

نماز در قرآن

1. مطرح بودن نماز در تمام ادیان:

حضرت ابراهیم گوید: خداوندا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده. (رب اجعلنی مقيم الصلوة) ⁽²²⁷⁾ حضرت اسماعیل اهل خویش را به نماز فرمان می داد (و کان یأمر اهله بالصلوة) ⁽²²⁸⁾ خداوند خطاب به حضرت موسی گوید نماز را به خاطر یاد من برپا دار. (اقم الصلوة لذكری) ⁽²²⁹⁾ قوم شعیب به او گفتند: آیا نماز تو ما را وادار می کند که آنچه را پدران ما می پرستیدند ترک کنیم؟ (یا شعیب اصلوتك تاءمرک ان نترك ما یعبد اباؤنا) ⁽²³⁰⁾ حضرت عیسی علیه السلام گوید: خداوند مرا مادامی که زنده هستم سفارش به نماز و زکات کرده است (واوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیًا) ⁽²³¹⁾

2. نماز در ردیف ایمان به غیب: (الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة) ⁽²³²⁾ متقین کسانی هستند که دارای ایمان به غیب هستند و نماز را برپا می دارند.

3. برپا داشتن نماز هدف هجرت ابراهیم: (ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع ربنا لیقیموا الصلوة) ⁽²³³⁾ پروردگارا! من ذریه خویش را در وادی ای که گیاه در آن نمی روید ساکن گردانیدم تا نماز برپا داشته شود.

4. استمداد از نماز در مشکلات: (واستعینوا بالصبر و الصلوة) ⁽²³⁴⁾ از صبر (روزه) و نماز در (مشکلات) کمک بگیرید.

5. برپا داشتن نماز از اوصاف ابرار: (ولکن البرّ من امن بالله... و اقام الصلوة و اتی الزکوة) ⁽²³⁵⁾

6. خشوع در نماز از اوصاف مؤمنان: (قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم

خاشعون) ⁽²³⁶⁾

نماز در احادیث

1. نماز ستون دین: قال رسول الله ﷺ: (الصلاة عماد الدين) ⁽²³⁷⁾ (ان عمود الدين الصلاة) ⁽²³⁸⁾ بدرستی که نماز ستون دین است.
2. نماز معیار سنجش: قال رسول الله ﷺ: (الصلاة ميزان) ⁽²³⁹⁾ نماز وسیله سنجش و ارزیابی است.
3. نماز وسیله تقرب به خدا: عن الرضا عليه السلام: (الصلاة قربان كل تقى) ⁽²⁴⁰⁾ نماز وسیله تقرب هر انسان پرهیز کار است.
4. نماز چهره دین: قال على عليه السلام: (لكل شى وجه و وجه دينكم الصلاة) ⁽²⁴¹⁾ هر چیزی چهره ای دارد و چهره دین نماز است.
5. نماز سفره مهمانی خدا: قال رسول الله ﷺ: (الا ان الصلاة ماء دبة الله فى الارض قد هناها لاهل رحمته فى كل يوم خمس مرات) ⁽²⁴²⁾ نماز سفره مهمانی خدا است در روی زمین که آن را در هر روزی پنج بار برای مستحقان رحمت خود آماده و گوارا ساخته است.
6. نماز کلید بهشت: قال رسول الله ﷺ: (مفاتيح الجنة الصلاة) ⁽²⁴³⁾ کلیدهای بهشت نماز است.
7. نماز دژ محکم الهی: قال على عليه السلام: (الصلاة حصن الرحمن ومدحرة الشيطان) ⁽²⁴⁴⁾ نماز قلعه و دژ محکم خداوند رحمان و وسیله راندن شیطان است.
8. نماز نور چشم پیامبر: قال رسول الله ﷺ: (جعل الله جل ثناؤه قرّة عيني فى الصلاة) ⁽²⁴⁵⁾ خداوند نور چشم مرا در نماز قرار داده است.

9. نماز بهترین عمل: قال علی علیه السلام: (اوصیکم بالصلاة و حفظها فانّها خیر العمل و هی عمود دینکم) ⁽²⁴⁶⁾ شما را سفارش به نماز و حفظ آن می کنم زیرا نماز بهترین عمل و ستون دین شماست.

10. نماز معیار قبولی سایر اعمال: قال الباقر علیه السلام: (انّ اوّل ما یحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل ما سواها) ⁽²⁴⁷⁾ اولین چیزی که انسان به آن بازخواست می شود نماز است؛ اگر پذیرفته شود سایر اعمال نیز پذیرفته خواهد شد.

11. نماز مایه خروج از کبر: قال علی علیه السلام: (فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك و الصلاة تنزيها عن الکبر) ⁽²⁴⁸⁾ خداوند ایمان را واجب کرد از جهت پاک شدن از شرک و نماز را از جهت منزّه شدن از کبر و غرور لازم ساخت.

12. خشوع در نماز: کان علی بن الحسین علیهما السلام: (اذا توضّاء للصلاة و اخذ فی الدخول فیها اصفرّ وجهه و تغیر لونه فقیل له مرة فی ذلك فقال انی ارید الوقوف بین یدی ملک عظیم) ⁽²⁴⁹⁾ حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وقتی وضو می گرفت و وارد نماز می شد رنگ مبارکش تغییر می کرد و زرد می شد. از حضرت علت آن را پرسیدند، فرمود: به خاطر این که در محضر خداوند بزرگ می ایستم چنین حالتی به من دست می دهد.

13. نماز اوّل وقت خواندن: قال علی علیه السلام: (لیس عمل احبّ الی الله عزوجل من الصلاة فلا یشتغلنکم عن اوقاتها شیء من امور الدنيا فان الله عزوجل ذمّ اقواما فقال:) (الذین هم عن صلاتهم ساهون) (یعنی انّهم غافلون استهانوا باوقاتها) ⁽²⁵⁰⁾ هیچ عملی محبوب تر از نماز نزد خداوند نیست بنابراین امور دنیا شما را از نماز اول وقت باز ندارد و لذا خداوند گروهی را در قرآن کریم نکوهش کرد و فرمود: از نماز خود سهو دارند یعنی غفلت دارند و نسبت به اول وقت سهل انگاری می کنند.

روزه

از نظر قرآن کریم و روایات، روزه یکی از بهترین روش های عملی برای تربیت و تزکیه روح است زیرا با اجتناب از یک سلسله امور مانند غذا خوردن، نوشیدن و لذایذ مادی دیگر، انسان بر شهوت های نفسانی تسلط پیدا می کند و بدین وسیله اراده و عزم او تقویت می شود. علاوه بر احساس گرسنگی و تشنگی در یک مدت معین انسان یادآور گرسنگی و نیاز مستمندان در جامعه می گردد چه این که یاد گرسنگی و تشنگی در روز قیامت نیز از حکمت های روزه شمرده شده است. جالب این که برای پذیرش روزه در درگاه الهی علاوه بر امساک از مفطرات مادی انسان لازم است زبان و دست و چشم و سایر اعضای خود را نیز از گناه و معصیت باز دارد.

روزه در قرآن

1. تشریع روزه: (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون) ⁽²⁵¹⁾ ای اهل ایمان روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده تا پرهیزگار شوید.
2. وجوب روزه در ایام معین (ایّام معدودات)
3. وجوب قضای روزه رمضان برای معذورین: (فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعده من ایّام اخر) کسانی از شما که مریض هستند یا مسافر باشند روزه‌های دیگری را روزه بگیرند.
4. خیر بودن روزه برای مردم: (وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون) ⁽²⁵²⁾ روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید.
5. وجوب روزه از سپیده صبح تا آغاز شب: (ثم اتموا الصیام الی اللیل) ⁽²⁵³⁾ پس روزه را از صبح تا شب تکمیل کنید.
6. هدف از تشریع روزه: (ولتکملوا العده ولتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون) ⁽²⁵⁴⁾ هدف از وجوب روزه این است که این روزها را تکمیل کنید و خدا را بر این که شما را هدایت کرده بزرگ شمارید و شاید شکرگذاری نمایید.
7. عدم وجوب روزه در حال سختی: (یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر) ⁽²⁵⁵⁾ خداوند راحتی و آسانی شما را می‌خواهد و نه سختی شما را.

روزه در احادیث

1. اهمیت روزه: قال الصادق عليه السلام: (بنی الاسلام علی خمس دعائم علی الصلوة و الزکوة و الصوم و الحجّ و الولاية) ⁽²⁵⁶⁾ اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت.
2. فضیلت روزه داران: قال الصادق عليه السلام: (نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و عمله متقبّل و دعاؤه مستجاب عند افطاره دعوة لا تردّ) ⁽²⁵⁷⁾ خواب روزه دار عبادت و سکوت او تسبیح و عمل او پذیرفته است و دعای او به اجابت خواهد رسید و هنگام افطار دعای او ردّ نخواهد شد.
3. حکمت روزه: قالت فاطمة الزهرا علیها السلام: (فرض الله الصيام تثبیتا للاخلاص) ⁽²⁵⁸⁾ خداوند روزه را واجب کرد تا اخلاص را در انسان ها تثبیت نماید.
4. روزه زکات بدن: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (لکل شیء زکوة و زکوة الابدان الصيام) ⁽²⁵⁹⁾ برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن انسان ها روزه است.
5. روزه عبادت خالص: قال علی عليه السلام: (الصوم عبادة بین العبد و خالقه لا یطلع علیها غیره و كذلك لا یجازی عنها غیره) ⁽²⁶⁰⁾ روزه عبادتی است بین خداوند و انسان که جز خداوند بر آن آگاه نیست و لذا غیر از خداوند کسی پاداش روزه را عطا نمی کند.
6. روزه سپر آتش: قال الصادق عليه السلام: (الا اخبرک بابواب الخیر؟ الصوم جنة من النار) ⁽²⁶¹⁾ آیا خبر دهم شما را به درهای نیکی؟ بعد فرمود: روزه سپر آتش است.

7. روزه محبوب پیامبر ﷺ: قال رسول الله ﷺ: (انا من الدنيا احب ثلاثة اشياء الصوم في الصيف والضرب بالسيف واکرام الضيف)⁽²⁶²⁾ پیامبر اکرم فرمود: من از دنیا به سه چیز علاقه دارم. روزه در تابستان، شمشیر زدن در راه خدا و گرمی داشتن مهمان.

8. استمداد از روزه در مشکلات: فی الحديث فی قوله تعالى: (واستعينوا بالصبر والصلوة) قال: الصبر الصوم اذا نزلت بالرجل الشدة او النازلة فليصم⁽²⁶³⁾ امام علیؑ در ذیل آیه می فرماید: منظور از صبر، روزه است. هرگاه گرفتاری ای در زندگی برای شما پیش آمد پس روزه بگیرید و از آن کمک بجوئید.

9. برترین روزه: قال علیؑ: (صوم القلب خير من صيام اللسان وصوم اللسان خير من صيام البطن)⁽²⁶⁴⁾ روزه جان برتر از روزه زبان و روزه زبان بهتر از روزه شکم است.

10. روزه حقیقی: قال علیؑ: (الصيام اجتناب المحارم كما يمتنع الرجل من الطعام والشراب)⁽²⁶⁵⁾ روزه عبارت است از پرهیز از محرّمات الهی چنان که انسان از طعام و شراب پرهیز می کند.

11. روزه بی ارزش: قال الصادق علیہ السلام: (لا صيام لمن عصى- الامام ولا صيام لعبد ابق حتى يرجع ولا صيام لامرأة ناشزه حتى تتوب ولا صيام لولد عاق حتى یبر)⁽²⁶⁶⁾ روزه چند گروه صحیح نخواهد بود: کسی که امام معصوم علیہ السلام را نافرمانی کند. بنده ای که از مولای خود بگریزد. زنی که در انجام وظیفه همسری کوتاهی کند و فرزندی که عاق والدین خود شود مگر آن که عبد، بر گردد و زن، توبه کند و فرزند، نیکی کند.

12. روزه یک چهارم ایمان: مرحوم فیض کاشانی گوید: (فان الصوم ربع الايمان بمقتضى قوله علیؑ: الصوم نصف الصبر و بمقتضى- قوله: الصبر نصف الايمان)⁽²⁶⁷⁾ در حدیث داریم: صبر نصف ایمان است. در حدیث دیگر آمده

است: روزه نصف صبر است از این دو استفاده می شود که روزه یک چهارم ایمان است.

فواید و آثار روزه

1. تقویت اخلاص: قالت فاطمه علیها السلام: (فرض الله الصيام تثبیتاً للاخلاص) ⁽²⁶⁸⁾ خداوند روزه را واجب کرد تا اخلاص را در انسان ها تثبیت کند.
2. رهایی از عذاب الهی: قال رسول الله ﷺ: (الصوم جنة من النار) ⁽²⁶⁹⁾ روزه سپر آتش جهنم است.
3. پاداش برتر: قال رسول الله ﷺ: (الصوم لی وانا اجزی به) ⁽²⁷⁰⁾ روزه مال من است و من پاداش روزه را خواهم داد. یا این که من پاداش روز هستم.
4. سیاه شدن روی شیطان: قال رسول الله ﷺ: (الصوم یسود وجهه (الشیطان)) ⁽²⁷¹⁾ روزه صورت شیطان را سیاه می کند.
5. تندرستی: قال رسول الله ﷺ: (اغزوا تغنموا و صوموا تصحوا سافروا تستغنوا) ⁽²⁷²⁾ به جنگ بروید تا غنیمت و بهره ببرید و روزه بگیرید تا سلامت بدن یابید و به مسافرت روید تا بی نیاز شوید.
6. آمرزش: قال رسول الله ﷺ: (یا جابر هذا شهر رمضان من صام نهاره و قام وردا من ليله و عَفَّ بطنه و فرجه و کَفَّ لسانه خرج من ذنوبه کخروجه من الشهر فقال جابر یا رسول الله ما احسن هذا الحديث فقال رسول الله یا جابرو ما اشدّ هذا الشرط). ⁽²⁷³⁾ ای جابر! این ماه مبارک رمضان است؛ هر کس روزه بگیرد و شب را به دعا پردازد و عفت شکم و فرج داشته باشد و زبانش را نگه دارد، از گناهان خود بیرون می رود، همان طوری که از ماه رمضان خارج می شود. جابر عرض کرد ای پیامبر خدا! این سخن چقدر نیکوست. پیامبر فرمود: چقدر رعایت شرایط روزه کامل، دشوار است.

7. همدردی با مستمندان: قال الصادق عليه السلام: (انما فرض الله عزوجل الصيام ليستوى الغنى والفقير... وان يذيق الغنى مسّ الجوع والالم ليرقّ على الضعيف و يرحم الجائع) ⁽²⁷⁴⁾ خداوند روزه را بر مسلمانان واجب ساخت تا فقیر و غنی همسان گردند... و خداوند اراده کرد به اغنیا سختی گرسنگی و درد تشنگی را بچشاند تا آنان به ضعیفان و گرسنگان ترحّم کنند.

8. از بین رفتن شهوات نفسانی: قال الصادق عليه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (فالصوم يميت مراد النفس و شهوة الطبع فيه صفاء القلب و طهارة الجوارح و عمارة الظاهر و الباطن و الشكر على النعم و الاحسان الى الفقراء و زيادة التضرع و الخشوع و البكاء و حبل الالتجاء الى الله و سبب انكسار الشهوة و تخفيف الحساب و تضعيف الحسنات و فيه من الفوائد مالا يحصى-) ⁽²⁷⁵⁾ روزه، خواست های نفسانی و طبیعت شهوانی را تضعیف می کند و موجب صفای قلب و پاکی جوارح بدن می گردد و مایه آبادانی ظاهر و باطن انسان می شود و نیز باعث شکر نعمت و احسان به فقرا و عامل کثرت تضرع و خشوع و ناله به درگاه پروردگار است، همچنین سبب تمسک و روی آوردن به ریسمان محکم الهی و مایه شکسته شدن و تخفیف در حساب و مضاعف گشتن حسنات می شود.

در این روایت چهارده فائده و اثر ارزشمند برای روزه بیان شده است که مجموعه ای از فضایل نفسانی است.

درجات روزه

روزه دارای سه مرتبه و درجه است: 1. روزه عوام مردم 2. روزه خواص 3. روزه خواص الخاص.

درجه اوّل: عبارت است از نگهداری جسم از مفطرات، مانند غذا خوردن و آشامیدن و... درجه دوّم: عبارت است از نگهداری چشم، گوش، زبان، دست، پا و سایر جوارح از گناه. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: **(اذا صمت فليصم سمعك وبصرك وشعرك وجلدك وعدّ اشیاء غیر هذا وقال لا یكون یوم صومك کیوم فطرك)** ⁽²⁷⁶⁾. درجه سوّم عبارت است از: نگه داشتن فکر و قلب از افکار دنیوی و به تعبیر دیگر نگه داشتن نفس از تفکر و اندیشه در ماسوی الله.

اخلاق روزه داران

روزه داری تنها به معنای نخوردن و ننوشیدن نیست بلکه روزه کامل دارای شرایطی است که باید مراعات شود امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: روزه دار باید به امور ذیل توجه داشته باشد:

1. دروغ نگوید
2. چشمش را از گناه حفظ کند
3. دعوا نکند
4. حسادت نوزد
5. غیبت نکند
6. با حق مخالفت نکند
7. خشمگین نشود
8. فحش ندهد
9. سرزنش نکند
10. طعنه نزند
11. مجادله ننماید
12. ستم ننماید
13. دیگران را به زحمت نیاندازد
14. از یاد خدا غافل نشود
15. توجه به نماز زیاد داشته باشد
16. زیاد سکوت کند
17. بردبار باشد
18. راستگو باشد
19. از افراد بد دوری جوید
20. از موسیقی اجتناب نماید
21. از دشمنی پرهیز کند
22. سخن چینی نکند
23. آماده قیامت باشد
24. زاد و توشه دیدار خداوند را مهیا کند
25. در عبادات و رفتار روزانه، خضوع و خشوع را انتخاب کند
26. اسرار خود را حفظ کند
27. دل را پر از اطاعت خدا نماید
28. بدن خود را از حرام و نجس ها پاک کند
29. دلی ترسان و امیدوار به خدا داشته باشد ⁽²⁷⁷⁾.

زکات

زکات، یکی از عباداتی است که پرداخت آن به قصد قربت نیاز دارد و اثر تربیتی عمیقی در روح انسان می گذارد. لذا قرآن کریم بعد از آن که دستور گرفتن زکات را به پیامبر اکرم می دهد در بیان فلسفه آن می فرماید: تو با این کار، آن ها را پاک می کنی و رشد و نمو می دهی (**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً** **تَطَهِّرْهُمْ وَتَرْكِيهِمْ بِهَا**) ⁽²⁷⁸⁾ یعنی آن ها را از رذایل اخلاقی، از دنیا پرستی و دنیا دوستی پاک می کنی و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق مستمندان

را در آن‌ها پرورش می‌دهی. اگر مسلمانان این فریضه الهی را برپا کنند فقر و بدبختی از میان جوامع اسلامی از بین می‌رود.

زکات در قرآن

1. مطرح بودن زکات در ادیان سابق: (و جعلنا هم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكاة⁽²⁷⁹⁾ و آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آن ها وحی کردیم.

2. احیای زکات وظیفه مسئولین حکومت اسلامی: (الذين ان مکتّاهم في الارض اقاموا الصلوة وءاتوا الزكاة⁽²⁸⁰⁾ یاوران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم نماز را برپا دارند و زکات را ادا می کنند.

3. زکات برنامه مستمر مؤمنان: (قد افلح المؤمنون... والذينهم للزكاة فاعلون⁽²⁸¹⁾) به تحقیق مؤمنان رستگار شدند... مؤمنان دارای اوصافی هستند. از جمله؛ زکات را می پردازند.

4. زکات کفّاره گناهان: (لئن اقمتم الصلوة واتيتم الزكاة لا کفرنّ عنکم سیئاتکم⁽²⁸²⁾) اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید گناهان شما را از بین می بریم.

5. خداوند گیرنده زکات: (الم يعلموا ان الله يقبل التوبة عن عباده و ياءخذ الصدقات⁽²⁸³⁾) آیا نمی دانند که خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را نیز قبول می کند؟

مصارف زکات

(انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیہا والمؤلفۃ لقلوبہم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل اللہ و ابن السبیل فریضة من اللہ و اللہ علیم حکیم (284))

منحصرا زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است کہ برای جمع آوری آن کار می کنند و کسانی کہ برای جلب محبتشان اقدام می شود و برای آزادی بردگان و بدهکاران و در راه (تقویت آیین) خداوند و واماندگان در راه، این یک فریضه (مهم) الهی است؛ و خدا دانا و حکیم است.

در این آیه شریفه خداوند به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده و آن را با کلمه (انما) کہ دلالت بر حصر دارد آغاز نموده و این نشان می دهد کہ بعضی از افراد خودخواه، یا بی خبر، انتظار داشتند بدون هیچ گونه استحقاق، سهمی از زکات دریافت دارند کہ با کلمه (انما) دست ردّ به سینه همه آن ها زده شده است. به هر حال خداوند مصارف زکات را در هشت مورد خلاصه می کند:

1. فقرا

2. مساکین (فقیر) یعنی کسی کہ در زندگی خود کمبود مالی دارد هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی سؤال نکند امّا (مسکین) کسی است کہ نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است و به همین جهت از این و آن سؤال می کند.

3. گروهی کہ برای جمع آوری زکات و اداره بیت المال، سعی و کوشش می کنند.

4. (مَوْ لَفَة قُلُوبَهُمْ) کسانی که برای پیشبرد اهداف اسلامی انگیزه معنوی ندارند و با تشویق مالی می توان تاءلیف قلب و جلب محبت آنان نمود مانند کفار و غیر مسلمانان که به خاطر استفاده از همکاری آن ها در جهاد از طریق کمک مالی تشویق می شوند.

5. آزاد ساختن بردگان.

6. پرداخت دین بدهکاران

7. در راه خداوند: منظور از آن تمام راه هایی است که به گسترش و تقویت آیین الهی منتهی می شود اعم از مسأله جهاد و تبلیغ و مانند آن.

8. واماندگان: یعنی مسافرانی که بر اثر علتی در راه مانده اند، زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند هر چند افراد بی بضاعتی نیستند ولی بر اثر دزدزدگی یا بیماری یا گم کردن اموال خود یا علل دیگر به چنین وضعی افتاده اند این چنین اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است بی نیاز ساخت.

آثار و فوائد زکات در روایات

1. زیادی رزق: قال رسول الله ﷺ: (إذا اردت ان يثري الله مالك فزكه)
(285) هرگاه اراده کردی خداوند ثروت تو را زیاد نماید زکات آن را پرداز.
2. نگهداشتن نفس از بخل: قال الصادق عليه السلام: (من أدى الزكاة فقد وقى شح نفسه) (286) هر کس زکات را پردازد بخل شدید خود را نگاه داشته است.
3. خاموش کردن غضب الهی: قال علی عليه السلام: (الله الله في الزكاة فانها تطفي غضب ربكم) (287) خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) در پرداخت زکات زیرا زکات دادن خشم الهی را خاموش می کند.
4. زندگی سعادتمند داشتن: قال الصادق عليه السلام: (ولو ان الناس ادوا حقوقهم لكانوا عايشين بخير) (288) اگر مردم حقوق خود را پردازند هر آینه در خیر و سعادت به سر خواهند برد.
5. مایه قرب الهی 6. کفاره گناهان 7. مانع از آتش دوزخ: قال امير المؤمنين عليه السلام: (.. ثم ان الزكاة جعلت مع الصلوة قربانا لا هل الا سلام فمن اعطاها طيب النفس بها فانها تجعل له كفارة ومن النار حجابا ووقاية) (289)

زکات در نعمت های مادی و معنوی

وقتی که سخن از زکات به میان می آید همان زکات معروف که به اموال تعلق می گیرد به ذهن انسان تبادر پیدا می کند اما با توجه به معنای واقعی زکات که عبارت است از پاک کردن و رشد و نمو پیدا کردن، می بینیم که به نعمت های مختلف مادی و معنوی در شرع مقدس زکات تعلق گرفته که نمونه ای از آن ها را بیان می کنیم:

1. زکات علم بذل آن است: قال علی علیه السلام: (زکوة العلم بذله لمستحقّه و اجهاد النفس بالعمل به)
2. زکات جاه و مقام، بذل آن است: (زکوة الجاه بذله)
3. زکات زیبایی، عفت است: (زکوة الجمال العفاف)
4. زکات پیروزی، احسان است: (زکوة الظفر الاحسان)
5. زکات جسم و بدن، جهاد و روزه است: (زکوة البدن الجهاد و الصيام)
6. زکات قدرت، انصاف است: (زکوة القدرة الانصاف)
7. زکات سلامتی، تلاش در راه اطاعت خداوند است: (زکوة الصحة السعی فی طاعة الله)
8. زکات شجاعت، جهاد در راه خداست: (زکوة الشجاعة الجهاد فی سبیل الله)
9. زکات نعمت ها، نیکی به کار بستن است: (زکوة النعم اصطناع المعروف)
10. زکات چشم، نظر به عبرت نمودن و نگهداشتن چشم از شهوات است: (زکوة العين النظر بالعبرة و الغضّ عن الشهوات)
11. زکات گوش، شنیدن مسایل علمی و حکمت آمیز است: (زکات الاذن استماع العلم و الحکمة...)

12. زکات زبان، نصیحت کردن مسلمانان است: (زکوة اللسان التّصح

للمسلمين و التّيقّظ للغافلين) (290)

حج

یکی از راه های تربیت نفس از نظر اسلام حج و زیارت خانه خداوند است که ابعاد مختلفی از تربیت (روحی، بدنی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی) در آن منظور شده است. حج از آن جهت که متضمّن اطاعت و بندگی خداست و قصد قربت در اعمال آن لازم است و از سویی انسان باید رنج و مشقت های دیگر از قبیل بذل مال و پرهیز از یک سلسله مباحات در زمان مخصوص (حال احرام) را رعایت کند دارای چنین امتیازی است چه این که لغو امتیازات مادی و ظاهری از نظر رنگ و نژاد و قبیله و ثروت و منصب، در حج مایه تطهیر نفس از غرور و تکبر و تهذیب روح از سایر رذایل اخلاقی است.

حج در قرآن

1. تشریع وجوب حج: (وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا) ⁽²⁹¹⁾ برای خدا بر مردم است که به سوی خانه او روند کسانی که توانایی رفتن به سوی آن دارند.
2. انجام مناسک حج در زمان مخصوص: (الحج اشهر معلومات) ⁽²⁹²⁾ (انجام فربضه) حج در ماه های معینی است.
3. اعلام حج توسط حضرت ابراهیم ؑ: (وَاذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَٰٓاَتُوْكَ رِجَالًا وَّ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ يَٰٓاَتِيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) ⁽²⁹³⁾ و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دور به سوی خانه خدا بیایند.
4. فواید مادی و معنوی حج: (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) ⁽²⁹⁴⁾ تا شاهد منافع گوناگون خویش باشند.
5. مساوات در حج: (سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) ⁽²⁹⁵⁾ (مسجد الحرام را) برای همه مردم مساوی قرار دادیم و اعم از کسانی که در آن جا زندگی می کنند و یا از نقاط دور وارد می شوند.
6. انگیزه حج و عمره قرب به خداوند: (وَاطْمَٔنُوا لِلْحَجِّ وَالْعَمْرَةِ لِلّٰهِ) ⁽²⁹⁶⁾ حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید.
7. یاد خدا در طول مناسک و بعد از آن: (فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ) ⁽²⁹⁷⁾ هنگامی که مناسک حج خود را انجام دادید ذکر خدا گوئید و به یاد او باشید.

8. بهره برداری از توشه معنوی در حج: (الحج اشهر معلومات... تزودوا فانّ خير الزاد التقوى) ⁽²⁹⁸⁾ زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است.

9. طهارت ظاهری و باطنی در حج: (ثم ليقضوا تفتهم) ⁽²⁹⁹⁾ قرآن کریم در آیه فوق به یکی از مناسک حج که تحصیل طهارت از آلودگیهاست اشاره می کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که آن حضرت جمله فوق را به ملاقات امام علیه السلام تفسیر کرد و هنگامی که راوی درباره این مسأله توضیح خواست و به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند اشاره آن کرد. امام علیه السلام فرمود: قرآن ظاهر و باطنی دارد یعنی مسأله ملاقات امام در اینجا به باطن آیه مربوط است.

این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زائران خانه خدا بعد از انجام مناسک حج همان گونه که آلودگی های بدن را برطرف می سازند باید آلودگی های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود برطرف سازند و لذا در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: (تمام الحج لقاء الامام) تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند. در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرک ها و آلودگی ها و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفاسد اخلاقی ⁽³⁰⁰⁾

حج در احادیث

1. حج جهاد ضعیفان: قال رسول الله ﷺ: (افضل الجهاد حج مبرور و هو احد الجهادين و هو جهاد الضعفاء)⁽³⁰¹⁾ برترین جهاد در راه خدا، حج پذیرفته شده به درگاه الهی است و آن یکی از دو جهاد است یعنی جهاد ضعیفان است.
2. عدم تعطیل حج: قال الصادق عليه السلام: (لو عطل الناس الحج لوجب على الامام ان يجبرهم على الحج)⁽³⁰²⁾ اگر مردم حج را تعطیل کردند بر امام مسلمین لازم است آنها را وادار به رفتن حج نماید.
3. انفاق در مسیر حج: قال الصادق عليه السلام: (من انفق درهما في الحج كان خيرا له من مائة الف درهم ينفقها في حق)⁽³⁰³⁾ کسی که یک درهم درباره حج خانه خدا انفاق کند، از صد هزار دره‌می که در راه حق انفاق گردد، برتر است.
4. قناعت برای سفر حج: (ان استطعت ان تاءكل الخبز والملح وتحج في كل سنة فافعل)⁽³⁰⁴⁾ اگر با قناعت می‌توانی نان و نمک بخوری و حج بروی این کار را بکن.
5. برترین عبادت: قال الصادق عليه السلام: (ما عبد الله بشئ افضل من الصمت و المشي الى بيته)⁽³⁰⁵⁾ خداوند متعال به چیزی برتر از سکوت و حرکت به سوی خانه او عبادت نشده است.
6. حج بهترین راه برای تربیت و خودسازی: قال الصادق عليه السلام: (اذا اردت الحج فجرد قلبك لله تعالى من كل شئ شاغل و حجاب و فوض امورك كلها الى خالقك و توكل عليه في جميع ما يظهر من حركاتك وسكناتك وسلم لقضائه وحكمه وقدره ودع الدنيا والراحة والخلق و اخرج من حقوق تلزمك من جهة المخلوقين)⁽³⁰⁶⁾ هرگاه اراده کنی که به حج روی پیش از آن که از خانه بیرون

شوی خود را از هرگونه توجّه و تعلّق به غیر خدا دور کن و در جمیع حرکات و سکّات توکل به خداوند داشته باش و تسلیم قضا و قدر الهی باش و دست از دنیا و آسایش بردار و حقوق مردم را که از تو طلبکار هستند ادا کن.

آثار و فواید حج

1. تقویت دین: قال علی علیه السلام: (الحج تقویة للدين) ⁽³⁰⁷⁾ حج مایه تقویت دین است.
2. سلامتی بدن و فزونی رزق: قال زین العابدین علیه السلام: (حجّوا واعتَمروا تَصِحْ اجسامکم و تتَّسعَ ارزاقکم و یصلحَ ایمانکم) ⁽³⁰⁸⁾ به حج و عمره بروید تا بدن شما سلامتی یابد و رزق شما فراوان گردیده، ایمان شما اصلاح و کامل شود.
3. استجابت دعا: (ثلاثة دعوتهم مستجابة الحاج والغازي والمريض) ⁽³⁰⁹⁾ سه نفرند که دعای آنان در درگاه الهی مستجاب است: حاجی، رزمنده، بیمار.
4. دچار فقر نشدن: قال ابو عبدالله: (من حجّ ثلاث حجج لم یصبه فقر ابدا) ⁽³¹⁰⁾ هر کس سه مرتبه به حج برود فقر به او نمی رسد.
5. در خیر و خوبی به سر بردن: قال الصادق علیه السلام: (من حجّ حجّتين لم یزل فی خیر حتّی یموت) ⁽³¹¹⁾ هر کس دو بار به حج برود در تمام عمر درخیر و برکت به سر می برد تا از دنیا برود.
6. ایمنی از حساب در قیامت: قال الصادق علیه السلام: (من حجّ عشر- حجج لم یحاسبه الله ابدا) ⁽³¹²⁾ کسی که ده مرتبه به حج برود خداوند از او حساب نمی کشد.
7. آرامش جان: قال الباقر علیه السلام: (الحج تسکین القلوب) ⁽³¹³⁾ حج مایه آرامش قلب ها است.

فلسفه حج

1. از بین رفتن غرور و تکبر: قال علی علیه السلام: (واخراجا للتکبروا سکنا لتذلل) ⁽³¹⁴⁾ حج مایه خروج انسان از تکبر و غرور و باعث آرامش روح است.
2. روی آوردن به خدا و بیرون آمدن از گناه:

قال الرضا علیه السلام: (علة الحج الوفاة الى الله عزوجل و طلب الزیادة و الخروج من کل ما اقتترف و لیکون تائباً ممّا مضی- مستاءنفا لما یستقبل و مافیہ من استخراج الاموال و تعب الابدان و حظرها عن الشهوات و اللذات...) ⁽³¹⁵⁾ علت رفتن حج، روی آوردن به خدا و طلب نمودن ثواب بسیار و بیرون رفتن از جمیع گناهان است که از او صادر شده است و از جهت این که از گذشته خود توبه کند و نسبت به آینده عمل را آغاز کند و نیز علت حج یک سلسله لوازم آن است که عبارت است از خرج کردن اموال و تحمل رنج بدن و منع کردن بدن از شهوت ها و لذت های مادی است.

3. شناخت آثار پیامبر و شناخت اقوام و ملل: (فجعل فیہ الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا... و لتعرف آثار رسول الله و تعرف اخباره و یذکر و لاینسی-) ⁽³¹⁶⁾ یکی از علل حج آن است که مردم از شرق و غرب عالم جمع شوند و یکدیگر را بشناسند. آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بشناسند و سخنان و احادیث پیامبر شناخته شود و مردم آشنا گردند به طوری که به یاد آن ها باشد و مورد فراموشی قرار نگیرد.

جهاد

یکی از راه های تربیت نفس و تهذیب اخلاق فریضه جهاد است. جهاد جنگ مقدس مسلمانان برای دفاع از استقلال نظام اسلامی است. در پرتو جهاد انسان

مسلمان بر شهوات مادی و طبیعی مسلط می شود چرا که باید از علاقه های نفسانی و از جان و مال خویش صرف نظر کند.

در بیش از سیصد آیه از آیات قرآن کریم احکام مربوط به جهاد و دیگر امور مربوط به جنگ از قبیل اسیران و شهیدان، آماده ساختن نیروی رزمی برای جنگ و... مطرح شده است. و در حدود هشتاد آیه از آیات کریمه قرآن خداوند مؤمنان را به جهاد دعوت کرده است و این امر دلالت بر اهمیت جهاد می کند که چند مطلب مهم آن را ذکر می کنیم.

جهاد در قرآن

1. برتری مجاهدان: (فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما)⁽³¹⁷⁾
خداوند مجاهدانی را که با مال و جان جهاد می کنند بر قاعدان و کسانی که در جنگ شرکت نکردند برتری بخشیده است.
2. جهاد با کفار و شدّت برخورد با آن ها: (يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم)⁽³¹⁸⁾ ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و بر آن ها سخت بگیر.
3. همراهی خداوند با مجاهدان: (فلا تهنوا وتدعوا الى السلم وانتم الاعلون والله معكم ولن يتركم اعمالكم)⁽³¹⁹⁾ هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از ثواب اعمالتان را هرگز کم نمی کند.
4. محبوبیت اهل جهاد نزد خداوند: (ان الله يحبّ الذين يقاتلون في سبيله صفاً كانهم بنیان مرصوص)⁽³²⁰⁾ خداوند کسانی را که در راه او پیکار می کنند و همچون بنایی آهنین هستند دوست می دارد.
5. خیر بودن جهاد برای مسلمانان: (كتب عليكم القتال وهو كره لكم وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم)⁽³²¹⁾ جنگ با دشمنان اسلام بر شما واجب شده و حال آن که مورد کراهت شماست چه بسا چیزی را کراهت داشته باشید لکن برای شما خیر باشد.
6. نهی از تجاوز به دشمنان: (وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله يحبّ المعتدين)⁽³²²⁾ با کسانی که با شما جنگ می کنند، در راه خدا بجنگید و تجاوز نکنید زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست ندارد.

اهداف جهاد

1. ترساندن دشمنان خداوند و امت اسلام: (و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخيل ترهبون به عدوّ الله و عدوّكم) ⁽³²³⁾ در برابر آن ها (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از نیرو آماده سازید و همچنین اسب های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.
2. حفظ مراکز عبادی: (ولو لا دفع الله بعضهم ببعض الهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله) ⁽³²⁴⁾ اگر خداوند (رخست جنگ ندهد و) دفع شرّ بعضی از مردم را به بعض دیگر نکند همانا صومعه ها و دیرها و مساجدی که در آن نام خدا و نماز بسیار می شود هر آینه خراب می شود.
3. خواری و رسوایی دشمنان: (قاتلوهم يعذبهم الله بايدكم ويخزهم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين) ⁽³²⁵⁾ شما (ای مؤمنان) با آن کافران به قتال و کار زار برخیزید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آن ها غالب گرداند و دل های اهل ایمان را به خاطر غلبه بر کفار شفا بخشد.
4. از بین بردن شرک و حاکمیت بخشیدن به دین الهی: (وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله) ⁽³²⁶⁾ ای مؤمنان! با کافران بجنگید که در زمین فتنه و فساد دیگر نماند و تمام دین برای خدا باشد.

دستور جامع درباره جهاد

قرآن در آیات 45، 46 و 47 سوره انفال شش دستور در زمینه جهاد می دهد:

1. ای اهل ایمان هنگامی که با گروهی از دشمنان مواجه شدید ثابت قدم باشید (یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا)
 2. خداوند را فراوان یاد کنید تا پیروز شوید: (اذکروا الله كثيرا لعلکم تفلحون)
 3. امر خدا و پیامبر را اطاعت کنید: (اطیعوا الله ورسوله)
 4. نزاع و (کشمکش) نکنید تا مبادا سست شوید و قدرت و هیبت شما از بین برود: (ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم)
 5. صبر و استقامت کنید که خدا با صابران است: (اصبروا ان الله مع الصابرين)
 6. مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند نباشید: (ولا تكونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و رثاء الناس)
- مجموع این امور شش گانه دستور جنگی جامعی است که هیچ دستور مهم جنگی از آن بیرون نیست و اگر انسان در جزئیات وقایع تاریخی جنگ های اسلامی که در زمان رسول خدا ﷺ اتفاق افتاد از قبیل جنگ بدر و احد و خندق و حنین و غیر آن دقت کامل به عمل آورد این معنای برایش روشن می گردد که سرّ غلبه و پیروزی مسلمین در آن جا که غالب شدند رعایت موادّ این دستورات بوده و رمز شکست آنان هر کجا که شکست خوردند رعایت نکردن و سهل انگاری در عمل به آن ها بوده است.⁽³²⁷⁾

جهاد در احادیث

1. محبوب ترین عمل: قال رسول الله ﷺ: (أَنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ الصَّلَاةَ وَالْبِرَّ وَالْجِهَادَ)⁽³²⁸⁾ محبوب ترین اعمال، در نزد خداوند نماز، نیکوکاری و جهاد در راه خداست.
2. اصلاح دین و دنیا: قال علی علیه السلام: (إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْجِهَادَ وَعَظَّمَهُ وَاللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا وَلَادِينِ إِلَّا بِهِ)⁽³²⁹⁾ خداوند جهاد را بر انسان واجب کرد و رتبه آن را بالا برد؛ به خدا سوگند دین و دنیای انسان جز در سایه جهاد به صلاح نخواهد رسید.
3. سر بلندی اسلام: قال علی علیه السلام: (فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشَّرِكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ... وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ)⁽³³⁰⁾ خداوند ایمان را جهت طهارت دل شما از شرک منظور نمود و نماز را جهت پاکی قلب از کبر مقرر داشت و جهاد را به عنوان مقام و سر بلندی اسلام واجب کرد.
4. برترین عمل: قال رسول الله ﷺ: (أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَّهَا وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَالْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)⁽³³¹⁾ برترین اعمال سه چیز است: نماز را در وقت آن خواندن و نیکی به پدر و مادر روا داشتن و جهاد در راه خدا.
5. مقاومت در جهاد: قال علی علیه السلام: (تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ عِصَى عَلَى نَاجِذِكَ أَعْرَأَ اللَّهُ جَمْعَتَكَ تَدْفِي الْأَرْضَ قَدَمُكَ أَرَمَ بَيْصُكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ)⁽³³²⁾ حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل، به فرزندش محمد حنیفه فرمود: اگر کوه ها از جا کنده شوند، تو از پایداری دست بر ندار (عقب نشینی نکن) دندان روی دندان بگذار (سختی ها را تحمل کن) و جمعه را به خدا عاریت ده و پای خود را چون میخ بر زمین بکوب (در میدان جنگ ثابت

قدم باش) تا انتهای خط دشمن را چشم بیانداز و بدان که فتح و پیروزی از ناحیه خداوند است.

آثار جهاد

1. آمرزش گناهان: قال رسول الله ﷺ: (و من خرج مرابطا في سبيل الله او مجاهدا فله به كل خطوة سبع مائة الف حسنة ويمحى عنه سبع مائة الف سيئة و يرفع عنه سبع مائة الف درجة) ⁽³³³⁾ کسی که به عنوان مرزداري و پاسداري در راه خدا يا به عنوان شرکت در جهاد از منزل بيرون رود، در برابر هر قدمي که بر مي دارد، خداوند هفتصد هزار حسنه براي او منظور مي دارد و هفتصد هزار گناه او را از بين مي برد و نيز هفتصد هزار درجه به او مرحمت مي کند.

2. استجابت دعا: قال الصادق عليه السلام: (ثلاثة دعوتهم مستجابة الحاج فانظروا بما تخلفونه و الغازي في سبيل الله فانظروا كيف تخلفونه و المريض فلا تعرضوه) ⁽³³⁴⁾ دعای سه دسته مستجاب است:

الف: زوآرخانه خدا، پس بنگريد چگونه با خانواده آنان رفتار مي كنيد.

ب: رزمنده در راه خدا، پس بنگريد چگونه جانشين او خواهيد بود در صورتي که او در جبهه است.

ج: مريض، سعی کنید او را ناراحت نسازيد و متعرض او نشويد.

3. شفاعت: قال رسول الله ﷺ: ثلاث يشفعون الى الله عزوجل فيشفعون الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء ⁽³³⁵⁾ سه دسته از شفاعت کنندگان هستند که شفاعت آن ها نزد خداوند پذيرفته مي شود: انبيا، علما، شهدا.

4. رفتن به بهشت: قال رسول الله ﷺ: (الا ان الله عزوجل ليدخل با لسهم الواحد ثلاثة الجنة عامل الخشبة و القوى به في سبيل الله و الراي في سبيل الله) ⁽³³⁶⁾ خداوند متعال به خاطر يك تير (و گلوله) سه نفر را داخل بهشت مي کند: سازنده، مهيا کننده، و تيرانداز. قال علي عليه السلام: (ان الجهاد باب من ابواب الجنة

فتحہ اللہ لخاصۃ اولیائہ⁽³³⁷⁾ جہاد دری از درہای بہشت است کہ خداوند برای
اولیای مخصوص خود گشودہ است.

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از روش های مفید در تربیت را قرآن امر به معروف و نهی از منکر می داند. امر به معروف که عبارت است از طلب و درخواست انجام امور و کارهای خیر، بیش از موعظه و نصیحت و حتی وصیت، در قرآن مورد تأکید قرار گرفته و جزء واجبات است و همچنین نهی از منکر یعنی جلوگیری از کارهای زشت و اعمال ناروا که از فرایض و واجبات اسلام شمرده شده است.

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

1. قرآن مهم ترین رسالت انبیا را در دو امر خلاصه می کند: اوّل: دعوت به عبادت و پرستش خداوند که بزرگ ترین معروف هاست. دوّم: پرهیز از اطاعت طاغوت ها (ولقد بعثنا فی کلّ امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت) (338)
2. قرآن کریم امر به معروف و نهی از منکر را از اوصاف پیامبر اکرم و برخی از اهل کتاب و مجاهدان راستین و از خصلت های برجسته مؤمنان و از نشانه های حکومت اسلامی می داند.

الف: پیامبر اکرم ﷺ: (یاءمرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر) (339)

ب: برخی از اهل کتاب: (لیسوا سواء من اهل الکتاب... یاءمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) (340)

ج: مجاهدان راستین: (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنة... الامر بالمعروف و الناهون عن المنکر) (341)

د: مؤمنان: (و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یاءمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) (342)

ه: نشانه حکومت اسلامی: (الذین ان مکنتهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور) (343)

3. امر به معروف و نهی از منکر توسط کودکان: (یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنکر) (344) حضرت لقمان به فرزندش می گوید: نماز را به

پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

امر به معروف و نهی از منکر در احادیث

1. ترک امر به معروف و مسلط شدن اشرار: قال الرضا عليه السلام: (لتأمرنّ بالمعروف ولتنهّن عن المنکر او لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم) ⁽³⁴⁵⁾ امر به معروف و نهی از منکر کنید والا افراد بد در جامعه بر شما مسلط می شوند و اشخاص خوب دعا می کنند اما مستجاب نمی شود.

2. ترک امر به معروف و نهی از منکر و فساد در جامعه: (عن ابی عبد الله عليه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: کیف بکم اذا فسدت نساءکم و فسق شبابکم ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر فقیل و یكون ذلك یا رسول الله؟ فقال نعم و شرّ من ذلك کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف فقیل له یا رسول الله و یكون ذلك؟ قال نعم و شرّ من ذلك کیف بکم اذا راءیتم المعروف منکرا و المنکر معروفا) ⁽³⁴⁶⁾ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق گردند؟ و آن در صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید. عرض کردند: آیا این چنین زمانی فرا می رسد؟ حضرت فرمود: آری، بدتر از این هم می شود و آن این که چگونه است حال شما هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ عرض کردند ای پیامبر! آیا این چنین وضعی فرا خواهد رسید؟ فرمود: آری، بدتر از این هم می گردد. چگونه است حال شما زمانی که معروف در جامعه منکر و منکر معروف گردد؟

3. ترک نهی از منکر و ضعف ایمان: قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: (ان الله لیبغض المؤمن الضعیف الذی لادین له فقیل له و ما المؤمن الضعیف الذی لادین له؟ قال الذین لا ینهی عن المنکر) ⁽³⁴⁷⁾ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند، مؤمن ضعیفی را که دین

ندارد دشمن دارد. عرض کردند: مؤمن ضعیف کیست؟ حضرت فرمود: کسی که نهی از منکر نمی کند.

4. منزلت جهاد در برابر امر به معروف: قال علی عليه السلام: (وما اعمال البرّ کلّها والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجّی) ⁽³⁴⁸⁾ تمام کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریایی پهناور.

5. امر به معروف و خلافت الهی: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسوله و خلیفة کتابه) ⁽³⁴⁹⁾ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب اوست.

6. نهی از منکر و به خاک مالیدن بینی فاسقان: قال علی عليه السلام: (من نهی عن المنکر ارغم انوف الفاسقین) ⁽³⁵⁰⁾ نهی از منکر به خاک مالیدن بینی فاسقان است.

صفات آمرین به معروف

(عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال انما یأمر بالمعروف وینہی عن المنکر من کانت فیہ ثلاث خصال عالم بما یأمر به تارک لما ینہی عنه عادل فیما یأمر عادل فیما ینہی رفیق فیما یأمر رفیق فیما ینہی) ⁽³⁵¹⁾ همانا کسی امر به معروف و نهی از منکر می کند که دارای سه خصلت باشد: به آنچه امر می کند دانا باشد، از آنچه نهی می کند خود تارک باشد، در آنچه امر و نهی می کند عدالت را رعایت کند، در امر و نهی رفیق و مدارا نماید.

آثار امر به معروف

امام باقر علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر می فرماید: (بها تقام الفرائض وتاءمن المذاهب وتحل المكاسب وترد المظالم وتعمر الارض وينتصف من الاعداء ويستقيم الامر)⁽³⁵²⁾.

یعنی به وسیله امر به معروف و نهی از منکر سایر واجبات و دستورات الهی انجام می گیرد، راه ها امن می شود، کسب ها حلال می شود، مظلوم و اموال مردم به صاحبان اصلی آن بر می گردد و زمین آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها اصلاح می گردد.

شیوه امر به معروف

برای وادار ساختن مردم به معروف و باز داشتن آنان از اعمال ناشایست لازم است بهترین شیوه ها را انتخاب کرد.

قال رسول الله ﷺ: **(من امر بالمعروف فليكن امره ذلك بمعروف)** ⁽³⁵³⁾ هر کس امر به معروف می کند باید شیوه اش نیز معروف باشد.

1. توجه دادن به ارزش انسان: اگر انسان بداند که جانشین خداوند است و فرشتگان در برابر انسان کامل، تواضع می کنند و تنها موجودی است که خداوند در خلقت او به خودش آفرین گفته است و همه نظام هستی را برای بهره برداری انسان آفریده است و او را موجود فناپذیر قرار داده است و انواع فضایل و کمالات را برای انسان منظور داشته هرگز دست به گناه نمی زند و از کارهای ناشایست دوری می کند.

2. مخفیانه انتقاد نمودن: روشن است که اگر کسی مرتکب گناهی شده است و خود را هنوز عزیز و محترم بداند پند و اندرز ما را زودتر قبول می کند. قال الجواد عليه السلام: **(من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانية فقد شانه)** ⁽³⁵⁴⁾ هر کس برادر دینی خود را مخفیانه موعظه کند، او را زینت داده است ولی هر کس او را آشکارا نصیحت کند شرمنده اش کرده است.

3. تکریم نمودن: قال علی عليه السلام: **(استصلاح الاخيار باكرامهم و الاشرار بتاءديبهم)** ⁽³⁵⁵⁾ اصلاح خوبان جامعه باید از طریق احترام و تکریم به آنان باشد همان گونه که اصلاح بدان جامعه باید از طریق تاءدیب صورت پذیرد.

4. بیان ثواب و عقاب: یکی از راه هایی که می توان به وسیله آن انجام معروف ها را در جامعه زیاد کرد و مردم را از منکرات باز داشت بیان پاداش

های کارهای معروف و کیفرهای منکر است در قرآن کریم و روایات عقاب و ثواب اعمال برای این منظور بیان شده است.

حضرت یوسف علیه السلام رمز عزّت خودش را برای برادران در یک جمله بیان می کند: (**اِنَّهُ مِنْ يَتَّقُ وَيَصْبِرُ فَاِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ**) ⁽³⁵⁶⁾ هر کس تقوا پیشه کند خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی کند.

5. همچون آئینه: حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: **(المؤمن مرآة المؤمن)** ⁽³⁵⁷⁾ یعنی مؤمن آئینه مؤمن است. اگر در این حدیث جالب و کوتاه دقت کنیم نکاتی را در باره شیوه امر به معروف استفاده می کنیم. از جمله:

1. آئینه از روی صفا عیب را می گوید، نه از روی انتقام و غرض.
2. آئینه زمانی عیب را نشان می دهد که خودش گردوغبار نداشته باشد.
3. مراعات مقام و منصب را نمی کند.
4. عیب را از آنچه هست بزرگ تر نشان نمی دهد.
5. آئینه همراه با نشان دادن عیب، نقاط قوت را نیز نشان می دهد.
6. عیب را روبه رو می گوید نه پشت سر.
7. عیب را بی سر و صدا می گوید.
8. آئینه را اگر شکستیم باز عیب ما را بیان می کند. مؤمن را اگر تحقیر کردی باز دست از سخن خود بر نمی دارد.
9. آئینه عیب را در دل خود نگه نمی دارد و همین که از کنارش رد شدی عیب از صفحه او پاک می شود.

10- اگر آئینه عیب مرا گفت باید خود را اصلاح کنم، نه آن که آئینه را بشکنم آری اگر مسلمانی نهی از منکر کرد شما گناه را از خود دور کن و به انتقاد کننده اعتراض نکن ⁽³⁵⁸⁾.

ای غزالی گریزم از یاری
که اگر بد کنم نکو گوید
مخلص آن شوم که عییم را
همچو آئینه روبه رو گوید
نه که چون شانه با هزار زبان
پشت سر رفته مو به مو گوید

امر به معروف و نهی از منکر وظیفه خصوصی است یا عمومی؟

قرآن کریم می فرماید: (وَلتكن منكم امة يدعون الى الخير وياءمرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون) ⁽³⁵⁹⁾ یعنی باید از بین شما دسته ای به نظارت حسن جریان امور بپردازند و دعوت به خوبی نمایند و مردم را از کار زشت باز دارند چنین مردمی رستگارند.

از ظاهر (منكم امة) استفاده می شود که این امت بعضی از جمعیت مسلمان ها را تشکیل می دهد نه همه آن ها را بنابراین، وظیفه عمومی نیست وظیفه گروه خاصی است و به عبارت دیگر واجب کفایی است نه عینی اما از بعضی آیات استفاده می شود این دو روش تربیتی جنبه عمومی دارد و واجب عینی است مانند: (کنتم خیر امة اخرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله) ⁽³⁶⁰⁾

امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد یک مرحله فردی است که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد که جنبه عمومی دارد و

وظیفه هر فرد مسلمان است و طبعا شعاع آن محدود به توانایی اوست و این مرحله از تذکر و پند دادن و اعتراض و انتقاد تجاوز نمی کند مرحله دوم واجب کفایی است که گروه خاصی باید عهده دار این امر باشند و از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود به این معنا که اگر به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود نیاز باشد، این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.⁽³⁶¹⁾

استفاده از الگوهای تربیتی

برنامه های عملی همیشه مؤثرترین برنامه هاست چون عمل، حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می کند و سخنی که از دل برآید بر دل نشیند. همیشه وجود الگوها و سرمشق های بزرگ در زندگی انسان ها وسیله مؤثری برای تربیت و پرورش روحی انسان ها بوده است، به همین دلیل، پیامبران و رهبران معصوم، مهم ترین قسمت هدایت و تربیت را با عملشان نشان می دادند. قرآن کریم برای تزکیه و تربیت نفسانی مردم اسوه های ارزشمندی را که در صفات برجسته انسانی ممتاز بودند معرفی می کند و این، یکی از روشهای تربیت است. به تعبیر دیگر، اگر قرآن به توحید و عدالت و صداقت و صبر و تحمل و اخلاص و دیگر صفات نیکو و عقاید حسنه دعوت می نماید؛ پیش از آن افرادی را که در این صفات و خصال برتر و بهتر از همه بودند به جامعه انسانیت معرفی می کند. به تعبیر علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه وقتی قرآن کریم در مقام بیان و تعریف نیکی می باشد نیکان و ابرار را برای مردم معرفی می کند. به جای ذکر صفت موصوف را معرفی می کند.

قرآن می فرماید: نیکی آن نیست که چهره های خود را به (موقع نماز) به طرف شرق و غرب متوجه سازید (و تمام گفتگوهای شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکوکار کسانی هستند که به خداوند و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند. (لیس البر ان تولّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکنّ البرّ من امن بالله و الیوم الآخر و الملئکة و الكتاب و النبیّین) (362)

در این آیه شریفه خداوند متعال به جای این که برّ (بکسر) را تعریف کند برّ (به فتح) را بیان کرده برای این که توصیف و تعریف کسانی که دارای این صفت شده باشند و ضمناً اشاره به این است که مفاهیم خالی از مصداق هیچ گونه ارزشی ندارد و اساساً روش قرآن این است که در هر مورد متوجه توصیف افرادی که واجد صفاتند می شود و به شرح مفهوم صفات قطع نظر از دارندگان آن قناعت نمی کند. (363)

قرآن کریم حضرت محمد ﷺ و حضرت ابراهیم علیهما السلام را به عنوان اسوه و مقتدای مردم معرفی نموده است: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة) (364) برای شما در زندگی رسول اکرم ﷺ سرمشق نیکویی بوده است. (قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه) (365). برای شما تاءسی نیکویی در زندگی ابراهیم علیهما السلام و کسانی که با او بودند وجود داشت.

قرآن کریم در بعضی آیات به پیامبر می فرماید: به یاد انبیای گذشته باش که دارای صفات نیکو از قبیل اخلاص و صبر و مقاومت و شایستگی در عمل بودند یا این که می فرماید: همه انبیای از هدایت ما برخوردار بودند و از صالحان و شایستگان بودند آنگاه بعد از ذکر آن ها و صفاتشان می فرماید: بنابر این به هدایت آنها اقتدا کن. (واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذکرى الدار انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار و اذکر اسماعیل و الیسع و ذالکفل و کلّ من الاخیار) (366) به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان دست های (نیرومند) و چشمهای (بینا) ما آن ها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود و آن ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند و به خاطر بیاور اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را که همه از نیکان بودند.

(واذکر فی الکتاب موسیٰ انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیا) ⁽³⁶⁷⁾ در این کتاب آسمانی از موسیٰ یاد کن که او مخلص بود و رسول و پیامبر والا مقامی بود.

(واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیا) ⁽³⁶⁸⁾ در کتاب آسمانی خود از ادریس یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود.

(واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد) ⁽³⁶⁹⁾ در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.

(و وهبنا له اسحق و یعقوب کلاً هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسیٰ و هرون و كذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحییٰ و عیسیٰ و الیاس کل من الصالحین و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین و من آبائهم و ذریتهم و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم اولئک الذین هدایهم الله فبهدیهم اقتده) ⁽³⁷⁰⁾ و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم، و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلاً هدایت نمودیم، و از فرزندان او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسیٰ و هارون را هدایت کردیم، و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم، و (همچنین) زکریا و یحییٰ و عیسیٰ و الیاس هر کدام از صالحان بودند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را به جهانیان برتری دادیم، و از پدران آن ها و فرزندان آن ها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم. و به راه راست هدایت نمودیم. آن ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنها اقتدا کن (فبهدیهم اقتده) آری، برای تربیت معنوی و تزکیه روحی مردم ذکر نمونه و اسوه امری ضروری است که قرآن کریم به این موضوع اهمیت فوق العاده قایل شده است و کرارا به پیامبر اکرم می فرماید: به یاد پیامبران بزرگ باش که برخوردار از این صفات برجسته انسانی و واجد فضایل و مکارم روحی بودند.

البته روشن است که مقصود اصلی خطاب به مؤمنان و گروندگان به اسلام است که درس مقاومت و پایداری و اخلاص و اعتقاد و عمل را از انبیا بیاموزند و الاّ پیامبر اکرم مقتدای تمام پیامبران و اولیاو معصومان علیهم السلام است. در این جا نمونه ای از تربیت معنوی بعضی از انبیا الهی را ذکر می کنیم که چگونه با خداوند و با مردم سخن گفتند و نحوه سلوک و رفتار آن ها در جامعه اسلامی چگونه بوده است و تا چه حد و میزان در برابر خداوند رعایت ادب اسلامی را می نمودند یا در برابر اهانت های مردم جاهل چگونه عکس العمل نشان می دادند.

بعضی از الگوهای تربیتی در قرآن

1. شکیبایی حضرت نوح علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام اولین پیامبر اولوا العزم است که سالیان طولانی به هدایت و تربیت مردم پرداخت. به قول قرآن (فَلَبِثَ فِيهِمُ الْفَ سَنَةً الْاِخْمَسِينَ عَامًا) ⁽³⁷¹⁾ او در میان آن ها 950 سال به تبلیغ و ارشاد و تربیت مردم مشغول بود و گروه اندکی به او ایمان آوردند که حدود 80 نفر از ایمان آورندگان به شریعت نوح بودند. اما مردم در برابر راءفت و دلسوزی این پیامبر توهین و خشونت روا می داشتند که قرآن می فرماید: (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ اَنَا لَنْزِيكَ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ) (اشراف قومش گفتند: تو را در گمراهی آشکار می بینیم، اما حضرت نوح بالحنی آرام و متین و برخاسته از شکیبایی و حلم مخصوص به پیامبران در پاسخ آن ها گفت: من نه تنها گمراه نیستم بلکه هیچ گونه نشانه ای از گمراهی در من وجود ندارد ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم (قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ⁽³⁷²⁾

قرآن کریم به اهانت هایی که به این بزرگوار نمودند در آیات مختلف اشاره می کند از جمله: (وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ اِلَّا الَّذِينَ هُمْ اِرَادَلْنَا) ⁽³⁷³⁾ گاهی می گفتند: ما نمی بینیم کسی از تو پیروی کند مگر یک مشت اراذل و اوباش.

(يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُثِرَتْ جِدَالُنَا فَاَعْتَنَّا بِمَا تَعْدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ) ⁽³⁷⁴⁾ ای نوح! زیاد با ما سخن گفتی و (پرحرفی کردی) اگر راست می گویی، عذابی را که وعده می دهمی بیاور.

(وَيَصْنَعُ الْفَلَكَ وَكَلَّمَ مَرْعِيَهُ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ) ⁽³⁷⁵⁾ او مشغول ساختن کشتی بود هرگاه گروهی از قومش از کنارش عبور می کردند او را مسخره می کردند.

آن قدر این پیامبر بزرگ الهی را ناراحت نمودند که در برابر این همه اهانت عرض کرد: (رب انصرنی بما کذبون) ⁽³⁷⁶⁾ پروردگارا! در مقابل تکذیب آن ها مرا یاری کن. به خاطر این همه صبر و استقامت و شکیبایی خداوند امتیازی و افتخاری در قرآن به او داده که برای هیچ کدام از انبیا آن امتیاز و افتخار را اعطا نکرده و آن این که می فرماید سلام و درود بر نوح باد در میان جهانیان (سلام علی نوح فی العالمین) ⁽³⁷⁷⁾ چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند متعال بر او سلام می فرستد: جالب این که (العالمین) (به مقتضای این که جمع است و تواءم با الف و لام) آن چنان معنای وسیعی دارد که نه تنها همه انسان ها بلکه عوالم فرشتگان و ملکوتیان را نیز ممکن است در بر گیرد.

2. ادب حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم رفتار و کردار و گفتار و سیره پسندیده حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان اسوه ذکر فرموده و آن قدری که از این پیامبر بزرگوار بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ستایش و تمجید شده از دیگر انبیا به این عظمت یاد نشده است. این پیامبر در مقام معرفی پروردگار در مقابل مردم بت پرست گوید: خداوند من کسی است که مرا خلق کرد و هدایت نمود و خداوند من کسی است که مرا غذا می دهد و سیراب می کند (الذی خلقنی فهو یهدین و الذی یطعمنی و یسقین) (خیرات و برکات را از خداوند می داند آن گاه وقتی به مساءله مرض می رسد به خودش نسبت می دهد نه به خداوند: (فاذا مرضت فهو یشفین) چون در مقام ثناء و ستایش است مناسب نبود مرض و بیماری را به خداوند نسبت دهد گر چه مرض بی ارتباط با او نیست بلکه سیاق کلام برای بیان این معنی است که شفای از مرض، رحمت و عنایت اوست. (378)

این پیامبر واجد بسیاری از صفات برجسته انسانی بود که قرآن بدان اشاره می کند بلکه تمام صفات یک انسان کامل در او جمع بود که قرآن از او به عنوان یک امت یاد نموده (انّ ابراهیم کان امّة قانتا لله) (379) ابراهیم به تنهایی یک امت و مطیع خداوند بود یا این که می فرماید: (ان ابراهیم حلیم اوّاه منیب) (380) همانا حضرت ابراهیم بردبار، دلسوز و بازگشت کننده به سوی خدا بود و خلاصه پیامبری بود ممتاز در همه اوصاف و خصال پسندیده و قهرمانی خستگی ناپذیر که قرآن کریم می فرماید: (و ابراهیم الذی وّقی) (381) ابراهیم کسی است که وظیفه خود را ادا کرد، لذا قرآن کریم او را به عنوان الگو و

سرمشق برای مردم ذکر نموده است (ولقد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم
والذين معه) ⁽³⁸²⁾

3. تسلیم و صبر حضرت اسماعیل علیه السلام

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام جریان خواب خود را برای فرزندش بیان کرد که من در خواب دیده ام تو را ذبح و قربانی می کنم (فانظر ما ذا تری) فکر کن و نظریه خود را بیان کن که در این کار چه می بینی؟ حضرت اسماعیل چون تسلیم پروردگار است، عرضه داشت: ماء موریت خویش را انجام بده (یا ایت افعّل ما تؤمر) بعد از آن مراتب ادب خویش را در برابر پروردگار به عالی ترین وجه بیان می کند و هرگز به نیروی ایمان و تصمیم خود تکیه نمی کند، بلکه به مشیت و اراده خداوند اعتماد و تکیه می کند که گوید (ستجدنی ان شاء الله من الصابرين) ⁽³⁸³⁾ به خواست خداوند مرا از صابران خواهی یافت.

4. صبر و مقاومت حضرت هود علیه السلام

حضرت هود علیه السلام مبعوث به قوم عاد بود (والی عاد اخاهم هودا) قوم عاد در سرزمین یمن زندگی می کردند حضرت آنان را به توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی دعوت می کرد (یا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غیره افلا تتقون) (384)

ولی این قوم لجوج و مستکبر، مخصوصا ثروتمندان از خود راضی که قرآن از آن ها به (ملا) تعبیر نموده یعنی ظاهر آن ها چشم پر کن بود به حضرت هود نسبت سفاهت و بی مغزی دادند و گفتند: ما تو را در سفاهت و سبک مغزی می بینیم و گمان می کنیم تو از دروغگویان باشی (قال الملا الذین کفروا من قومه انا لنریک فی سفاهة و انا لنظنک من الکاذبین) (385)

حضرت هود علیه السلام با آرامش روحی و ادبی که ویژه پیامبران است بدون اینکه عصبانی گردد فرمود: ای جمعیت من هیچ گونه سفاهتی در من نیست و وضع رفتار و گفتار من بهترین دلیل بر عقل من است من فرستاده پروردگار جهانیان هستم. (قال یا قوم لیس بی سفاهة و لکنی رسول من رب العالمین) (386)

5. عفو و بخشش حضرت یوسف علیه السلام

وقتی برادران حضرت یوسف او را شناختند، شرمندگی و خجالت زاید برای آن ها به وجود آمد اما در انتظار این بودند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و بخشش است یا نه لذا رو به سوی یوسف کردند و گفتند: به خدا سوگند که پروردگار، تو را بر ما مقدم داشته و از نظر علم و عمل فضیلت بخشیده (قالوا تالله لقد آثرک الله علینا) هر چند ما خطا کار بودیم (و ان کنا لخاطئین).

اما حضرت یوسف علیه السلام حاضر نبود این حال شرمندگی برادران مخصوصا، هنگام پیرویش ادامه یابد بلافاصله با این جمله به آن ها امنیت و آرامش خاطر داد و گفت امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود.

(قال لا تثریب علیکم الیوم) و آنها را مورد عفو و بخشش و مرحمت خویش قرار داد و گفت: خداوند شما را می بخشد چرا که او ارحم الراحمین است (یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین) ⁽³⁸⁷⁾

6. شکر حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام چون مشاهده کرد خداوند او را از دست دشمنان نجات داد و به خاطر تمام نعمتهایی که از اول عمر تا به حال خداوند به او مرحمت نموده عرضه می دارد: خداوندا! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز یاور و پشتیبان مجرمان نخواهم بود. (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمَجْرِمِينَ) (388)

یکی از زشت ترین گناهان اعانت بر اثم کمک کردن به ستمگران است که سبب می شود انسان در سرنوشت شوم آن ها شریک باشد. در قرآن کریم روی این اصل اسلامی و انسانی کرارا تکیه شده است که معاونت بر اثم و حمایت از مجرمین و معصیت کاران نکنید (تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان) (389) بر نیکی و تقوا تعاون کنید و به گناه و ستم هرگز کمک نکنید.

7. تواضع حضرت داوود و سلیمان علیهما السلام

این دو پیامبر بزرگ فضیلت علم و دانش را از خداوند می دانند و به خود نسبت نمی دهند. قرآن می فرماید: ما به داوود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم و آن ها گفتند: همه از آن خداوند است که ما را بر بسیاری از بندگان برتری بخشید (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ) ⁽³⁹⁰⁾ در این جا حضرت داوود و سلیمان اولاً موهبت علم را به خداوند نسبت می دهند نه به خودشان. ثانیاً در برابر این نعمت، شکر و حمد الهی را به جا می آورند تا روشن بشود هر نعمتی را شکری لازم است. چون این دو پیامبر از تزکیه و تربیت روحی برخوردار هستند تواضع نموده در برابر خداوند علم را به او نسبت می دهند افراد خود بین و متکبر اگر نعمتی را در زندگی خویش ببینند محصول زحمت های خود و نتیجه فکر و اندیشه خود می پندارند که قرآن از قول قارون چنین نقل می کند (انما اوتيته على علم عندي) ⁽³⁹¹⁾ قارون گفت: این ثروتی که من دارم به وسیله دانشی است که تحصیل کرده ام.

8. حضرت لقمان و دستورات ده گانه تربیتی

قرآن کریم یکی از افرادی که برای مردم الگو و نمونه تربیت روحی است حضرت لقمان علیه السلام را معرفی می کند و دستورات تربیتی و اخلاقی او را نسبت به فرزندش بیان می کند، در عظمت و بزرگی این شخص همین بس که او حکیم الهی بود و از نعمت حکمت برخوردار بود، خداوند می فرماید: ما به او حکمت عطا کردیم به این که شاکر و سپاس گذار خداوند باشد که به سود و منفعت خویش قدم برداشته (و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه) حضرت لقمان ده دستور مهم و سازنده اعتقادی و اخلاقی نسبت به فرزندش بیان می فرماید که قرآن آنها را در شش آیه توضیح می دهد و تمام آن ها در تربیت روحی و تزکیه جان انسان تاءثیر فراوان دارد.

1. شرک نیاوردن به خداوند

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله توحید است (و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم) به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت: در حالی که او را موعظه می کرد پسر! چیزی را شریک خداوند قرار مده که شرک ظلم بزرگی است.

2. توجّه دادن به معاد

(یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر) پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمان ها و زمین

قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.

در این دو آیه خداوند دو اندرز لقمان پیرامون مسأله توحید و معاد را ذکر می کند که اساس سعادت و کمال بشر در توجه به مبدء و معاد می باشد بعد از آن به مهم ترین عامل تربیت که نماز است اشاره می کند.

3. امر به اقامه نماز

پسرم! نماز را برپا دار (یا بنی اقم الصلوة) چراکه نماز مهم ترین پیوند تو با خالق است نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفا و زندگی تو را روشن می سازد و آثار گناه را از جانت می شوید و تو را از فحشا و منکر باز می دارد.

4-5. امر به معروف و نهی از منکر

بعد از برنامه نماز، به مهم ترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته، می گوید: مردم را به نیکی ها و معروف دعوت کن و از منکرات باز دار (وامر بالمعروف وانه عن المنکر)

6. امر به صبر و استقامت

بعد از این سه دستور عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به بدن است پرداخته، می گوید: در برابر مصایب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود شکیبا باش، که این از وظایف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است (واصبر علی ما اصابک انّ ذلك من عزم الامور).

7-8. امر به خوشرویی و تواضع

سپس لقمان به مسایل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشان پرداخت. نخست تواضع و فروتنی و خوشرویی را توصیه نمود، می گوید: با بی اعتنائی از مردم روی مگردان (ولا تصعر خدک للناس) و مغرورانه بر روی زمین راه مرو

(و لا تمش في الارض مرحا). چرا که خداوند هیچ متکبر و مغروری را دوست ندارد (ان الله لا يحب كل مختال فخور)

9. امر به اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن

در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت بیان کرده و می گوید پسرم! در راه رفتن اعتدال را رعایت کن (واقصد في مشيك) و در سخن گفتن نیز رعایت اعتدال را بنما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن (واغضض من صوتك) چرا که زشت ترین صداها صدای خران است (ان انكر الاصوات لصوت الحمير)⁽³⁹²⁾ در واقع این دو آیه از دو صفت خود برتر بینی و خود پسندی نهی نموده و به دو صفت اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن امر نموده است⁽³⁹³⁾.

10. حضرت پیامبر ﷺ و خلق عظیم

قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام ﷺ را به عنوان اسوه و الگوی تربیت مردم معرفی می کند و از او به عنوان صاحب خلق عظیم یاد نموده (وانك لعلى خلق عظیم)⁽³⁹⁴⁾ و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری. در این که مقصود از خلق عظیم پیامبر اکرم ﷺ چیست؟ اقوالی گفته شده است از جمله:

الف: تو بر دین بزرگی هستی که دین اسلام است.

ب: تو متخلق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی و حقیقت اخلاق آن است که انسان نفس خود را به آن بیاراید.

ج: خلق عظیم صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر به اقتضای عقل می باشد.

د: عایشه گوید: اخلاق پیامبر متضمن بود آنچه که در ده آیه اول سوره مؤمنون آمده است و کسی را که خداوند ستایش کند بر این که اخلاق بزرگی دارد دیگر بعد از آن ستایش، ستایشی نیست.

ه: خداوند خلق او را عظیم فرموده برای این که با اخلاقش با مردم معاشرت داشت و با قلبش جدا بود پس ظاهرش با مردم باطنش با خدا بود

و: برای این که حضرت امتثال نمود ادبی که خدای سبحان او را فرموده
(خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین) (395)

ز: خلق او را عظیم نموده برای اجتماع مکارم اخلاق در آن حضرت و تاءید می کند این معنا را آنچه حضرت فرموده: **(انما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق)**

ح: از عایشه پرسیدند: اخلاق پیامبر چگونه بود؟ گفت: **(کان خُلِقَ القرآن)**

ط: بعضی گفته اند: سرّ این که خداوند پیامبر را بر عظمت در اخلاق ستایش کرد آن است که به او دستور داد تا به هدایت انبیا اقتدا کند **(اولئک الذین هداهم الله فبهديهم اقتده)** که منظور آن است که به تمام فضایل اخلاقی که در انبیا متفرق است اقتدا کند و چون این درجه عالیه برای هیچ یک از انبیاء پیشین میسر نشد خداوند او را به اخلاق عظیم یاد کرد. **(396)**

مهربانی پیامبر اکرم ﷺ

قرآن کریم پیامبر اکرم را به عنوان دلسوزترین شخص نسبت به هدایت مردم معرفی می کند لذا می فرماید: (لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم) ⁽³⁹⁷⁾. رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است، به اندازه ای پیامبر اکرم برای هدایت و راهنمایی و رسیدن به سعادت مردم سعی و تلاش می کرد و غصه می خورد که خداوند در قرآن در چند مورد به او تسلیت می گوید و می فرماید: ناراحت و غمناک مباش از جمله: (فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ان الله عليم بما يصنعون) ⁽³⁹⁸⁾ جان خودت را به خاطر شدت تأسف بر آن ها از دست نده که خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است. (فلعلك باخع نفسك على اثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا) ⁽³⁹⁹⁾ گویی می خواهی خود را از غم و غصه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی، اگر آن ها به این گفتار ایمان نیاورند. (لعلك باخع نفسك الا يكونوا مؤمنين) ⁽⁴⁰⁰⁾ گویی می خواهی خود را هلاک کنی که چرا این ها ایمان نمی آورند، این اوصاف برجسته که حرص بر هدایت مردم و مهربانی نسبت به مؤمنین و غصه خوردن از عدم ایمان کفار و منافقین است فقط در قرآن برای پیامبر اکرم ذکر شده است.

قرآن کریم دستورات مختلفی به پیامبر اکرم ﷺ می دهد که مقصود اصلی از آن دستورات تربیت و تزکیه مردم است که مردم با عمل کردن به این دستورات و فرامین قرآن بتوانند به فضایل و مکارم اخلاق دست یابند از جمله به پیامبر می فرماید: (خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین) ⁽⁴⁰¹⁾ با آن

ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌هادعوت کن و از جاهلان روی بگردان
و با آن‌ها ستیزه مکن.

الگوهای تربیتی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام که خود نمونه ای کامل در اخلاق و تربیت نفسانی است و زندگی و رفتار و اخلاق و اعتقاد او سرمشق و درس برای همه مسلمین است. چهار پیامبر بزرگوار را به عنوان اسوه و الگو معرفی می کند که عبارت است از: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت موسی علیه السلام، حضرت داوود علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: کفایت می کند تو را که از رسول گرامی اسلام (در رفتارش با دنیا) پیروی کنی و نکوهش و عیب جویش تو را دلالت و راهنمایی می کند به بسیاری رسوائی و زشتی های دنیا زیرا که اطراف و اکناف آن (مال و منال دنیا و عشق و دلبستگی به آن) از آن حضرت گرفته شده و برای غیر او مهیا گشته و آن حضرت از نوشیدن شیر گوارای آن باز داشته شد و از زر و زیورش دور گردیده شده.

و لقد کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کاف لك فی الاسوه و دلیل لك علی ذم الدنیا و عیبها و کثرة مخازیها و مساویها. اذ قبضت عنه اطرافها و وطئت لغيره اکنافها و فطم عن رضاعها و زوی عن زخارفها

و اگر در مرتبه ثانی بخواهی از (رحمت های الهی برخوردار شده و در زمره خاصان محسوب شوی) از موسای کلیم علیه السلام پیروی کن آنجا که گفت: پروردگارا! من به آنچه از خیر و نیکویی به سویم بفرستی نیازمندم. به خدا سوگند موسی از خدا جز نانی که بخورد نخواست، زیرا که خوراک او گیاهان زمین بود به طوری که از لاغری شکم و کم گوشتی سبزی گیاهان از اندرون و پوست شکمش دیده می شد.

(وان شئت ثنيت بموسى كليم الله ﷺ حيث يقول:)) (رب انى لما انزلت الى من خير فقير) (والله ما ساله الا خبزا ياء كله لانه كان ياكل بقله الارض ولقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله وتشذب لحمه)) ()

و در درجه سوّم اگر مى خواهی از حضرت داوود ﷺ که دارای مزامیر بود وقاری اهل بهشت است آن حضرت به دست خویش از لیف خرما زنبیل ها بافته به رفقا و به همراهان خود مى داد و مى فرمود: کدام یک از شما در فروش این، مرا یاری مى کند؟ (پس دوستانش آن ها را برایش فروخته و از بهایش نان جوین بود خریداری مى کردند) و خوراک آن حضرت یک دانه از همان قرص های جوین بود که از بهای آن زنبیل ها تهیه شده بود.

((وان شئت ثلثت بداود صاحب المزامير وقاري اهل الجنة فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده ويقول لجلسائه ايكم يكفيني ببيعها؟ وياكل قرص الشعير من ثمنها)) ()

و اگر در عیسی سخنی داری و مى خواهی از او پیروی نمایی؛ فرزند مریم سنگ خارا را بالش مى ساخت. لباس زبر و درشت مى پوشید، طعام خشن و غیر نرم میل مى فرمود. نان خورشش گرسنگی بود. چراغش در شب، روشنی ماه بود و سایه بان و پناهگاهش در زمستان مرکز طلوع و غروب آفتاب بود. میوه خوشبویش گیاهی بود که برای بهایم و چهارپایان می روئید، نه زنی داشت که او را به فتنه افکند، نه فرزندی که او را غمناک سازد و نه مالی که او را از یاد خدا غافل سازد و نه طمعی که او را خوار سازد مرکبش دو پایش، و خدمتکارش دو دستش بود. همه جا پیاده می رفت و هرکاری را خودش انجام می داد.

((وان شئت قلت فى عيسى ابن مريم ﷺ فلقد كان يتوسد الحجر ويلبس الخشن وياكل الجشب و كان ادامة الجوع و سراجة بالليل القمر و ظلاله فى الشتاء

مشارك الارض و مغاربها و فاكهته و ريحانه ما تنبت الارض للبهائم و لم تكن له
زوجة تفتنه و لا ولد يحزنه و لا مال يلفته و لا طمع يدله دابته رجلاه و خادمه يداه
(())

بعد از جملاتی حضرت می فرماید: البته در روش پیامبر اکرم ﷺ چیزی
است که معایب و رسوائی های جهان را به تو نشان می دهد زیرا که آن حضرت
با اهل بیتش در گرسنگی به سر بردند و با آن مقام ارجمندی که او نزد خدا
داشت از زیورهای آن کناره گرفت. پس بیننده باید به عقل خود مراجعه کند و
بنگرد که آیا خداوند محمد ﷺ را در این امر، بزرگ شمرده یا کوچک گرفته
است؟ اگر گوید: کوچک گرفته به خدای بزرگ سوگند که دروغ گفته و بهتان
بزرگ زده (زیرا که ممکن نیست خداوند به اشرف مخلوقات خود توجه نکند) و
اگر گوید: او را گرامی داشته و بزرگ شمرده پس باید بداند که غیر آن حضرت
را که جهان را برایش وسیع نموده کوچک داشته و بزرگ ترین و مقرب ترین
بندگان را از آن دور نموده است.

(و لقد كان في رسول الله ﷺ ما يدل على مساوي الدنيا و عيوبها اذ جاء
فيها مع خاصته و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته فلينظر ناظر بعقله اكرم الله
محمدًا بذلك ام اهانته فان قال اهانته فقد كذب و الله العظيم و اتى بالافك العظيم و
ان قال اكرمه فليعلم ان الله قد اهان غيره حيث بسط الدنيا له و زواها عن اقرب
الناس منه) (402)

فصل سوّم: تربیت عقلانی

ارزش و اهمیت تربیت عقلانی

موضوع تربیت عقلانی از مهم ترین موضوعات و مسایل فرد و جامعه است و امری است که سرنوشت زندگی بشر بدان وابسته است. هر فرد یا امتی با استفاده از تربیت عقلانی می تواند وضع حال و آینده خویش را روشن سازد و آرمان هایش را محقق نماید. از طریق تربیت و پرورش نیروی عقلانی است که می شود قوای روحی انسان را به نحو شایسته به حد کمال رساند و در سایه به کار انداختن عقل و استفاده صحیح از آن، انسان واقعیت و حقیقت خویش را می شناسد و از دیگر موجودات برتر می شود.

از نظر شیعه امامیه عقل به عنوان یکی از چهار منبع و مدرک مهم استنباطات فقهی به شمار می رود و نیز یکی از راه های شناسایی اخبار ناسازگار است بدین معنی که هر روایت قابل قبول عقل را باید پذیرفت و هر روایت معارض و مخالفت عقل را باید رها کرد.

مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: شما اگر کتاب الهی را تفحص نموده و در آیاتش دقت کنید بیش از 300 آیه رامی بینید که مردم را به تفکر و تذکر و تعقل دعوت نموده یا به پیامبر استدلالی را برای اثبات حقی یا از بین بردن باطلی می آموزد.

مفهوم عقل

عقل در اصل از عقل به معنی طنابی است که بر پای شتر می بندند تا حرکت نکند و از آن جا که نیروی خرد، انسان را از کارهای ناهنجار باز می دارد این واژه بر آن اطلاق شده است ⁽⁴⁰³⁾. لذا پیامبر گرامی اسلام در معنای عقل چنین می فرماید: (ان العقل عقلال من الجهل و النفس مثل اخبث الدواب فان لم تعقل حارت فالعقل عقلال من الجهل) ⁽⁴⁰⁴⁾ تحقیقا که عقل بازدارنده انسان است از نادانی و نفس انسان مانند خبیث ترین حیوانات است که اگر عقل نشود و بند نگردد هلاک می شود.

بعضی عقل را به معنای (حجر) و منع تفسیر کرده اند و بعضی دیگر عقل را به معنای علم به صفات اشیا از حسن و قبح کمال و نقصان دانسته اند. مجمع البحرین در تفسیر عاقل گوید: او کسی است که می تواند نفس خود را کنترل کند و از هوا و هوس بازدارد. ممکن است بگوییم: ریشه اصلی همان منع و بازداشتن است و لذا هنگامی که زبان کسی بند بیاید عرب می گوید (اعتقل لسانه) و به (دیه) نیز عقل گویند چرا که جلو خون ریزی بیشتر را می گیرد و (عقیله) به زنی گفته می شود که دارای عفت و حجاب و پاکدامنی است.

حقیقت عقل

مرحوم علامه طباطبایی می گوید: اصل در معنای عقل، بستن و نگه داشتن است و به این مناسبت ادراکی که انسان به آن دل می بندد و چیزی را به آن درک می کند عقل نامیده می شود و همچنین است قوه ای که گفته می شود یکی از قوای انسانی است و به واسطه آن خیر و شر و حق و باطل را از یکدیگر تشخیص می دهد عقل نام دارد و مقابل آن جنون و سفه و حمق و جهل است. الفاظی که در قرآن کریم در انواع ادراک استعمال شده زیاد است و شاید به بیست لفظ برسد مانند ظن، حسابان، شعور، ذکر، عرفان، فهم، فقه، درایه، یقین، فکر، رأی، زعم، حفظ، حکمت، خبرت، شهادت، عقل و مانند فتوی، قول و بصیرت که ملحق به آن هاست ⁽⁴⁰⁵⁾.

در بیان دیگری می گوید: عقل آن چیزی است که انسان را به سوی حق هدایت می کند و علامتش این است که انسان از حق تبعیت و پیروی کند به خاطر این که قرآن کریم اعراض از روش و مرام حضرت ابراهیم را سفاهت و حماقت دانسته است (و من یرغب عن ملة ابراهیم الامن سفه نفسه) ⁽⁴⁰⁶⁾ چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آیین ابراهیم روی گردان خواهند شد؟

بنابراین اگر اعراض از ملت ابراهیم و آیین او سفاهت شمرده می شود تبعیت و پیروی از ملت و آیین او که حقیقت دین است عقل نام دارد ⁽⁴⁰⁷⁾ و از همین آیه استفاده می شود معنی حدیثی که می فرماید (العقل ما عبده الرحمن و اکتسب به الجنان) عقل آن چیزی است که به وسیله او خداوند رحمن عبادت می شود و به سبب آن بهشت تحصیل می گردد. ⁽⁴⁰⁸⁾

اقسام عقل

مرحوم فیض کاشانی می فرماید: علما در تعریف و اقسام و حقیقت آن اختلاف نظر دارند و اکثرا غافل از این هستند که عقل بر معانی مختلفی اطلاق می شود و مشترک لفظی می باشد که چهار معنا برای آن ذکر می کند:

1. وصفی است در انسان و نیرویی است که به سبب آن از سایر حیوانات جدا می شود و امتیاز پیدا می کند که به سبب آن قوه و نیرو قادر بر ادراک علوم و تحصیل صناعات و تدبیر آن هاست.

2. عبارت است از دانشی که در ذات کودک وجود دارد و به سبب آن حکم می کند به جواز و امکان امور ممکن و امتناع امور مستحیل مانند علم به اینکه دو بیش از یک می باشد و اینکه یک شخص در دو مکان نمی تواند باشد.

3. عبارت است از علوم و دانشهایی که به وسیله تجربیات در اوضاع و احوال مختلف حاصل می شود که اگر کسی از این علوم و دانش های بهره و بی نصیب باشد به او جاهل می گویند.

4. عبارت است از قوه و قدرت این دانش ها و علوم به حدی که عواقب و پایان امور را بسنجد و شهوت نفسانی را قلع و قمع کند و به زندگی دنیوی مادی و زودگذر دل نبندد و خلاصه بر هوا و هوس غالب گردد.

بعد می فرماید: دو معنای اول، عقل طبیعی و دو معنای اخیر، عقل اکتسابی نام دارد و از همین جهت حضرت علی علیه السلام فرموده است: **(راءیت العقل عقلین فمطبوع و مسموع و لا ینفع مسموع اذا لم یکن مطبوع)** بعد از تقسیم عقل به دو قسم طبیعی و اکتسابی احادیثی ذکر می کند و بر این دو قسم تطبیق می نماید. می فرماید مقصود از حدیث شریف **(ما خلق الله خلقا اکرم علیه من**

العقل) عقل طبیعی و فطری است. خداوند خلق نکرده است هیچ موجودی را شریف تر و بهتر از عقل و مراد از حدیث **(اذا تقرب الناس بابواب البر فتقرب انت بعقلك)** عقل اکتسابی و نظری است. هرگاه مردم به وسیله ابواب نیکی تقرب جستند، تو به وسیله عقل خود تقرب بجوی و مقصود از حدیث پیامبر برای ابی درداء که فرمود: **(ازدد عقلا تزدد من ربك قريبا)** عقل اکتسابی و نظری است. حضرت فرمود: عقل خویش را به کار بیانداز و زیاد کن که وسیله قرب تو نزد خداوند می شود. راوی گفت: چه کنم عقل من زیاد شود؟ حضرت فرمود: اجتناب از محرمات کن و واجبات را به جا بیاور که عقل تو زیاد می شود و از زمره عاقلان محسوب می شوی: **(اجتنب محارم الله واد فرائض الله تكن عاقلا...)** ⁽⁴⁰⁹⁾

عقل نظری و عملی

عقل را تقسیم کردند به نظری و عملی زیرا مسایلی که مورد بحث و بررسی است؛ یا پیرامون اموری است که در خارج از قدرت و اختیار انسان است یا پیرامون مسایلی است که در اختیار و انتخاب و قدرت انسان قرار دارد ولی مانند بحث پیرامون مسایل توحید، نبوت، معاد و سایر مسایل نظری که خواه انسان باشد و یا نباشد وجود آن حقایق در جای خود محفوظ است. کمال انسان در این است که بعد از بحث پیرامون آن ها شناخت پیدا کند ولی وجود آن ها در اختیار انسان نیست که اگر انسان نبود آن ها هم نباشد.

دیگر این که بحث پیرامون مسایلی است که اگر انسان نباشد آن ها وجود ندارد مانند اخلاق و تهذیب جان، تربیت روح، اداره منزل و اجتماع و مانند آنها اگر بشر نباشد مسایل عقل عملی جایی نخواهد داشت، از این نظر علوم انسانی را که در کمال انسانی نقش مؤثری دارد به این دو قسم تقسیم کرده اند⁽⁴¹⁰⁾.

مرحوم شهید استاد مطهری گوید: یک قسمت از کارهای عقل انسان درک چیزهایی است که وجود دارد و آن را عقل نظری می باشد و قسمت دیگر درک چیزهایی است که باید انجام شود و آن را عقل عملی می نامند که اخلاق جزء عقل عملی است⁽⁴¹¹⁾ در بیانی دیگر می گوید عقل نظری همان است که مبنای علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه الهی است و اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی و مبنای اصول اخلاقی است⁽⁴¹²⁾.

تقابل عقل و جهل

در قرآن کریم عقل در مقابل جهل واقع شده است چه این که در روایات هم این چنین است، لذا در کتب روایی ما فصلی به نام (العقل و الجهل) تدوین شده است نه العلم و الجهل.

حدیث امام صادق علیه السلام این معنا را به خوبی بیان می کند وقتی می پرسند: عقل چیست؟ می فرماید: **(العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان)** ⁽⁴¹³⁾ یعنی عقل آن است که به آن خدا عبادت شود و بهشت کسب و تحصیل گردد بنابراین انسان یا عاقل است یا غیر عاقل و غیر عاقل یا عالم است یا جاهل و به عبارت دیگر انسان یا بهشتی است یا جهنمی و جهنمی ها یا عالم و یا با سواد هستند یا غیر عالم و بی سواد. و روایت **(رب عالم قد قتله جهله)** چه بسا عالمی که جهل او باعث نابودی او شده است این معنی را نیز اثبات می کند این جهل در برابر عقل است با اینکه انسان عالم است چون عاقل نیست جاهل است. چه این که در قرآن کریم جهل در برابر عقل آمده است انه من عمل سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم ⁽⁴¹⁴⁾ که هر کس از روی جهالت گناه کند سپس توبه کند و کار خویش را اصلاح کند پس خداوند آمرزنده و مهربان است.

خداوند در این آیه جهالت را در برابر عقل قرار داده است علم یعنی: هر کس گناه کند به او جاهل اطلاق می شود، گرچه عالم باشد و الا اگر انسان جاهل گناه کند جهلی که در برابر علم است که مآخوذ و معاقب نیست مخصوصا اگر جهل او قصوری باشد یا جهل به موضوع باشد. ⁽⁴¹⁵⁾

تلازم بین عقل و وحی

گرایش انسان به سمت دین گرایش فطری است. در سوره روم آیه 30 این حقیقت بیان شده است که (فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها) به سوی آئین پاک اسلام روی آور و با فطرت الهی خویش ملازم باش فطرتی که خداوند مردم را با آن آفریده است، این است آئین استوار حق ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند.

انسان در گرایش به دین از کسی الهام نگرفته و نیاموخته و تنها فطرت خداجوی اوست که این گرایش و کشش نهانی را اقتضا کرده است و این همان فطری بودن دین است. نقش عقل در این میان تشخیص راه فطرت است یعنی عقل به منزله چراغی است که این راه را روشن می سازد و نبی را از غیر نبی، خلیفه رسول الله را از غیر آن تشخیص می دهد بنابراین عقل چراغ است و دین صراط مستقیم. ابن سکیت از امام رضا علیه السلام پرسید: (فما الحجة على الخلق اليوم فقال العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه فقال ابن اسكيت هذا والله وهو الجواب) ⁽⁴¹⁶⁾ امروز حجت بر مردم چیست؟

امام می فرماید: حجت بر مردم عقل آن هاست که به وسیله آن کسی که به خداوند نسبت درستی دهد تشخیص داده و تصدیق می نماید و کسی را که به دروغ نسبت دهد تکذیب می نماید سپس ابن سکیت عرض کرد: پاسخ صحیح همین است که شما فرمودید. عقل بین امام واقعی و مدعی امامت و بین راه از بیراهه فرق می گذارد از این رو حجت بر مردم است. عقل، خود، راه نیست بلکه راهنماست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: (بالعقل عرف العباد خالقهم وأنهم مخلوقون و
انه المدبر وانهم المدبرون وانه الباقي وهم الفانون) ⁽⁴¹⁷⁾ مردم به وسیله عقل پی
می برند که آنان آفریده و او آفریدگار آن هاست. خداوند مدبر و آنان تحت
تدبیر اویند و باقی و همیشگی و آن ها فانی و رفتنی هستند.

حدود حجیت عقل

گرچه بعضی از امور و ادراکات است که از مستقلات عقل شمرده می شود یعنی عقل انسان در فهم و دریافت آن نیازی به شرع ندارد و خود به تنهایی به درک آن راه می یابد مانند شناخت خالقیت (الله) و مخلوق بودن انسان و دیگر موجودات و نیز درک این مسأله که همه تحت تدبیر اویند، و قادر به ادامه حیات و بقای خود جز به اراده او نیستند. عقل بر اساس الهام الهی که فرمود: **(فألهمها فجورها و تقویها)** کلی حسن و قبح را می فهمد و تشخیص می دهد که مثلاً احسان و نیکویی خوب است و ظلم و ستم زشت و ناپسند است.

اما آیا عقل در این پایه قرار دارد که بتواند منشاء جعل قانون باشد و بدین ترتیب انسان از وحی و شرع بی نیاز گردد؟ بدون تردید پاسخ این سؤال منفی است چرا که عقل می تواند به وجود خالق برای این عالم پی ببرد که او خالق و مدبر است ولی آن خالق و مدبر چه دستوراتی و برنامه هایی برای تعالی روح و روان انسان داده است.

عقل از دریافت آن عاجز و ناتوان است خلاصه این که عقل می داند که خداوند اوامر و نواهی دارد و این که پاره ای از امور محبوب و برخی از امور مبغوض اوست ولی از مصادیق آن اطلاعی ندارد پس باید پیامبر از طریق وحی آن مصادیق را بیان کند.

تربیت عقلانی یا دستور به تعقل

در قرآن کریم تاءکید و توصیه فراوان بر تربیت نیروی عقلانی شده است و خداوند دستورات مکرر نسبت به تعقل و بکارگیری این نیروی باطنی داده است. قرآن کریم از خردمندان به عنوان (اولوالالباب) یاد کرده است (الباب) جمع (لب) است و لب به معنی مغز و مغز در ازاء قشر و پوست از ارزش اصلی برخوردار است. مثلاً در امور مادی ارزش گردو و یا پسته و بادام به مغز آن است و هر یک از این ها اگر پوک باشد یا مغز آن ها فاسد و سیاه شده باشد، بی ارزش است. این تعبیر جالب قرآن کریم بیانگر این حقیقت است که ارزش واقعی انسان به عقل اوست البته در صورتی که آن را به کار بیاندازد و به طور صحیح استفاده نماید.

قرآن کریم برای تربیت عقلانی و رشد نیروی باطنی تعبیرات مختلفی دارد که چند تعبیر از آن را ذکر می کنیم.

1. در بعضی از آیات هدف از نزول آیات الهی و بیان آن ها را تعقل مردم ذکر می کند. (كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون) ⁽⁴¹⁸⁾

2. در بعضی آیات مطلب را از این بالاتر برده و با لحنی همراه با توبیخ مردم را به خاطر عدم تعقل و اندیشیدن مورد مؤ اخذ قرار داده می فرماید: (افلا تعقلون) ⁽⁴¹⁹⁾ آیا تعقل نمی کنید.

3. در بعضی آیات همین معنا را به صورت جمله شرطیه بیان می کند و می فرماید: (قد بينا لكم الايات ان كنتم تعقلون) ⁽⁴²⁰⁾ ما آیات خود را برای شما بیان کردیم اگر شما تعقل ورزید.

4. در بعضی آیات پس از ذکر یک سلسله از نعمت ها و نشانه های الهی مانند خلقت آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و آب و گیاه و غیر آن می فرماید: (ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون) ⁽⁴²¹⁾

5. در بعضی از آیات از عدم تعقل و اندیشیدن مردم آن ها را توبیخ نموده که بسیاری از مردم از این نعمت بزرگ الهی که (عقل) نام دارد و حجت باطنی است استفاده نمی کنند و آن را به کار نمی اندازند و در مسیر رشد و تعالی او نیستند که در این زمینه نیز تعبیرات مختلف است. گاهی می فرماید: (اکثرهم لا یعقلون) ⁽⁴²²⁾ اکثر مردم تعقل نمی کنند. و گاهی می فرماید: (ذلك بانهم قوم لا یعقلون) ⁽⁴²³⁾ این ها جمعی و گروهی هستند که تعقل نمی کنند.

6. در بعضی از آیات افرادی را که تعقل نمی کنند به عنوان بدترین موجودات معرفی می نماید (ان شرّ الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون) ⁽⁴²⁴⁾ تحقیقا بدترین جنبندگان نزد خداوند کسانی هستند که خرد و اندیشه را به کار نمی گیرند و از دیدن و شنیدن حقایق محروم مانده اند.

7. در بعضی از آیات از زبان کفار چنین نقل می کند که علت اصلی ورود آنها به دوزخ عدم تعقل بوده است (قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) ⁽⁴²⁵⁾ اگر ما، گوشی شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم جزء دوزخیان نبودیم.

8. در بعضی از آیات از آن افرادی که عقل خود را به طور صحیح به کار می اندازند و دارای مغز و اندیشه سالم هستند به عنوان (اولوالالباب) خردمندان یاد می کند و از آن ها ستایش به عمل می آورد (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الالباب) ⁽⁴²⁶⁾ تحقیقا در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز هر آینه نشانه هایی برای خردمندان است.

9. در بعضی از آیات می فرماید: خردمندان کسانی هستند که تدبّر در آیات الهی می کنند و پند می گیرند. (لیدبروا آیاته ولیتدکراولوالالباب) ⁽⁴²⁷⁾

10. در بعضی از تعبیرات قرآن از صاحبان عقل و اندیشه به عنوان (اولوالنهی) یاد می کند. بعد از اشاره به نعمت های الهی، می فرماید: (ان فی ذلك لآیات لا ولی النهی) ⁽⁴²⁸⁾ در این (امور طبیعی و نعمت های مادی) نشانه هایی روشن است برای صاحبان خرد و عقل.

از آیات قرآن به دست می آید که غالباً دستور به (تعقل) در مواردی به کار می رود که ادراک و فهم با عواطف و احساسات آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد. مثلاً اگر در قرآن در بسیاری از بحث های خداشناسی نمونه هایی از نظام شگفت انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می گوید ما این آیات را بیان می کنیم (لعلکم تعقلون) تا شما تعقل کنید؛ منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید، زیرا علوم طبیعی، اگر کانون دل و عواطف را تحت تأثیر قرار ندهند و هیچ گونه تأثیری در ایجاد محبت و دوستی با آفریدگار جهان نداشته باشند، ارتباطی با مسایل توحیدی نخواهند داشت همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد؛ در صورتی (تعقل به آن ها گفته می شود که عمل هم داشته باشد. علامه طباطبائی قدس سره می فرماید: تعقل در زمینه ای استعمال می شود که به دنبال درک و فهم انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند (لوکنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) ⁽⁴²⁹⁾ و یا (افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها) ⁽⁴³⁰⁾ شاهد این گفتار است، زیرا اگر مجرمین، روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خداوند می فرماید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهایی بفهمند مقصود درک و

فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام
نهند. ⁽⁴³¹⁾

جایگاه عقل در احادیث

اهمیت عقل

در روایات به مسأله عقل و خرد توجه و عنایت خاصی شده به حدی که آن را یکی از دو حجت و دلیل برای انسان معرفی نموده اند. امام کاظم علیه السلام می فرماید: (ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة و اما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول) ⁽⁴³²⁾

در کتاب غرر الحکم بیش از 230 حدیث از فضیلت و عظمت عقل سخن به میان آمده است حضرت علی علیه السلام تعبیرات مختلف و شیوایی در اهمیت و ارزش عقل بیان می دارد از جمله:

1. (الانسان بعقله) معیار انسانیت به عقل است.
2. (کمال الانسان العقل) کمال انسانیت به عقل است.
3. (افضل النعم العقل) برترین نعمت ها عقل است.
4. (العقل صديق محمود) عقل دوستی ستایش شده است.
5. (صديق كل امرء عقله و عدوه جهله) دوست هر انسانی عقل اوست و دشمن او جهلش می باشد.
6. (قيمة كل امرء عقله) ارزش هر شخصی به اندازه عقل اوست.
7. (ما قسم الله سبحانه بين عباده شيئا افضل من العقل) هیچ موهبت و نعمتی را خداوند بین بندگان تقسیم نکرده که بهتر و برتر از عقل و خرد باشد.
8. (لا غنى كالعقل و لا فقر كالجهل) هیچ بی نیازی و ثروتی همچون عقل نیست و هیچ فقری همچون جهل و نادانی نیست.
9. (قوام المرء عقله و لادين لمن لا عقل له) اساس موجودیت انسان عقل اوست و آن کس که عقل ندارد دین ندارد.

10. (زينة الرجل عقله) زينت مرد به خرد و عقل اوست.

نشانه های عاقل

1. ترک شهوت: (العاقل من هجر شهوته و باع دنیا باخرته) ⁽⁴³³⁾ عاقل کسی است که شهوت خود را ترک کند و دنیایش را به آخرتش بفروشد.
2. کنترل زبان: (العاقل من عقل لسانه) ⁽⁴³⁴⁾ عاقل کسی است که زبان خود را از حرام کنترل کند.
3. سخن نگفتن از بیم تکذیب
4. خواهش نکردن از بیم محروم شدن
5. وعده ندادن به آنچه که مقدور انسان نیست.
6. امید نداشتن به آنچه که مایه سرکوبی است: امام کاظم علیه السلام می فرماید:
(ان العاقل لا یحدث من یخاف تکذیبه و لا یساعل من یخاف منعه و لا یعد ما لا یقدر علیه و لا یرجوا ما یعنف برجائه)
7. دروغ نگفتن: (ان العاقل لا یکذب و ان کان فیه هواه) عاقل دروغ نمی گوید گرچه هوا و هوس او در دروغ باشد.
8. فریب نخوردن: امام علیه السلام می فرماید: (لا یلسع العاقل من جحر مرتین)
⁽⁴³⁵⁾ خردمند کسی است که از یک سوراخ دو مرتبه گزیده نشود و فریب نخورد.
9. ترک باطل: حضرت علی علیه السلام می فرماید: (العاقل من رفض الباطل) ⁽⁴³⁶⁾
خردمند آن است که باطل را ترک کند.
10. تشخیص ضرر کمتر: (لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر- ولکن العاقل من یعرف خیر شرین) م ⁽⁴³⁷⁾ آن کسی که خوبی را از بدی تشخیص دهد عاقل نیست؛ عاقل کسی است که در میان دو شر موردی را که کمتر ضرر دارد انتخاب کند.

11. شکرگزاری در برابر حلال و صبر از حرام: امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(یا هشام ان العاقل الذی لا یشغل الحلال شکره ولا یغلب الحرام صبره) ⁽⁴³⁸⁾

ای هشام! خردمند کسی است که حلال از شکرش باز ندارد و حرام بر

صبرش چیره نشود.

نشانه عقل کامل

1. خوش اخلاق بودن: قال ابو عبدالله عليه السلام: (اكمل الناس عقلاً احسنهم خلقاً)⁽⁴³⁹⁾ کامل ترین مردم از حیث خرد کسی است که اخلاق او نیکوتر باشد.
2. فروتنی
3. یقین نیکو.
4. سکوت: امام عليه السلام می فرماید: (كمال العقل في ثلاث التواضع لله وحسن اليقين والصمت الآمن خير) نشانه های کمال عقل سه چیز است: فروتنی برای خداوند، یقین نیکوداشتن و سکوت کردن، مگر در مورد کار خوب
5. نیکویی در عمل: در حدیث اربعمائه آمده است: (من كمل عقله حسن عمله)⁽⁴⁴⁰⁾ هر کس عقل او کامل شود عمل او نیکو می شود.
6. نقصان شهوت: (اذا كمل العقل نقصت الشهوة)⁽⁴⁴¹⁾ هرگاه عقل کامل گردد، شهوت ناقص و کوتاه می شود.

عادل ترین مردم کیست؟

1. کسی که مطیع تر در برابر خداوند باشد: (اعقل الناس اطوعهم لله) ⁽⁴⁴²⁾
2. نزدیک ترین افراد به خداوند: (اعقل الناس اقربهم من الله) ⁽⁴⁴³⁾
3. دوری از هر پستی: (اعقل الناس ابعدهم من كلّ دنيّة) ⁽⁴⁴⁴⁾
4. پیروی از خردمندان: (اعقل الناس من اطاع العقلاء) ⁽⁴⁴⁵⁾

آثار عقل

1. سلامتی: (اصل العقل الفكر و ثمرته السلامة)⁽⁴⁴⁶⁾ ریشه خرد فکر است و ثمره آن سلامتی است.
2. کم سخن گفتن: (اذا تم العقل نقص الكلام)⁽⁴⁴⁷⁾ هرگاه عقل کامل شود سخن انسان کم می گردد.
3. رسیدن به خیرات: (بالعقل تنال الخیرات)⁽⁴⁴⁸⁾ به وسیله عقل انسان به خوبی ها دست می یابد.
4. صبر و استقامت: (ثمره العقل الاستقامة)⁽⁴⁴⁹⁾ ثمره و نتیجه عقل استقامت در برابر حوادث است.
5. همنشینی با خوبان: (ثمره العقل مصاحبة الاخیار)⁽⁴⁵⁰⁾ ثمره خرد، همنشینی با خوبان است.
6. مدارا کردن با مردم: (ثمره العقل مداراة لناس)⁽⁴⁵¹⁾ نتیجه عقل مدارا نمودن با مردم است.

معیار حسابرسی بر اساس عقل

1. امام باقر علیه السلام می فرماید: (انما يداق الله العباد في الحساب يوم القيمة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا)⁽⁴⁵²⁾ همانا خداوند بندگان را در قیامت حسابرسی می کند به اندازه خردی که به آن ها در دنیا داده است.
2. (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله فانما يجازي بعقله)⁽⁴⁵³⁾ هرگاه خوبی مردمی به شما رسید بنگرید در نیکویی خرد او چون کیفر و پاداش بر طبق عقل می باشد.
3. عن ابي عبدالله عليه السلام: (قلت له جعلت فداك ان لي جارا كثيرا الصلاة كثير الصدقه كثير الحج فقال يا اسحاق كيف عقله قلت له جعلت فداك ليس له عقل فقال لا يرتفع بذلك منه)⁽⁴⁵⁴⁾ شخصی به امام صادق عليه السلام عرض کرد: فدایت شوم من همسایه ای دارم که زیاد نماز می خواند و بسیار صدقه می دهد و بسیار حج انجام می دهد. امام فرمود: عقل او چگونه است؟ گفتم: عقل ندارد. امام فرمودند: پس به سبب این، اعمال او بالا نمی رود و پذیرفته نمی شود.

صفات انسان عاقل

امام کاظم علیه السلام در صفات خردمند و عاقل می فرماید: (یا هشام کان امیر المؤمنین يقول ما عبد الله بشئ افضل من العقل و ما تم عقل امرء حتى يكون فيه خصال شتى الكفر و الشر منه ماء موان و الرشدة و الخير منه ماء مولان و فضل ماله مبذول و فضل قوته مكفوف و نصيبه من الدنيا القوت، لا يشبع من العلم طول دهره و الدل احب اليه من الله مع العزم مع غيره و التواضع احب اليه من الشرف يستكثر قليل المعروف و يستقل كثير المعروف من نفسه و يرى الناس كلهم خيرا منه و انه شرهم في نفسه و هو تمام الامر)⁽⁴⁵⁵⁾

ای هشام! امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: خداوند با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقل او کامل نشده است. باید مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند، زیادی مالش را ببخشند و زیادی گفتارش را نگهدارد، بهره او از دنیا به مقدار قوتش باشد. تا زنده است از دانش سیر نشود، ذلت در پیشگاه خدا را از عزت در برابر غیر خدا و تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را اندک شمارد، همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر داند و این تمام مطلب است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 10 صفت و خصلت را برای عاقل بیان می فرماید: (ان يحلم عمنّ جهل عليه و يتجاوز عمنّ ظلمه و يتواضع لمن هو دونه و يسابق فوقه في طلب البر و اذا اراد ان يتكلم تدبر فان كان خيرا تكلم فغنم و ان كان شرا سكت فسلم و اذا عرضت له فتنة استعصم بالله و امسك لسانه و اذا راعى فضيلة انتهز بها لا يفارقه الحياء و لا يبدوا منه الحرص فتلك عشر- خصال يعرف بها العاقل)⁽⁴⁵⁶⁾

1. بردباری نسبت به کسی که نادانی ورزیده است.
2. گذشت نسبت به کسی که به او ستم کرده است.
3. تواضع نسبت به افراد پایین تر.
4. سبقت گرفتن از افراد بالاتر در طلب نیکی.
5. هرگاه بخواهد تکلم کند تدبّر و عاقبت اندیشی کند، اگر سخن او خیر است تکلم کند که بهره برده است و اگر سخن او شر است، سکوت ورزد تا سالم ماند.
6. هرگاه فتنه و بلایی به او رسد به خداوند پناه ببرد.
7. دست و زبان خود را کنترل کند.
8. هرگاه فضیلت را مشاهده کرد به طرف آن برود.
9. از حیا جدا نشود.
10. حرص از او ظاهر نشود. این ده صفت است که به سبب آن عاقل شناخته می شود.

وظایف انسان عاقل

1. شناخت نسبت به زمان 2. شائن خویش را یافتن 3. حفظ زبان
امام صادق علیه السلام می فرماید: **(على العاقل ان يكون عارفا بزمانه مقبلاً على شائه حافظاً لسانه)** ⁽⁴⁵⁷⁾ بر خردمند است این که نسبت به زمان، شناخت داشته باشد، شائن و منزلت خویش را بفهمد و زبان خود را کنترل کند.

عوامل پرورش عقل

1. علم و دانش.
2. تجربه: (العقل غریزه تزیید بالعمل والتجارب)⁽⁴⁵⁸⁾ عقل و خرد یک نوع غریزه است که به واسطه علم و تجربه افزون می شود.
3. ترحم نسبت به نادان: (من اوکد اسباب العقل رحمة للجاهل)⁽⁴⁵⁹⁾ از عوامل مؤثر و مؤکد در فزونی عقل، رحمت و ترحم نسبت به نادان است.
4. تعلیم و یاد دادن: (اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم)⁽⁴⁶⁰⁾ از عواملی که کمک می کند به پرورش عقل تعلیم و یاد دادن است.

عوامل نقصان عقل

1. هوا پرستی و شهوت: (ذهاب العقل بين الهوى و الشهوة)⁽⁴⁶¹⁾ آنچه مایه از بین رفتن عقل می شود پیروی از هوس و شهوت است.
2. کبر ورزیدن: امام باقر علیه السلام می فرماید: (ما دخل قلب امرء شیء من الکبر الانقص من عقله)⁽⁴⁶²⁾ داخل نمی شود مقداری از کبر در قلب آدمی مگر این که از عقل او کاسته می شود.
3. عجب داشتن: (اعجاب المرء بنفسه دلیل علی ضعف عقله)⁽⁴⁶³⁾ عجب ورزیدن و خوش بین بودن به خویشتن، دلیلی است بر ضعف و کوتاهی عقل.

میزان شناخت عقل

در احادیث اسلامی معیارهای مختلفی برای شناخت عقل و میزان خرد افراد ذکر شده است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

1. کیفیت رفتار و عمل: (کیفیّة الفعل تدل علی کمیّة العقل)⁽⁴⁶⁴⁾
2. راءى و نظریه: (راءى الرجل میزان عقله)⁽⁴⁶⁵⁾ راءى و نظر هر انسانی معیار سنجش خرد اوست.
3. اظهار سخن: (عند بدیة المقال تختبر عقول الرجال)⁽⁴⁶⁶⁾ به هنگام سخن گفتن، اندیشه های افراد شناخته می شود.
4. فرستاده و نماینده.
5. نوشتار.
6. هدیه.

(ثلاثة تدلّ علی عقول اربابها الرسول والكتاب والهدیه)⁽⁴⁶⁷⁾ سه چیز از خرد و عقل انسان حکایت می کند. 1. فرستاده و نماینده. 2. نوشتار 3. هدیه.

7. انکار حرف ناصحیح: امام صادق علیه السلام می فرماید: (إذا اردت ان تختبر عقل الرجل فی مجلس واحد فحدّثه فی خلال حدیثك بما لا یكون فان انكره فهو عاقل و ان صدّقه فهو احمق)⁽⁴⁶⁸⁾ هرگاه خواستی امتحان کنی خرد و عقل شخصی را در یک مجلس؛ در اثناء سخن گفتن یک حرف ناصحیح و نشدنی را بگوئید، اگر مستمع منکر شد خردمند است و اگر تصدیق کرد احمق است.

در پایان این بحث مناسب است با لشکریان عقل و جهل که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است آشنا شویم. امام کاظم علیه السلام برای هشام بن حکم حدود هفتاد

لشگر از عقل و جهل بیان می دارد که در بعضی کتاب ها بیش از هفتاد نقل شده
لکن تکراری است. قال الکاظم علیه السلام لهشام:.. (یا هشام اعرف العقل وجنده
والجهل وجنده تکن من المهتدين) ای هشام! خرد و لشگرش را بشناس و نادانی
و لشگرش را بشناس تا از ره یافته ها باشی...

جنود عقل و جهل

ایمان کفر
تصدیق تکذیب
اخلاص دورویی
امیدواری نومیدی
عدالت جور
خشنودی ناخشنودی
سپاسگزاری ناسپاسی
بی طمعی طمع
توکل حرص
راءفت - قسوت
دانایی نادانی
پارسایی پرده دری
زهد رغبت
نرمش تندخویی
ترس دلیری
فروتنی بزرگ منشی
آرامش شتاب
بردباری نابخردی
خموشی یاوه سرایی
پذیرش جویی گردن فرازی

تسلیم تجبر
گذشت کینه توزی
دل نرمی سخت دلی
یقین شک
شکیبایی بی تاب
چشم پوشی انتقام
بی نیازی گدایی
اندیشه کردن بی فکری
حفظ فراموشی
پیوست بریدن
قناعت شکم پرستی
مواسات دریغ کردن
دوستی دشمنی
وفا غدر
فرمانبرداری نافرمانی
کوچکی سربلندی
سلامت بلا
فهم کودنی
معرفت انکار
مدارا درشتی
پاکی باطن نیرنگ
رازداری فاش کردن

نیکوکاری ناسپاسی
حقیقت ریا
نیکویی زشتی
پنهان کاری افشا
انصاف ستم
خودداری حسودی
پاکیزگی پلیدی
شرم بی شرمی
میانه روی اسراف
آسایش رنج
مدارا درشتی
عافیت بلاء
اعتدال فزون طلبی
دانش هوس
وقار سبکی
سعادت شقاوت
توبه اصرار بر گناه
محافظت سهل انگاری
دعا - استنکاف
نشاط کسالت
شادی اندوه
الفت جدایی

سخاوت بخل

خشوع خودبینی

حفظ گفتار سخن چینی

آمرزش خواهی فریفتگی

زیرکی حماقت

(یا هشام لا تجمع هذه الخصال الا لنبی او وصی او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان
واما ساير ذلك من المؤمنين فان احدهم لا يخلو من ان يكون فيه بعض هذه
الجنود من اجناد العقل حتى يستكمل العقل و يتخلص من جنود الجهل، فعند ذلك
يكون في الدرجة العليا مع الانبياء والاوصياء عليهم السلام وفقنا الله وایاکم
لطاغته) ⁽⁴⁶⁹⁾ ای هشام! همه این خصلت ها فراهم نشوند مگر برای پیغمبر یا
وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند، دلش را با ایمان آزموده است و اما مؤمنان
دیگر هیچکدام از این صفات بیرون نیستند که برخی از جنود عقل را دارند، تا
عقل آنان کامل شود و از جنود جهل رها شوند و در این هنگام در بلندترین
پایه همراه پیغمبران و اوصیا باشند. خداوند ما و شما را برای اطاعت خود
توفیق دهد.

روش های تربیت عقلانی

اولین روش: تفکر و اندیشیدن

یکی از عوامل پرورش عقل و تربیت خرد فکر نمودن و اندیشیدن در آیات و نعمت های بزرگ الهی است قرآن به دو طریق مردم را دعوت و تشویق به تفکر و اندیشیدن نموده است:

1. گاهی به صورت مستقیم، امر به تفکر نموده است.

2. گاهی مسایل برهانی و استدلالی را بیان کرده که محتاج به تفکر و است.

اما طریق اول را که امر به تفکر نموده است در این آیات ملاحظه می کنیم: **(قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فردی ثم تتفکروا)** ⁽⁴⁷⁰⁾ بگو تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن این که دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید سپس فکر خود را به کار گیرید و اندیشه نمایید جالب این است در اینجا قرآن می فرماید **(تتفکروا)** (بیاندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح (حذف متعلق دلیل بر عموم است) یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی و مادی. در مسایل مهم زندگی و در مسایل کوچک زندگی و در همه آیات و نشانه های الهی فکر کنید ولی از همه بهتر، اندیشه برای پیدا کردن این چهار سؤال است: از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستیم؟

گاهی می فرماید: ما آیات خود را برای شما بیان کردیم، شاید فکر خود را به کار اندازید. **(کذلک یبین الله لکم الايات لعلکم تتفکرون)** ⁽⁴⁷¹⁾ گاهی می فرماید: چرا فکر خود را به کار نمی اندازید؟ **(افلا تتفکرون)** ⁽⁴⁷²⁾ گاهی سرزنش می نماید که چرا انسان ها فکر نمی کنند؟ **(اولم یتفکروا)** ⁽⁴⁷³⁾ آیا این ها فکر نکردند؟ از این تعبیرات مختلف می فهمیم که قرآن اهمیت فوق العاده ای

برای تفکر و اندیشیدن که وسیله ای است برای تربیت عقلانی قایل شده است و این تفکر انواع مختلف دارد از حیث متعلق، مانند تفکر در آسمان و زمین و خلقت انسان و مانند آن که بدان اشاره می شود.

1. تفکر در خلقت آسمان ها و زمین

قرآن در آیات متعدد می فرماید: در آفرینش آسمان ها و زمین، نشانه ها و آیاتی از ذات پروردگار است برای افرادی که اندیشه خود را به کار بیاندازند. (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجري فی البحر بما ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحی به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخرین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون) ⁽⁴⁷⁴⁾ در آفرینش آسمان و زمین و گردش شب و روز و حرکت کشتی ها در دریا به سود مردم و بارانی که خداوند از آسمان فرو می فرستد و زمین های مرده را زنده می کند و انواع جنبندگان را در روی زمین پخش کرده است و چرخش بادهای و ابرهایی که در میان زمین و آسمان به کار گماشته شده اند در این امور نشانه هایی برای خردمندان است.

نشانه هایی که خداوند متعال، در این آیه شریفه برای خداشناسی مطرح نموده از باب نمونه است نه این که آیات الهی منحصر به این ها باشد، زیرا آیات حق و آثار قدرت او بیش از این است که بتوان شمارش کرد. (و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد) از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید: (ما راءیت شیئا الا و راءیت الله قبله و بعده و معه) ⁽⁴⁷⁵⁾ هیچ چیز را ندیدم مگر این که پیش از آن و بعد از آن و همراه آن خدا را مشاهده کردم. تنها رشد عقلی و فکری لازم است که انسان در هر چیز آیات حق را مشاهده کند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

سعدی گوید:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
عقل حیران شود از خوشه زرّین عنب
فهم عاجز شود از حبّه یاقوت انار
پاک و بی عیب خدایی که به تدبیر عزیز
ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

(ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لا ولی الالباب
الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و
الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار) ⁽⁴⁷⁶⁾ همانا در
آفرینش آسمان ها و زمین و از پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان
نشانه هایی وجود دارد، آنان که خدا را در همه حالت ها ایستاده و نشسته و
خفته یاد می کنند و درباره آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و می گویند:
پروردگارا! این جهان را بیهوده نیافریدی، تو پاک و منزّهی، پس ما را از عذاب
دوزخ در امان دار.

راستی این همه سفارش برای چیست؟ مگر آگاهی و اطلاع از نظام آفرینش
آسمان ها و زمین برای بشر چه سودی دارد؟

پاسخ این که اسلام بر اندیشه و خرد استوار است و بنای عقیدتی دین مبین
اسلام چنان است که هر چه انسان بر حقایق طبیعی، آگاهی یابد ایمانی آگاهانه
تر و قلبی راسخ تر خواهد یافت.

عطاء بن ابی ریحاح می گوید: روزی نزد عایشه رفتم واز او پرسیدم: شگفت انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام دیدی چه بود؟

گفت: کار پیامبر همه اش شگفت انگیز بود ولی از همه عجیب تر این که: شبی از شب ها که پیامبر در منزل من بود، به استراحت پرداخت، هنوز آرام نگرفته بود که از جا برخاست و لباس پوشید و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آنقدر در حال نماز و در جذبه خاصّ الهی اشک ریخت که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود. هنگامی که (بلال) او را به نماز صبح فرا خواند، پیامبر را گریان دید. عرض کرد: چرا چنین گریانید شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود: (افلا اکون لله عبدا شکورا) آیا نباید بنده شکر گذار خدا باشم؟ چرا نگریم؟ خداوند در شبی که گذشت آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرد؛ سپس شروع به خواندن آیه فوق و آیات چهارگانه بعد از آن نمود و در پایان فرمود: **(ویل لمن قرئها ولم یتفکر فیها)**

وای به حال آن کس که آن ها را بخواند و در آن ها نیاندیشد در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز دستور داده شده که هر کس برای نماز شب بر می خیزد این آیات را تلاوت کند و در روایتی از حضرت علی علیه السلام نقل شده که پیامبر خدا هرگاه برای نماز شب بر می خواست نخست مسواک می کرد و سپس نظری به آسمان می افکند و این آیات را می خواند ⁽⁴⁷⁷⁾.

فرید وجدی در دائرة المعارف خود از قول (نیوتن) دانشمند معروف غربی چنین نقل می کند که می گوید:

در باره آفریدگار جهان و خداوند، هرگز شک نکنید زیرا معقول نیست ضرورت و علت و معلول فاقد شعور، به تنهایی رهبر وجود باشد، چون

ضرورت کور و یکسان در هر مکان و در هر زمان متصور نیست که این همه کاینات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد بلکه همه این امور حتماً باید از یک مبداء دارای علم و حکمت و اراده سرچشمه گیرد.

2. تفکر در آفرینش انسان

قرآن به مسأله آفرینش انسان، بسیار عنایت دارد و از مسلمانان می‌خواهد که پیرامون چگونگی پیدایش انسان و مراحل رشد و تکامل جسمی وی بررسی و مطالعه کنند زیرا دقت و تفکر در خلقت پیچیده جسم انسان و برتر از آن روح آدمی، در تربیت و پرورش نیروی عقلانی انسان نقش مؤثری دارد. (هوالذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخاً ومنکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلأ مسمی و لعلکم تعقلون) ⁽⁴⁷⁸⁾ او کسی است که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده) سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت می‌رسید، بعد از آن پیر می‌شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند به پایان عمر خود می‌رسید و شاید تعقل کنید.

قرآن در بعضی آیات می‌فرماید: انسان به دقت بنگرد و نظر کند که از چه چیز خلق شده است و این نظر کردن در پرورش و تربیت عقل و خرد او مؤثر است (فلینظر الانسان مم خلق، خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب) ⁽⁴⁷⁹⁾ انسان باید درباره آغاز پیدایش خود بیاندیشد، او از آب جهنده ای که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون می‌آید خلق شده است. به راستی تفکر در خلقت موجودات جهان - خصوصاً انسان - باعث پرورش خرد و هدایت انسان به راه راست می‌شود چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به

گمراهان می فرماید: (ولو فكروا في عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا الى الطريق) ⁽⁴⁸⁰⁾ اگر در بزرگی قدرت الهی فکر می کردند به راه راست باز گشتند.

3. تفکر در عالم گیاهان

قرآن کریم برای تربیت عقلانی و پرورش نیروی خرد انسان نه تنها مسلمانان را به شناخت و تفکر در ویژگی های جسمی و روحی انسان فرا می خواند بلکه آنان را به تحقیق پیرامون گیاهان و جانوران نیز تشویق می کند و از آنان می خواهد که با بررسی در مورد این پدیده های طبیعی حقانیت معارف الهی را باور کنند و از روی آگاهی ایمان بیاورند.

(فلينظر الانسان الى طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فيها حبا و عنباً و قصباً و زيتونا و نخلاً و حدائق غلبا و فاكهة و اّباً متاعاً لكم و لانعامكم) ⁽⁴⁸¹⁾ انسان باید خوراک خود را به چشم خرد بنگرد که ما آب باران را فرو ریختیم، پس خاک زمین را شکافتیم و از دل زمین گیاهان را رویاندیم درختان انگور، میوه پر بار، درختان زیتون و خرما، باغ های پر درخت، میوه های گوناگون و چراگاه ها را در اختیار شما و چهارپایانتان قرار دادیم.

4. تفکر در زندگی زنبور عسل

(واوحى ربك الى النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا و من الشجر و مما يعرشون ثم كلّ من كلّ الثمرات فاسلّكي سبل ربك ذللاً يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون) پروردگار تو به زنبور الهام کرد که در کوه ها و درختان و داربست هایی که مردم می سازند منزل برگزین، سپس از میوه های شیرین تغذیه کن، و راه هایی که پروردگارت برای تو تعیین کرده است پیما. از درون دل این زنبورها شربت گوارا و رنگارنگی بیرون می آید که در آن برای مردمان شفاست، همانا در این امر برای انسان های اندیشمند نشانی از قدرت خداست.

در این جا این سؤال پیش می آید: با این که الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل نیست و در همه حیوانات وجود دارد چرا تنها این تعبیر آمده است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: امروز که زندگی زنبوران عسل دقیقا از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته، و ثابت شده است که این حشره شگفت انگیز آن چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدن انسان و زندگی او پیشی گرفته است لذا قرآن به طرز اعجاز آمیزی با کلمه (وحی) به این موضوع اشاره نموده است؛ تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و چهارپایان و مانند آن ها مقایسه کرد لذا قرآن کریم فقط زندگی و خانه ساختن او را و چگونه از ثمرات استفاده کردن را که در نتیجه این برنامه منظم عمل عسل که در آن شفا قرار داده شده مورد عنایت و ذکر قرار داده است و بعد بیان می کند جریان زنبور عسل را ذکر کردیم تا نشانه روشنی از عظمت و قدرت خداوند باشد برای آن هایی که تفکر و اندیشه می کنند (ان فی ذلك لایة لقوم یتفکرون)

5. تفکر در تاریخ گذشتگان

یکی از عوامل بیداری انسان و رشد و پرورش خرد بشر تفکر و اندیشه در تاریخ زندگی امت های گذشته است. قرآن کریم به پیامبر گوید: (فاقص القصص لعلهم یتفکرون) ⁽⁴⁸²⁾ این داستان ها را برای آن ها بازگو کن شاید درباره آن بیاندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند. آگاهی از سرانجام کار ملت ها به انسان می فهماند که چه روشی پسندیده است و چه روشی ناپسند. کدام یک از ملت ها و امتهای در اثر پیمودن راه حق و عدل، به نیک بختی و سعادت رسیدند و کدام یک از آنان به علت گناه و معصیت در ورطه هلاکت و نابودی قرار گرفتند و از آن جا که آگاهی از تاریخ گذشتگان تاءثیر فراوانی در پرورش

خرد و عقل انسان دارد قرآن فقط به بیان رویدادهای مهم در امت های گذشته اکتفا نکرده بلکه انسان ها را فرا می خواند که در زمین گردش کنند و عاقبت تبهکاران و ستمگران را مشاهده کنند.

(لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب) ⁽⁴⁸³⁾ در سرگذشت های آن ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است (الم تر كيف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد) ⁽⁴⁸⁴⁾ آیا ندیدی پروردگارت با عاد آن شهر پر قدرت چه کرد؟ (الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل) ⁽⁴⁸⁵⁾ آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشكر ابرهه) چه کرد؟ (افلح يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمر الله عليهم و للكاافرين امثالها) ⁽⁴⁸⁶⁾ آیا در زمین، سیر نکردند تا ببینند عاقبت کار کسانی که قبل از آن ها بودند به کجا رسید؟ خداوند آن ها را هلاک کرد و برای کافران، امثال این مجازات ها خواهد بود.

قرآن کریم جریان قوم حضرت نوح و صالح و موسی و دیگر انبیاء را مطرح می کند و می فرماید: اگر این ها هلاک شدند به خاطر گناهانشان بود و این هلاکت و نابودی اقوام گذشته برای نسل بعدی درس عبرت خواهد بود چه این که می فرماید: سران کفر و ستم را اگر از بین بردیم چون گناه فراوان کردند (فاهلكناهم بذنوبهم) ⁽⁴⁸⁷⁾ یا این که به پیامبر می فرماید: به اقوام خود بگو: اگر تو را تکذیب کنند خداوند آن ها را عذاب و نابود می کند، چون خداوند کسانی را از قبل بر اثر ستم و ظلم و تکذیب نابود کرده است و شما یک دهم آنان به حساب نمی آید (و كذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتيناهم فكذبوا رسلنا فكيف كان نكير) ⁽⁴⁸⁸⁾

حضرت علی عليه السلام در موعظه به فرزندش امام مجتبی عليه السلام می فرماید: پسر من درست است که من به اندازه همه کسانی که قبل از من می زیسته اند عمر نکرده ام اما در کردار آن ها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثارشان به

سیر و سیاحت پرداختم تا آن جا که همانند یکی از آن ها شدم بلکه گویی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آن ها از اول جهان تا امروز بوده ام. من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم و سود و زیانش را دانستم و از میان تمام آن ها قسمت های مهم و برگزیده را برایت خلاصه نمودم.

(ای بنی ائی و ان لم اکن عمرّت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کائی بما انتهی الی من امورهم قد عُمّرت مع او لهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخیله) (489)

و نیز می فرماید: (السعید من وعظ بغیره) سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد. (490)

آری؛ تفکر و اندیشیدن در نظام هستی و خلقت آسمان ها و زمین و انسان و سایر موجودات باعث پرورش خرد و تربیت نیروی عقلانی انسان می گردد و در نتیجه باعث سیر و سلوک انسان به مقاصد عالی می گردد و سعادت ابدی را برای انسان تضمین می کند و عاقبت انسان به نیکی تمام می شود. چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید: (من کثرت فکرته حسنت عاقبته) (491)

آثار دیگری نیز در روایات برای فکر نمودن ذکر شده است مثلاً:

1. تفکر سرچشمه عمل نیک است. قال علی علیه السلام: (ان التفکر یدعوا الی البر والعمل به) (492)

2. فکر باعث پرورش خرد است و انسان را به سعادت و کمال هدایت می کند: (الفکر یرهدی الی الرشاد) (493).

3. فکر نمودن موجب بصیرت و بینایی می شود: (افکر تستبصر) (494)

4. تفکر موجب ایمنی از لغزش هاست: (دوام الفكر والحذر يؤمن الزلل و

ینجی من الغیر)⁽⁴⁹⁵⁾

امام خمینی قدس سره در بیان تفکر و فضیلت آن می فرماید: یکی از درجات تفکر اندیشیدن در لطایف صنعت و اتقان و دقایق خلقت است به قدری که در طاقت بشر است و نتیجه آن علم به مبدء کامل و صانع حکیم است... بالجمله تفکر در لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نافع و از فضایل اعمال قلبیه و افضل از جمیع عبادات است زیرا که نتیجه آن اشرف نتایج است.⁽⁴⁹⁶⁾

طریق دوّم: تفکر از راه استدلال

قرآن علاوه بر دعوت به تفکر به طور مستقیم از طریق امر به اندیشیدن در نظام پهناور هستی و موجودات جهان حقایقی را در قرآن بیان نموده که پی بردن به آن محتاج به تفکر و اندیشیدن است و آن عبارت است از طرح استدلال و اقامه برهان بر واقعیاتی از قبیل برهان بر یگانگی خداوند و ضرورت قیامت و مانند آن و شدیداً طرفدار برهان و استدلال می باشد و در رد کفار و مشرکین که به غیر خدا توجه می کردند، می فرماید: **(هاتوا برهانکم)** این تعبیر در چهار مورد در قرآن آمده است: بقره، 111؛ انبیاء، 124؛ نحل، 64 و قصص، 75.

این منطق برهان طلبی حکایت از محتوای غنی و قوی قرآن کریم می کند چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا و بی توجه باشد حال برای اثبات این مطلب نمونه هایی از استدلال قرآن را ذکر می کنیم.

1. استدلال بر یگانگی خداوند از طریق نظم جهان

قرآن می فرماید **(لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا)** ⁽⁴⁹⁷⁾. اگر در آسمان و زمین خدایانی جز (الله) بود فاسد می شدند و جهان بر هم می ریخت. این دلیل و برهانی که برای توحید و یگانگی خداوند آمده، در عین سادگی و روشنی یکی از براهین دقیق فلسفی است. و دانشمندان از آن به عنوان (برهان تمناع) یاد می کنند. خلاصه این برهان را این چنین می توان بیان کرد:

ما بدون شک نظام واحدی را در جهان حکم فرما می بینیم. نظامی که در همه جهان هماهنگ است قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است، برنامه هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است. این هماهنگی قوانین و

نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبداء واحدی سرچشمه گرفته است چرا که اگر مبداءها متعدد بودند و اراده های مختلف داشتند این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن به فساد تعبیر می کند در عالم به وضوح دیده می شد ما اگر کمی اهل تحقیق باشیم از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته است یا چند نفر؟

کتابی که تاءلیف یک نفر است هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات جمله بندی ها تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، طرز ورود و خروج در بحث ها و خلاصه تمام قسمت هایش یک پارچه و هماهنگ است چرا که زاییده یک فکر و تراوش یک قلم است اما اگر دو یا چند نفر، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک، هر کدام تاءلیف بخشی از آن را بر عهده گیرد باز در اعماق عبارات و الفاظ و طرز بحث ها، آثار این دو گانگی و چند گانگی نمایان است. دلیل آن هم روشن است زیرا دو نفر هر قدر هم فکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند. اگر همه چیز آنها یکی بود یک نفر می شدند بنابراین به طور قطع باید تفاوت هایی داشته باشند.

حال هر قدر این کتاب، بزرگ تر و مفصل تر باشد و در موضوعات متنوع تری بحث کند زودتر این ناهماهنگی احساس می شود. کتاب بزرگ عالم آفرینش - که عظمتش به قدری است که با تمام وجودمان در لابلای عبارات آن گم می شویم - نیز مشمول همین قانون است به راستی که ما هر چه این کتاب بزرگ هستی را ورق بزنیم در همه جای آن آثار یک نظم عالی و انسجام و هماهنگی قابل توصیف در میان کلمات و صفحات و سطورش نمایان است.⁽⁴⁹⁸⁾

هر قدر انسان در نظام هستی دقت و مطالعه کند جز نظم دقیق که حاکی از ذات یگانه هستی است چیزی نمی بیند لذا قرآن کریم می فرماید: (ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر- کترین

ينقلب اليك البصر خاسئا وهو حسير⁽⁴⁹⁹⁾ در آفرینش جهان هستی به وسیله خداوند رحمان، هیچ تضاد و عیبی نمی بینی. بار دیگر نگاه کن آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟ بار دیگر به عالم هستی نگاه کن سر انجام چشمانت در (جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان است.

حضرت علی عليه السلام می فرماید: (واعلم يا بني انه لو كان لربك شريك لاتتك رسله ولراءيت آثار ملكه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته) پسر من! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی⁽⁵⁰⁰⁾.

2. استدلال بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

قرآن می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده خداوند است و دعوت او به اسلام حقیقت دارد که از سه راه استدلال بر حقانیت رسالت می نماید. نخست اینکه قرآن کریم بیّنه و دلیل روشنی است در دست او. دوم کتب آسمانی پیشین که نشانه های او را دقیقا بیان کردند و پیروان این کتب در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خوبی می شناختند.

سوم پیروان فداکار و مؤمنان مخلص که بیانگر صدق دعوت و گفتار او می باشند؛ زیرا یکی از نشانه های حقانیت یک مکتب، اخلاص و فداکاری و عقل و درایت و ایمان پیروان آن مکتب است چرا که هر مکتبی را از پیروانش می توان شناخت.

(افمن کان علی بیّنه من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئك يؤمنون به)⁽⁵⁰¹⁾ آیا آن کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود آن حق طلبان و حق جوینان به او ایمان می آورند.

در این که منظور از شاهد کیست؟ بعضی از مفسران گفتند: جبرئیل است و لکن بسیاری از مفسران آن را به حضرت علی علیه السلام تفسیر کردند که روایاتی بر این معنا دلالت می کند از جمله: از حضرت سؤال می کنند درباره شما کدام آیه قرآن نازل شده به همین آیه استدلال می فرماید و می فرماید: پیامبر بینة الهی داشت و شاهد من بودم ⁽⁵⁰²⁾ و آیه سوره رعد این معنا را تاءیید می کند (و یقول الذین کفروا لست مرسلأ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب) ⁽⁵⁰³⁾ کافران گویند: تو پیامبر نیستی بگو: همین اندازه بس که خداوند میان من و شما شاهد و گواه است و همچنین کسی که نزد او علم کتاب است در روایات بسیاری از فریقین شیعه و سنی چنین می خوانیم که منظور از (من عنده علم الکتاب) حضرت علی علیه السلام است.

4. استدلال بر معاد

قرآن کریم برای اثبات قیامت استدلال های مختلفی نموده از طریق استدلال به آفرینش نخستین و تکیه به قدرت و حکمت و عدالت پروردگار که اینک بعضی از آیات را ذکر می کنیم:

1. آفرینش نخستین: (و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یمحیها الذی انشاءها اول مرة و هو بکل خلق علیم) ⁽⁵⁰⁴⁾ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟ بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی آگاه است در غالب تفاسیر نقل شده است که مردی از مشرکان قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد صلی الله علیه و آله و سلم برمی خیزم و سخن او را درباره معاد ابطال می کنم آن را برداشت و نزد پیامبر آمد و گفت: چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را از نو زنده کند؟ این آیات در پاسخ او نازل شد.

2. قدرت خداوند: (اولم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض لم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شیء قدیر)⁽⁵⁰⁵⁾ آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده و از آفرینش آن ها ناتوان شده قادر است بر اینکه مردگان را زنده کند آری او بر هر چیزی توانا است.

3. احیای زمین مرده: (والله الذی ارسل الریح فتثیر سحابا فسقناه الی بدمیت فاحینا به الارض بعد موتها کذلک النشور)⁽⁵⁰⁶⁾ خداوند آن کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده ای می رانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم رستاخیز نیز همین گونه است.

5. استدلال به اعجاز قرآن

قرآن کریم برای اثبات این که این کتاب آسمانی معجزه جاویدان پیامبر گرامی اسلام از ناحیه خداوند متعال است استدلال می کند به این که اولاً اگر از ناحیه غیر خدا بود هر آینه اختلاف و تناقض گویی در آن مشاهده می شد اکنون که در آن اختلاف و تناقض نیست پس مردم باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است.

(افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً)⁽⁵⁰⁷⁾ آیا در باره قرآن نمی اندیشید که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می یافتند؟ اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته های یک نفر نویسنده یکسان نیست، بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد، حوادثی که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیدتی همه جانبه را پی ریزی کند. او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یک نواخت کند و عطف به سابق تحویل دهد قادر

نیست. اما قرآن که در مدت 23 سال بر طبق احتیاجات مردم در شرایط مختلف نازل شده هیچگونه اختلافی بین مطالب او دیده نمی شود.

ثانیا در آیات مختلف دعوت به تحدی نموده و مبارز طلبیده است و این نوع استدلال شاهی بر این معناست که قرآن از ناحیه خداوند متعال است نه ساخته و پرداخته فکر بشر (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القرآن لایاءتوا بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا) (508)

بگو: اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند نمی توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند و پشتیبان یکدیگر باشند. آیات تحدی نیز در سوره بقره آیه 23 و هود آیه 13 و 14 و یونس در آیه 38 آمده است.

6. استدلال بر ضرورت جهاد و دفاع

قرآن کریم برای اثبات لزوم تشریع جهاد و دفاع استدلال می کند به این که اگر دفاع خداوند از مظلومین نباشد و به آن ها اذن جهاد و پیکار را با ستمگران ندهد، هر آینه مراکز مذهبی ویران می گردد و دیگر مردم نمی توانند عبادت خدا کنند. در بعضی آیات می فرماید: اگر دفاع نباشد، هر آینه زمین را فساد و تباهی می گیرد. روشن است که این دو مسأله در طول هم هستند، یعنی اگر مراکز مذهبی و مساجد و کلیساها و صومعه ها نابود شد و امور دینی و معارف حق در آن بیان نشد، در این صورت زمین را فساد و معصیت فرا می گیرد. در سوره حج می فرماید: (ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا) (509) اگر خداوند بعضی از آن ها را به وسیله بعضی دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد.

و در سوره بقره می فرماید: (ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين) ⁽⁵¹⁰⁾ و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، زمین را فساد می گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

7. استدلال بر عدم مجازات ستمگران در دنیا

(ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى) ⁽⁵¹¹⁾ اگر خداوند مردم را به خاطر ستمشان (در دنیا) مجازات کند جنبه ای را بر روی زمین باقی نخواهد گذارد ولی مجازات آن ها را تا زمان معین به تاءخیر می اندازد.

روشن است که اگر بنا بر مجازات فوری باشد دامن همه را خواهد گرفت، لکن معصومین علیهم السلام مستثنی هستند چون آن ها قطعا ظالم نیستند، البته آیه شریفه یک حکم نوعی را بیان می کند نه کلی.

دوّمین روش: فراگیری علم و دانش

یکی از روش های مؤثر در جنبه تربیت عقلانی و از عوامل مهم در پرورش نیروی خرد و اندیشه را قرآن کریم لزوم فراگیری علم و کسب دانش می داند.

لذا قرآن می فرماید: اگر کسی عالم بود و از دانش بهره مند بود می تواند نشانه های حق را بفهمد و تعقل کند (و تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها

الا العالمون) ⁽⁵¹²⁾

اسلام با ارزش ترین افراد را کسانی می داند که از بهره علمی بیشتری برخوردار هستند رسول اکرم ﷺ می فرماید: (اکثر الناس قيمة اکثرهم علما و اقل الناس قيمة اقلهم علما) ⁽⁵¹³⁾ ارزشمندترین مردم کسانی اند که علم بیشتری دارند و کم ارزش ترین آنان کسانی هستند که علم و دانش کمتری دارند.

تأثیر علم در تربیت عقلانی

حضرت علی علیه السلام می فرماید: **(مؤید العقل العلم)** ⁽⁵¹⁴⁾ علم باعث تاءبید و تحکیم عقل می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: **(کثرة النظر فی العلم یفتح العقل)** ⁽⁵¹⁵⁾

مطالعه و دقت زیاد در مسایل علمی اندیشه انسان را به کار می اندازد. حضرت علی علیه السلام از علم به عنوان چراغ و روشن کننده خرد تعبیر نموده است: **(العلم مصباح العقل)** ⁽⁵¹⁶⁾ و نیز می فرماید: **(العلم منیر العقل)** ⁽⁵¹⁷⁾ عقل استعدادی است که به وسیله علم و تجربه ها زیاد می گردد.

در قرآن هدف آفرینش جهان، علم و دانش معرفی شده که بر اساس علم انسان، نیروی عقلانی او زیاد می گردد که در نتیجه معرفت انسان به خداوند بیشتر و عبودیت بشر زیاده تر می گردد **(الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهنّ یتنزل الامر بینهنّ لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر)** ⁽⁵¹⁸⁾ خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را؛ فرمان او در میان آن ها پیوسته نازل می شود تا بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست.

فضیلت علم در قرآن

1. اهمیت علم: قرآن تا آن جا به تحصیل علم و دانش اهمیت قایل شده که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلامی را بیاموزند. (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) ⁽⁵¹⁹⁾ شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی جهاد) کوچ کنند چرا از هر گروهی طایفه ای از آنان کوچ نمی کنند و (طایفه ای بماند) تا در دین (و احکام و معارف اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را انداز نمایند تا از (مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.
2. هدف از بعثت انبیا تعلیم دانش و تربیت: قرآن می فرماید: (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) ⁽⁵²⁰⁾ رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.
3. تقرّب به خداوند متناسب با درجات علم: قرآن می فرماید: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) ⁽⁵²¹⁾ خداوند متعال کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می بخشد اگر برای مؤمن درجه است، برای مؤمن عالم درجات خواهد بود. منظور از بالا بردن درجات قطعا بالا بردن مکانی نیست بلکه بالا بردن از نظر مقام قرب پروردگار است.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید از آیه استفاده می شود که مؤمنان دو گروه هستند: مؤمنان عالم، مؤمنان غیرعالم و مؤمنان عالم برتر و بالاتر هستند سپس به آیه (هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون) استدلال می نمایند.

4. نام راسخان در علم کنار نام خدا: (وما یعلم تاعو یله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امّنا به) ⁽⁵²²⁾ حقایق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند. در عظمت علم واقعی و علمای حقیقی همین بس که نام آنان در ردیف نام مقدس خداوند آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است.

5. علم شرط زمامداری: (ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً و زاده بسطة فی العلم و الجسم) ⁽⁵²³⁾ خداوند طالوت را به عنوان زمامدار برای شما برگزیده و علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشیده است.

6. علم شرط مدیریت: (اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علم) ⁽⁵²⁴⁾ حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که پیشنهاد مقام مهمی در حکومت مصر به او داده شد، گفت: مرا به سرپرستی خزائن بگمارید و دو دلیل برای این مدیریت ذکر کرد: امانتداری و علم و آگاه بودن.

7. فراگیری علم مفید: (هل اتبعک علی ان تعلّم منّا علّمت به رشد) ⁽⁵²⁵⁾ موسی علیه السلام به خضر علیه السلام گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟

8. طلب فزونی در علم: (و قل ربّ زدنی علماً) ⁽⁵²⁶⁾ بگو پروردگارا! علم و دانش مرا زیاد کن.

9. دانشمندان در ردیف ملائکه: (شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط) ⁽⁵²⁷⁾ در این آیه شریفه دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته اند و این خود، امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می کند و نیز از

آیه استفاده می شود امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ ترین حقیقت است معترفند.⁽⁵²⁸⁾

10. ویژگی های دانشمندان الهی:

الف (ایمان و عقل: (الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یدّکر الاّ اولوالالباب)⁽⁵²⁹⁾ راسخان در علم می گویند: به همه آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان اندیشه متذکر نمی شوند.

ب (خشیت از خدا: (انما یخشی الله من عباده العلماء)⁽⁵³⁰⁾ همانا بندگان دانشمند از خداوند خشیت دارند.

ج (سجده و گریه: (ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا يتلى علیهم یخرون للاذقان سجدا)⁽⁵³¹⁾ آن ها که پیش از این، علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که این آیات بر آنها خوانده می شود، به خاک می افتند و سجده می کنند. (ویخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا)⁽⁵³²⁾ آن ها (بی اختیار) به زمین می افتند و سجده می کنند و اشک می ریزند و هر زمان خشوعشان بیشتر می شود.

د (درک اسرار هستی: (ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین)⁽⁵³³⁾ و از آیات او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ های شماس؛ در این، نشانه هایی است برای عالمان.

11. خداوند معلّم حقیقی: (الرحمن علّم القرآن) هر چند معلّمان بکوشند و استادان تلقین کنند همه این ها اسباب هستند و آموزنده حقیقی خداوند است.

الف (حضرت آدم ﷺ را علم اسامی آموخت: (وعلّم الاسماء کلّها)⁽⁵³⁴⁾

ب (حضرت داوود ﷺ را زره سازی آموخت: (علمناه صنعة لبوس لكم)⁽⁵³⁵⁾

- ج) حضرت عیسیٰ علیه السلام را حکمت آموخت: (یعلمه الكتاب والحكمة) (536)
- د) حضرت خضر را علم و معرفت آموخت: (وعلمناه من لدنا علما) (537)
- ه) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را اسرار نظام جهان آموخت: (علّمك ما لم تكن تعلم) (538)
- و) عالمیان را بیان بیاموخت: (خلق الانسان علمه البيان) (539)

علم وسیله است نه هدف

در قرآن، علم هدف شمرده نشده است بلکه وسیله ای است برای رشد و هدایت و رسیدن به مقصد. در مورد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و خضر قرآن چنین بیان می کند: **(قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رِشْدًا)** ⁽⁵⁴⁰⁾ آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح من است به من بیاموزی؟ از تعبیر رشد چنین استفاده می شود که علم هدف نیست بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می باشد. چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت.

فضیلت علم در احادیث

1. فضیلت و برتری علم: قال علی ع (لا كنز انفع من العلم) ⁽⁵⁴¹⁾ هیچ گنجی سودمند تر از علم نیست. قال رسول الله ص (سارعوا في طلب العلم فالحديث من صادق خير من الدنيا وما عليها من ذهب وفضة) ⁽⁵⁴²⁾ در طلب علم شتاب کنید خبری از یک راستگو (شنیدن) بهتر است از دنیا و آنچه طلا و نقره در آن است.

2. طلب علم و جهاد در راه خدا: قال علی ع (الشاخص في طلب العلم كالمجاهد في سبيل الله ان طلب العلم فريضة على كل مسلم وكم من مؤمن يخرج من منزله في طلب العلم فلا يرجع الا مغفورا) ⁽⁵⁴³⁾ آن که برای تحصیل علم بیرون رود، همانند مجاهد در راه خداست. همانا تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است و چه بسا مؤمنی که از خانه خود برای تحصیل دانش خارج شود به خانه بر نمی گردد جز آن که آمرزیده شده باشد.

3. زندگی در پرتو کسب علم: قال علی ع (اكتسبوا العلم يكسبكم الحياة) ⁽⁵⁴⁴⁾ علم و دانش تحصیل کنید که در پرتو آن حیات را به دست آورید. قال رسول الله ص (طالب العلم بين الجهال كالحی بين الاموات) ⁽⁵⁴⁵⁾ طلب کننده دانش در میان نادانان، مانند زنده در بین مردگان است.

4. عبادت خداوند در پرتو علم: قال علی ع (تعلموا العلم فان تعلمه حسنة... بالعلم يطاع الله ويُعبد بالعلم يعرف الله ويوحّد بالعلم توصل الراحام وبه يعرف الحلال والحرام) ⁽⁵⁴⁶⁾ دانش بیاموزید که آموزش آن حسنه است... به وسیله علم، خداوند اطاعت و عبادت می شود و با علم خداوند شناخته می شود

و به وسیله علم صله ارحام انجام می شود و حلال و حرام الهی شناخته می گردد.

5. برتری علم بر عبادت: قال رسول الله ﷺ: (فضل العلم احب الى من فضل العبادة) ⁽⁵⁴⁷⁾ فضیلت دانش محبوب تر است نزد من از فضیلت عبادت. قال رسول الله ﷺ: (قليل العلم خير من كثير العبادة) ⁽⁵⁴⁸⁾ علم اندک برتر از عبادت فراوان است.

6. زکات علم: قال الصادق عليه السلام: (ان لكل شئ زكاة وزكاة العلم ان يعلمه اهله) ⁽⁵⁴⁹⁾ هر چیزی زکاتی دارد و زکات علم، تعلیم به کسانی است که اهلیت آن را دارند.

7. پاداش آموزش علم: قال رسول الله ﷺ: (من تعلم لله و علم لله دُعي في ملكوت السموات عظيما) ⁽⁵⁵⁰⁾ هر که تحصیل علم برای خدا کند و آن را برای خدا به دیگران بیاموزد در ملکوت آسمان ها بزرگ خوانده می شود.

8. فراگیری علوم مهم: قال علي عليه السلام: (العمر اقصر من ان تعلم كل ما يحسن بك علمه فتعلم الا هم فالاهم) ⁽⁵⁵¹⁾ عمر، کوتاه تر از آن است که همه چیز را خوب بدانی، پس هر دانشی را که مهم و مهم تر باشد فراگیر.

9. حیات علم در پرتو مذاکره: (عن ابي عبد الله رحم الله عبدا حيي العلم قال قلت و ما احياؤه قال ان يذكر به اهل الدين و اهل الورع) ⁽⁵⁵²⁾ خدا رحمت کند بنده ای را که علم را زنده کند راوی گفت: عرض کردم: زنده کردن علم چیست؟ فرمود، با دینداران و اهل ورع مذاکره کردن.

10. استغفار برای طالب علم: قال الصادق عليه السلام: (طالب العلم يستغفر له كل شئ حتى الحيتان في البحر) ⁽⁵⁵³⁾ برای طالب علم همه موجودات طلب مغفرت می کنند حتی ماهیان دریا.

11. تواضع معلم و شاگرد: قال علی عليه السلام: (تواضعوا لمن تعلّمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم) ⁽⁵⁵⁴⁾ فروتنی کنید برای کسی که به او علم می آموزید و فروتنی کنید نسبت به کسی که از او علم یاد می گیرید.
12. ویژگی های عالم: قال لقمان لابنه وهو يعظه للعالم ثلاث علامات العلم بالله و بما يحبّ وبما يكره. ⁽⁵⁵⁵⁾ لقمان در موعظه به فرزندش می گوید: برای دانشمند سه نشانه هست: شناخت خدا و شناخت آنچه مورد محبت و کراهت خداست.
13. منزلت عالم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (فضل العالم على غيره كفضل النبي على أمته) ⁽⁵⁵⁶⁾ برتری دانشمند بر دیگران مانند برتری پیامبر بر امت است. قال علی عليه السلام: (العالم أمين الله في الارض) ⁽⁵⁵⁷⁾ دانشمند امین خدا در زمین است.
14. غرور به علم: قال علی عليه السلام: (من ادّعى من العلم غايته فقد اظهر من جهله نهايته) ⁽⁵⁵⁸⁾ هر کس ادعا کند به نهایت علم دست یافته نهایت نادانی خود را ابراز داشته است. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (من قال انا عالم فهو جاهل) ⁽⁵⁵⁹⁾ هر کس ادعا کند که او دانشمند است در حقیقت نادان است.
15. تکریم عالم: قال علی عليه السلام: (من وقّر عالما فقد وقّر ربّه) ⁽⁵⁶⁰⁾ هر کس عالمی را تکریم و احترام کند خداوند را تکریم و احترام کرده است. (اذا راءيت عالما فكن له خادما) هر گاه عالمی را دیدی برای او خدمتگزار باش.
16. آفت تحصیل علم برای غیر خدا: قال علی عليه السلام: (من تعلّم العلم رياء و سمعة يريد به الدنيا نزع الله برکته و ضيق عليه معيشته و وكله الله الى نفسه و من وكله الله الى نفسه فقد هلك) ⁽⁵⁶¹⁾ هر کس علمی را به عنوان ریا و سمعه بیاموزد و اراده بهره دنیوی نماید خداوند برکت را از او می برد و زندگی او سخت می شود و خداوند او را به خودش رها می کند که در نتیجه هلاک می گردد.

17. وظیفه متعلم: قال علی عليه السلام: (علی المتعلم ان یداءب نفسه فی طلب العلم ولا یمل من تعلمه ولا یتکثر ما علم) ⁽⁵⁶²⁾ وظیفه متعلم و دانش آموز آن است که خود را به طلب علم و فراگیری آن عادت دهد و از تحصیل علم خسته نشود و علم خود را زیاد نشمرد.

18. وظیفه عالم: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (ینبغی للعالم ان یکون قلیل الضحک کثیر البکاء و لا یماری و لا یجادل...) ⁽⁵⁶³⁾ سزاوار است که عالم کم بخندد زیاد گریه کند و مجادله نکند.

19. خطر عمل بدون علم: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح) ⁽⁵⁶⁴⁾

هر کس بدون دانش عمل کند فسادش بیش از اصلاح او خواهد بود.

20. خطر علم بدون عمل: قال علی عليه السلام: (من تعلم العلم ولم یعمل بما فیه حشره الله یوم القیمة اعمی) ⁽⁵⁶⁵⁾ هر کس علم را فرا گیرد و به آن عمل نکند، روز قیامت خداوند او را کور محسور خواهد کرد.

رفع محدودیت در طلب علم

در ضرورت فراگیری علم و لزوم کسب دانش، همین بس که اسلام خصوصیتی برای آن قایل شده که برای هیچ موضوعی قایل نشده و آن این که محدودیت از چهار جهت برداشته شده و همه انسان های مسلمان را به تحصیل و فراگیری دانش دعوت نموده است.

1. طایفه و نژاد: پیامبر اکرم ﷺ: (طلب العلم فريضة على كل مسلم) ⁽⁵⁶⁶⁾
طلب علم و دانش بر هر مسلمان لازم است.

2. مکان: پیامبر گرامی اسلام می فرماید: طلب علم و دانش کنید گرچه مسافت های دوری را بپیماید. (اطلبوا العلم ولو بالصين) ⁽⁵⁶⁷⁾ طلب کنید علم را گرچه به چین مسافرت کنید.

3. زمان: امام صادق علیه السلام می فرماید: (طلب العلم فريضة على كل حال) ⁽⁵⁶⁸⁾
طلب علم واجب است در هر حالی و در هر زمانی.

4. معلم: حضرت علی علیه السلام می فرماید: (الحكمة ضالة كل مؤمن فخذوها ولو من افواه المنافقين) ⁽⁵⁶⁹⁾ حکمت گمشده هر مؤمن است، آن را فراگیرید گرچه از منافقین باشد، بنابر تحقیقی که صورت گرفته جمله (اطلب العلم من المهد الى اللحد) در جوامع روایی دیده نشد فقط در نهج الفصاحه، ص 64 آمده است.

سوّمین روش تربیت عقلانی: آزاد اندیشی و پرهیز از تقلید
یکی از عوامل بسیار مؤثر در تربیت عقلانی مسأله آزاداندیشی و پرهیز از تقلید و تبعیت از نیاکان است. و قرآن کریم پیروی جاهلانه از نیاکان را مردود می داند چرا که باعث رکود عقل و خرد انسانی است. (قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آباءنا اولو كان ابائهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون) ⁽⁵⁷⁰⁾ مشرکان گویند: ما

پیرو کیش پدران خود هستیم (و به آیین خدایی نمی گرویم) آیا آنان باید تابع پدران خود باشند اگر چه آنان از خرد بی بهره بوده اند؟

در جای دیگر می فرماید: (و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه اباؤنا اولوكان آبائهم لا يعلمون شيئا و لا يهتدون) ⁽⁵⁷¹⁾ هرگاه به آن ها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید می گویند: آنچه را از پدران خود یافته ایم مارا بس است آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟ نظیر همین معنا در سوره زخرف آیه 23 و سوره لقمان آیه 21 آمده است.

موضوع تقلید از نیاکان، در زمان جاهلیت به شدت رایج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مسأله افتخار به نیاکان و احترام بی قید و شرط و تا سر حد پرستش در برابر افکار و عقاید آنان جزء رسوم دیرینه آن ها بود متأسفانه امروز هم این مسأله در جوامع بشری و ملل مختلف انسانی وجود دارد و این عمل در واقع یک نوع بت پرستی و منطق جاهلی است که باید با آن مبارزه شود.

تشویق قرآن به آزاد اندیشی

بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می کنند چرا که می ترسند منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد اما قرآن کریم در این قسمت بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیقند. نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند و نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند. قرآن کریم انسان ها را به آزاد اندیشی تشویق می نماید و می فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهِمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) ⁽⁵⁷²⁾ بندگان مرا بشارت بده کسانی که سخنان را شنونده و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند آن ها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن ها خردمندانند.

در این آیه شریفه بندگان خدا و خردمندان را این طور توصیف می کند که آن ها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرا می دهند وبا نیروی عقل و خرد بهترین آن ها را بر می گزینند، هیچ تعصبی در آن ها نیست و هیچ گونه محدودیتی در اندیشه آنان وجود ندارد و آن ها جویای حقت و تشنه حقیقت. هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می کنند.

چهارمین روش: ایجاد زمینه سالم تربیتی

یکی از روش های مفید در تربیت عقلانی و نیروی اندیشه افراد، ایجاد زمینه سالم تربیتی است. دین اسلام به این موضوع عنایت خاصی دارد و برای ایجاد زمینه سالم تربیتی از نظر خرد و اندیشه و جلوگیری از ضایعاتی که ممکن است

از طریق وراثت و همسرگزینی اتفاق افتد، رعایت برخی از امور را لازم می‌شمارد و در این زمینه دستورات تربیتی خاصی دارد که عبارتند از:

1. هنگام ازدواج باید به خصوصیات شخصی و نحوه تربیت همسر توجه گردد زیرا کودکان تحت تأثیر آن خصوصیات قرار می‌گیرند.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: **(يا ايها الناس اياكم و خضراء الدمن قيل يا رسوالله و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء في منبت السوء)** یعنی از ازدواج با فردی که مانند سبزه ای در جای کثیفی رشد یافته اجتناب کنید. گفتند: منظور از خضراء دمن چیست؟ فرمودند: مقصود زن زیبایی است که در خانواده ای فرومایه رشد یافته است. در ازدواج باید به انتقال ویژگی های پدر و مادر به فرزندان توجه نمود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: **(تخيروا لنطفكم فان العرق دساس)** ⁽⁵⁷³⁾ در انتخاب همسر دقت کنید زیرا ویژگی های پدر و مادر از طریق توارث منتقل می‌شود.

2. اسلام برای جلوگیری از ضایعات احتمالی که در اثر وراثت پیش می‌آید تأکید می‌کند که برخی از ازدواج ها صورت نپذیرد. اسلام افراد را از ازدواج با انسان احمق که از نظر هوشی عقب مانده است برحذر می‌دارد. امام صادق علیه السلام از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: **(اياكم وتزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضياع)** ⁽⁵⁷⁴⁾ یعنی با زن احمق ازدواج نکنید زیرا همنشینی با او بلا و مصیبت است و فرزند حاصل از این ازدواج باعث تباهی است.

3. از نظر اسلام با کسی که مرتکب شرب خمر می‌شود نباید ازدواج کرد. امام صادق علیه السلام از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: **(من زوج كريمته شارب الخمر فقد قطع رحمها)** ⁽⁵⁷⁵⁾ یعنی کسی که دختر خود را به شرابخوار بدهد رحم او را قطع کرده است شاید مراد از قطع رحم او این باشد که با این ازدواج سبب

نازایی او شده است و یا مراد این است که او را از یک پیوند درست و ازدواج محکم و استوار محروم ساخته است.

4. اسلام تاءکید فراوان دارد که همسری را انتخاب کنید که دارای تعهد دینی و مذهبی باشد گرچه از نظر امکانات مالی و از جهت حسن ظاهر محروم است چون کسی که به خاطر مال و جمال حاضر به ازدواج گردد به هدفش نمی رسد. پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: (من تزوج امرأة لما لها و كله الله اليه و من تزوجها لجمالها راءى فيها ما يكره و من تزوجها لدينها جمع الله له ذلك) ⁽⁵⁷⁶⁾ کسی که ازدواج کند به خاطر ثروت زن، خداوند او را وا می گذارد و هر کس ازدواج کند به خاطر جمال می بیند در زن چیزی را که باعث ملالت و کراهت او شود و هر کس به خاطر دین زن ازواج کند خداوند امور دیگر را برای او فراهم می سازد.

پنجمین روش: تمثیل و تشبیه معقول به محسوس
قرآن یکی از روش های مؤثر در تربیت عقلانی را مساءله تمثیل می داند و لذا در بسیاری از آیات برای پرورش خرد و اندیشه انسان ها مثل ذکر شده است.

مثل بیان یک موضوع است به صورت دیگری، به نوعی که بین آن دو شباهت وجود داشته باشد و با ذکر آن، موضوع اول روشن گردد ⁽⁵⁷⁷⁾ مثل آنچه را که پوشیده و نامعلوم است آشکار و معلوم می کند و ماهیت امور را روشن می سازد ⁽⁵⁷⁸⁾ مثل زدن پرده های ابهام را کنار می زند و معقولات را همچون محسوسات جلو چشم آدمی ترسیم می نماید.

قرآن کریم از مثل برای بیان حقایق و روشن نمودن مفاهیم استفاده نموده تا انسان ها را هدایت و تربیت کند و عقل ها را از آمیختگی به محسوسات و

متخیلات به درک معقولات و حقایق برساند. لذا مثال را وسیله ای برای تفکر و تذکر می داند و می فرماید: (ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلمهم یتذکرون) ⁽⁵⁷⁹⁾ یعنی ما در این قرآن از هر چیزی برای مردم مثلی زده ایم، شاید متذکر شوند (تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون) یعنی ما این مثل ها را برای مردم می آوریم، شاید بیاندیشند.

نقش مؤثر مثال

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکار ناپذیری است. لذا در هیچ علمی از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن آن بی نیاز نخواهیم بود. گاهی یک مثال بجا که با مقصود ما هماهنگ است، مطلب را از آسمان به زمین می آورد و برای همه قابل فهم می سازد. بنابراین می توان گفت: مثال در مباحث علمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی و غیر آن نقش های مؤثر زیر را دارد.

1. مثال مسایل را حسّی می کند.
2. مثال راه را نزدیک می کند.
3. مسایل را همگانی می سازد.
4. ذکر مثل، درجه اطمینان به مسایل را بالا می برد.

تمثیل در قرآن

در قرآن تمثیل های فراوانی ذکر شده است از جمله: تمثیل انفاق در راه خدا به دانه پر برکت.⁽⁵⁸⁰⁾ تمثیل زندگانی دنیا به بازی و سرگرمی⁽⁵⁸¹⁾ تمثیل اعمال کافران به خاکستر در برابر باد.⁽⁵⁸²⁾ تمثیل حق و باطل به آب زلال و کف روی آب⁽⁵⁸³⁾ تمثیل عالم بی عمل به حیوان⁽⁵⁸⁴⁾ تمثیل افراد بی ایمان به چهارپایان⁽⁵⁸⁵⁾ تشبیه منافقان به چوبهای خشک⁽⁵⁸⁶⁾ در اینجا به سه نمونه از آن اشاره می کنیم:

1. تمثیل روشن برای بیان ضعفها

قرآن می فرماید: (یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لایستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب ما قد روا الله حق قدره ان الله لقوی عزیز)⁽⁵⁸⁷⁾ ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند، و هرگاه چیزی از آن ها برباید نمی توانند آن را باز پس بگیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان) آن ها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

2. تمثیل گویایی برای غیبت کردن

قرآن کریم برای این که مردم را از غیبت کردن برحذر دارد و قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم سازد آن را در ضمن یک مثال گویا بیان می کند و می فرماید آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (ایحب احدکم ان یاءکل لحم اخیه میتا) به یقین همه شما از این امر کراهت

دارید (فکر هتموه) تعبیر به (مرده) به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد و آنان همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

3. مثال جالب برای مقام والای مجاهدان

خداوند برای مقام و منزلت مجاهدان در راهش، مثالی جالب ذکر می کند، به این صورت که خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده، می گوید: خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری می کند و در برابر این متاع، به آنها بهشت می دهد (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) و چون در هر معامله ای در حقیقت پنج رکن اساسی وجود دارد که عبارتند از: خریدار، فروشنده، متاع، قیمت و سند معامله خداوند در این آیه به تمام ارکان آن اشاره نموده، خود را (خریدار) و مؤمنان را (فروشنده) و جان ها و اموال را (متاع) و بهشت را (ثمن و قیمت) برای این معامله قرار داده و به دنبال آن به (اسناد) معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است اشاره کرده، می فرماید: این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی (تورات، انجیل، قرآن) آمده است. (وعدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن) (588)

تمثیل در روایات

1. مَثَلُ مُؤْمِنٍ: قَالَ الْكَاضِمُ عَالِيَةَ: (المؤمن كمثل كفتي الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه) ⁽⁵⁸⁹⁾ مؤمن همانند دو کفه ترازوست، هر اندازه در ایمانش فزونی باشد در گرفتاریش فزونی است. قال رسول الله ﷺ: (مثل المؤمن كمثل الارض منافعهم منها و اذا هم عليها) ⁽⁵⁹⁰⁾ مثل مؤمن همانند زمین است، منافع و سودهای مردم از آن است و آزار و اذیت مردم بر آن.

3. مثل مؤمنان در محبت: قال رسول الله ﷺ: (مثل المؤمنين في توادهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى) ⁽⁵⁹¹⁾ مثل مؤمنین در دوستی و رحمت و عطوفت و ورزیدن به یکدیگر، همانند یک پیکر است هنگامی که عضوی از آن به درد آید سایر اعضا گرفتاری بیداری و تب پیدا می کنند.

3. مثل اهل بیت پیامبر ﷺ: قال رسول الله ﷺ: (مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق) مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و هر که تخلف ورزد غرق گردد. ⁽⁵⁹²⁾

4. مثل عالم بی عمل: قال رسول الله ﷺ: (مثل من يعلم الناس الخير و ينسى نفسه كمثل المصباح الذي يضيئ للناس و يحرق نفسه) ⁽⁵⁹³⁾ مثل کسی که به مردم خیر و خوبی بیاموزد و خود را فراموش کند، همانند چراغ است که برای مردم نور و روشنایی بخشد و خود بسوزد.

5. مثل همنشین صالح: قال رسول الله ﷺ: (مثل الجليس الصالح مثل العطار ان لم يعطك من عطر اصابك من ريحه) ⁽⁵⁹⁴⁾ مثل همنشین شایسته چون عطر فروش است اگر از عطرش به تو نبخشد، از بوی عطرش بهره مند شوی.

6. مثل دانشمندان: قال رسول الله ﷺ: (ان مثل العلماء في الارض كمثل النجوم في السماء يهتدى بها في ظلمات البر والبحر) ⁽⁵⁹⁵⁾ همانا مثل دانشمندان در زمین، مانند ستارگان آسمان است که در تاریکی ها خشکی و دریا به وسیله آن ها هدایت حاصل می شود.

7. مثل برادر دینی: (مثل الاخوين مثل اليدين تغسل احدهما الاخرى) ⁽⁵⁹⁶⁾

دو برادر (دینی) همچون دو دست باشند که یکی دیگری را بشوید.

8. مثل حریص به دنیا: قال الباقر عليه السلام: (مثل الحريص على الدنيا مثل دودة القز كلما ازدادت من القز على نفسها لقا كان ابعد لها من الخروج حتى تموت غما) ⁽⁵⁹⁷⁾
مثل حریص بر دنیا همانند کرم ابریشم است که هر اندازه بر اطراف خود تار بتند او را از بیرون آمدن باز دارد تا از روی اندوه بسیار بمیرد.

9. مثل نمازهای پنج گانه: قال رسول الله ﷺ: (مثل الصلوات الخمس كمثل نهر جار عذب على باب احدكم يغسل فيه كل يوم خمس مرات فما يبقى ذلك من الدنس) ⁽⁵⁹⁸⁾ مثل نمازهای پنجگانه همچون نهري است که آب گوارای آن بر جلو در خانه یکی از شما جاری باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن بشوید و هیچ آلودگی از وی به جای نماند.

10. مثل تعلیم علم در کودکی: قال رسول الله ﷺ: (مثل الذي يتعلم في صغره كالنقش في الحجر و مثل الذي يتعلم في كبره كالذي يكتب على الماء) ⁽⁵⁹⁹⁾
مثل کسی که در کودکی علم فرا گیرد، چون نقش بر روی سنگ باشد و کسی که در بزرگی دانش آموزد همچون نوشتن بر آب باشد.

ششمین روش: مشورت با خردمندان

یکی از روش های تربیت عقلانی مسأله مشورت کردن با افراد صاحب خرد و اندیشه است. چون یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسایل مختلف تنها از یک یا چند بعد می نگرد و ابعاد دیگر بر او مجهول می ماند اما هنگامی که مسایل در شورا مطرح گردد و عقل ها و تجربه ها و دیدگاه های مختلف به کمک هم بشتابند، مسایل کاملاً پخته و کم عیب و نقص می گردد و از لغزش دورتر است.

اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام می دهند کمتر گرفتار اشتباه می شوند؛ به عکس افرادی که گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی نیاز از افکار دیگران می دانند هر چند از نظر فکری فوق العاده باشند غالباً گرفتار خطاها و اشتباهات خطرناک و دردناکی می شوند.

یکی دیگر از فواید مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن ها را با خود درک خواهد کرد.

قرآن کریم برای این موضوع اهمیت خاصی قایل شده تا آن جا که آن را یک برنامه مستمر مؤمنان می شمرد نه یک کار زودگذر و موقت. می فرماید کارهای آنها در میانشان به صورت شورایی است (وامرهم شوری بینهم) ⁽⁶⁰⁰⁾

و جالب این که خود پیامبر با این که عقل کل به شمار می رود خداوند به او خطاب می کند: (وشاورهم فی الامر) ⁽⁶⁰¹⁾ در کارها با مسلمانان مشورت کن گرچه کلمه (الامر) در آیه شریفه مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می شود ولی مسلم این است که پیامبر هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد بلکه در آن ها صرفاً تابع وحی بود. بنابراین، مورد مشورت تنها در طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر، پیامبر

در قانون گزاری هیچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می خواست و به رأی و نظر آن ها احترام قایل می شد و گاهی نظر آن ها را مقدم می داشت و ترجیح می داد با این که مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد که نمونه مشورت پیامبر را در جنگ احد ملاحظه می کنیم.

پیامبر اکرم قبل از مبارزه با دشمنان خود همه اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این مسأله جلسه ای تشکیل داد و موضوع دفاع را آشکارا با آن ها در میان گذاشت؛ سپس در این که در داخل مدینه به پیکار دست زنند و یا از شهر خارج شوند با مسلمانان به مذاکره و مشورت پرداخت و عده ای گفتند: از مدینه خارج نشویم و در کوچه های تنگ شهر با دشمن بجنگیم، زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز به لشکر می توانند کمک کنند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز با این نظریه موافق بود که از مدینه خارج نشوند ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رأی مخالف بودند. سعد بن معاذ و چند نفر از قبیله اوس برخاستند و گفتند: ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت این که در ما طمع کند نداشته است با این که در آن موقع ما مشرک و بت پرست بودیم و هم اکنون تو در میان ما هستی چگونه می توانند در ما طمع کنند؟ نه، حتما باید از شهر خارج شده، با دشمن بجنگیم اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نایل شده است.

این گونه سخنان و حماسه ها طرفداران خروج از مدینه را بیشتر کرد به طوری که طرح عبدالله بن ابی در اقلیت افتاد؛ خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این که به

خروج از مدینه تمایل نداشت، به این مشورت احترام گذاشت و نظریه طرفداران خروج از مدینه را انتخاب کرد.

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی مشاوره شده است:

1. رسول خدا ﷺ می فرماید: **(انه ما من رجل يشاور احدا الا هدى الى الرشـد)** احدی در کارهای خود مشورت نمی کند مگر این که به راه راست و مطلوب هدایت می شود ⁽⁶⁰²⁾.

2. حضرت علی عليه السلام: **(من استبدّ براءيه هلك و من شاور الرجال شاركها في عقولها)** کسی که استبداد به رأی داشته باشد هلاک می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آن ها شریک شده است ⁽⁶⁰³⁾. البته این معنا روشن است که هر کس نمی تواند طرف مشورت قرار گیرد زیرا برخی افراد نقاط ضعفی دارند که مشورت با آن ها نه تنها موجب تربیت عقلانی و نیروی خرد و اندیشه انسان نیست بلکه مایه بدبختی و عقب افتادگی است.

3. حضرت علی عليه السلام: می فرماید: **با سه طایفه مشورت نکن (لا تدخلن في مشورتك بخيلاً يعدل بك عن الفضل ويعدك الفقر)** با افراد بخیل مشورت نکن زیرا تو را از بخشش و کمک به دیگران باز می دارند و از فقر می ترسانند. **(ولاجبانا يضعفك عن الامور)** همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آن ها تو را از انجام کارهای مهم باز می دارند.

(ولا حريصا يزين لك الشرّ بالجور) و با افراد حریص مشورت نکن که آن ها برای جمع آوری ثروت و کسب مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می دهند. ⁽⁶⁰⁴⁾

فصل چهارم: اهداف تربیت

عناوینی در قرآن کریم و روایات مطرح شده که ناظر به اهداف تربیت نفس و تزکیه روح است، البته این اهداف در سطح هم نیستند، برخی مقدمه برای برخی دیگر است و به تعبیر دیگر بعضی اهداف متوسط هستند و بعضی اهداف عالی. مثلاً هدف از عبادت و بندگی تحصیل تقواست (واعبدوا ربکم... لعلکم تتقون)⁽⁶⁰⁵⁾ و هدف از تقوا فلاح و رستگاری است (واتقوا الله لعلکم تفلحون)⁽⁶⁰⁶⁾ چه این که هدف از اقامه نماز یاد خداوند است (اقم الصلوة لذكری)⁽⁶⁰⁷⁾ و هدف از یاد خداوند آرامش قلب و طمأنینه روح است (الا بذکر الله تطمئن القلوب)⁽⁶⁰⁸⁾ و هرگاه انسان به مقام اطمینان نفس دست پیدا کند، به مقام رضای حق و قرب پروردگار نائل می شود. (یا ایته النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضية مرضية)⁽⁶⁰⁹⁾

پرورش روح ایمان و عمل صالح

یکی از اهداف بزرگ تربیت از دیدگاه قرآن کریم آن است که انسان ها دارای روح ایمان و اعتقاد به ماورای طبیعت باشند که سعادت و کمال هر انسان در گرو ایمان محکم و اعتقاد راسخ به امور غیبی است گرچه ایمان و عمل صالح از عوامل مهم و از ارکان مؤثر در تربیت است لیکن مراحل اولیه آن، این چنین است اما مراحل عالیه آن از اهداف مهم تربیت نفس است. قرآن کریم می فرماید: **(یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله)** ⁽⁶¹⁰⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید! ایمان (واقعی) به خدا و پیامبرش بیاورید. در این آیه خداوند به تمام مؤمنانی که ظاهرا اسلام و ایمان به خداوند را پذیرفته اند اما هنوز ایمان در اعمال جان آن ها نفوذ نکرده است می فرماید: از صمیم دل ایمان بیاورند.

معنای ایمان

ایمان به معنای تسلیم تواءم با اطمینان خاطر است. مرحوم طبرسی می‌فرماید: ازهری می‌گوید: علمای اتفاق دارند ایمان به معنای تصدیق است. علامه طباطبایی آن را استقرار اعتقاد در قلب معنا نموده و راغب ایمان را به معنی تصدیق تواءم با اطمینان خاطر گفته است. لکن قرآن کریم ایمان به معنای اعتقاد را تاءید نمی‌کند بلکه بهترین معنای آن همان تسلیم است زیرا می‌بینیم کسانی را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند کافر می‌شمارد (وَجِدُوا بَهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا)⁽⁶¹¹⁾ فرعونیان در باطن و نفس خویش عقیده داشتند که آیات موسی از قبیل عصا و غیره از جانب خداست ولی در ظاهر تسلیم نشدند... یا این که شیطان به خدا عقیده داشت می‌گفت: (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ)⁽⁶¹²⁾ و به انبیا نیز معتقد بود که نمی‌تواند آن‌ها را بفریبد و می‌دانست به بندگان با اخلاص راه ندارد (فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ الْأَعْبَادُ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)⁽⁶¹³⁾ و به قیامت نیز معتقد بود، لذا می‌گفت: تا روز قیامت مهلتم بده (انْظُرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ)⁽⁶¹⁴⁾ با همه این‌ها قرآن درباره اش می‌فرماید: (إِبْرَاهِيمَ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)⁽⁶¹⁵⁾ او امتناع و استکبار کرد و از کافران گردید. بسیاری از اهل کتاب به حضرت رسول اکرم ﷺ عقیده داشتند و می‌دانستند او پیامبر است و حتی او را مانند پسران خود می‌شناختند ولی حق را کتمان می‌کردند و به عقیده خویش تسلیم نبودند (الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)⁽⁶¹⁶⁾ بنابراین، ایمان به معنای اعتقاد تنها نیست بلکه به معنای تسلیم در ظاهر و باطن

است و مؤمن آنست که به حق تسلیم شود،⁽⁶¹⁷⁾ (انما المؤمنون الذين امنوا بالله و
رسوله ثم لم يرتابوا)⁽⁶¹⁸⁾

حقیقت ایمان چیست؟

حضرت علی علیه السلام می فرماید: (ان من حقیقه الایمان ان تؤثرالحق وان ضرك على الباطل وان نفعك) ⁽⁶¹⁹⁾ حقیقت ایمان این است که حق و حقیقت را بپذیری و اختیار کنی اگر چه برای تو ضرر دارد بر باطل، گرچه باطل برای تو سود و منفعت دارد. ⁽⁶²⁰⁾ و نیز می فرماید: (لا یصدق ایمان عبد حتی یکون بما فی یدالله اوثق منه بما فی یده) ⁽⁶²¹⁾ ایمان بنده صادق نیست و حقیقی نیست مگر این که اعتمادش به خداوند بیشتر باشد از آنچه که در اختیار خودش می باشد.

(اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله) ⁽⁶²²⁾ عباس عمومی پیامبر و شبیه هرکدام بر دیگری افتخار می کردند، عباس به آبرسانی خود به زائران خانه خدا مباحات می کرد و شبیه به کلیدداری. حضرت علی علیه السلام فرمود: من با سنّ کم خود به این افتخار می کنم که من با شمشیر جهاد کردم تا شما به خدا و پیامبر آیمان آوردید. آن ها ناراحت شده، نزد پیامبر آمدند و جریان را گفتند. در این هنگام آیه فوق نازل شد.

از این آیه استفاده می شود که ارزش عمل به زنده بودن آن و داشتن روح ایمان است و اما عمل بی ایمان که همچون لاشه ای بی روح است از نظر دین و در بازار حقیقت، هیچ وزن و ارزشی ندارد. پس مؤمنین نباید ظاهر اعمال را معتبر شمرده، آن را ملاک فضیلت و مایه قرب به خدا بدانند، بلکه باید آن را بعد از نظر داشتن حیات که همان ایمان و خلوص است به حساب بیاورند. ⁽⁶²³⁾

شرایط ایمان واقعی

(فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما) ⁽⁶²⁴⁾ خداوند در آیه فوق سوگند یاد می کند که

مردم ایمان واقعی پیدا نمی کنند مگر اینکه سه شرط را دارا باشند:

الف) به هنگام اختلاف و نزاع، به پیامبر مراجعه کنند نه به طاغوت.

ب) در دل خود هیچ گونه احساس ضیق و دلتنگی از قضاوت پیامبر نکنند.

ج) در برابر قضاوت پیامبر تسلیم محض باشند. ⁽⁶²⁵⁾

ایمان بدون عمل فاقد ارزش

قرآن وقتی پیروان حقیقی تورات را توصیف می کند می فرماید آنان کسانی هستند که از پیامبر ﷺ تبعیت می کنند. (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ) (626)

در این آیه به جای کلمه (يُؤْمِنُونَ) کلمه (يَتَّبِعُونَ) به کار رفته و این بهترین تعبیر است؛ زیرا ایمان به آیات خدای سبحان و ایمان آوردن به انبیا و شرایع ایشان با طاعت و تسلیم در برابر دستورات ایشان است و تعبیر به (يَتَّبِعُونَ) دلالت بر همین معنا می کند و می فهماند که ایمان به معنای اعتقاد تنها فایده ای ندارد، چون هر قدر هم شخص به حقانیت آیات و شرایع الهی اعتقاد داشته باشد با این حال وقتی اطاعت و تسلیم در کارش نباشد، عملاً حق بودن آن آیات را تکذیب کرده است. (627)

اوصاف مؤمنان حقیقی

تعبیر (اولئك هم المؤمنون حقا) که حکایت از ایمان حقیقی افراد می کند در دو مورد در قرآن کریم ذکر شده و تحقق ایمان حقیقی در صورتی است که انسان دارای اوصاف زیر باشد.

1. تکان خوردن دل به هنگام یاد الهی.
2. افزوده شدن ایمان به هنگام تلاوت قرآن.
3. توکل به خداوند.
4. برپا داشتن نماز.
5. انفاق در راه خدا. قابل توجه این که اوصاف سه گانه اول، حالات قلبی و مترتب بر یکدیگر است و دو وصف اخیر مربوط به اعمال ظاهری است. (انما المؤمنون اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون الذين يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا) (628)
6. هجرت در راه خدا.
7. جهاد در راه خداوند.
8. پناه دادن و یاری کردن مسلمانان. (والذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله و الذين اووا و نصروا اولئك هم المؤمنون حقا) (629)

آیا ایمان صرف اعتقاد قلبی است؟

بعضی از علما گویند: ایمان فقط صرف اعتقاد قلبی است و عمل به جوارح و ارکان از شرایط آن است و به دو دلیل استناد جسته اند اول این که: ایمان جایگاه آن قلب و جان آدمی است قرآن کریم می فرماید: (کُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ) ⁽⁶³⁰⁾ (وَلَمَّا دَخَلَ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) ⁽⁶³¹⁾ علاوه بر این که قرآن کریم بعد از ایمان، عمل صالح را بیان می کند و عمل صالح غیر از ایمان است، زیرا اگر یکی باشند لازم می آید عطف شیء بر نفس خود که از نظر ادبی باید بین معطوف و معطوف علیه تغایر باشد نه اتحاد.

اما برخی دیگر از علما معتقدند ایمان اعم از اعتقاد و عمل صالح است. مرحوم علامه مجلسی معتقد است عمل جزء ایمان است و لذا بابی را تحت عنوان (ان العمل جزء ایمان) در جلد 69 بحار الانوار مطرح نموده و روایات مختلفی را ذکر کرده است. از جمله از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند: (الایمان عقد بالقلب لفظ باللسان عمل بالجوارح لا یكون الايمان الا هكذا) مشهور بین علماء آنست که ایمان صرف اعتقاد قلبی است و عمل جزء کمال ایمان است. شاهدش روایاتی است که گوید ایمان کامل نمی گردد مگر به بعضی از امور مانند تفقه در دین و اندازه گیری در زندگی و صبر در مصائب.

تأثیر متقابل ایمان و عمل صالح

قرآن کریم هر جا سخن از ایمان آورده در کنارش عمل صالح را ذکر نموده که 52 مرتبه ایمان و عمل صالح در قرآن همراه با یکدیگر ذکر شده است، به نحوی که گویی دو امر جدا ناپذیر در رشد و تعالی انسان هستند و راستی هم چنین است زیرا ایمان و عمل صالح مکمل یکدیگرند و تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند حتما شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را عمل صالح خواهد کرد، همچون چراغ فروزانی که از درون اتاق نور به بیرون می تابد و چنین است چراغ پر فروغ ایمان که اگر در قلب انسان روشن شود آثارش از چشم و گوش و زبان و دست و پای او آشکار می گردد و اصولاً ایمان همچون ریشه است و عمل صالح میوه آن. وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه است و وجود ریشه سالم سبب پرورش میوه های مفید است،⁽⁶³²⁾ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: **(فبالایمان یستدل علی الصالحات و بالصالحات یستدل علی الایمان)**⁽⁶³³⁾ به وسیله ایمان می توان به اعمال شایسته استدلال نمود و به سبب اعمال صالح می توان بر وجود ایمان نیز استدلال کرد.

آثار ایمان و عمل صالح

1. رسیدن به حیات طیب: (من عمل صالحا من ذکروا نثی و هو مؤمن فلنحییته حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون) ⁽⁶³⁴⁾ هر کس عمل صالحی انجام دهد چه مرد باشد چه زن در حالی که ایمان دارد او را زنده می کنیم به زندگی پاک و پاکیزه ای و پاداش می دهیم او را به بهتر از آنچه عمل می کنند.

2. پوشاندن لغزش ها و اصلاح کارها: (والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و همه حق است و از سوی پروردگار نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارهایشان را اصلاح می کند.

3. مشمول رحمت الهی شدن: (فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته) ⁽⁶³⁵⁾ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آن ها را در رحمت خود وارد می کند

4. محبوبیت در جان مردم: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات، سیجعل لهم الرحمن ودا) ⁽⁶³⁶⁾ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمن محبت آن ها را در دل های مردم می افکند.

5. رستگاری: (قد افلح المؤمنون) به تحقیق اهل ایمان رستگار شده اند در صورتی که آثار عملی در خارج، از آن ها مشاهده شود که قرآن می فرماید (الذینهم فی صلواتهم خاشعون و الذینهم عن اللغو معرضون و الذینهم للزکوة

فاعلون) (637) آنها که در نمازشان خشوع دارند و از لغو و بیهودگی روی گردانند و زکات را انجام می دهند.

6. بهترین بندگان خداوند شدن: (ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية) (638) به تحقیق اهل ایمان و عمل صالح بهترین بندگان خداوند هستند و بهترین مردمان هستند. روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی آمده که آیه (اولئك هم خير البرية) به حضرت علی عليه السلام و شیعیان او تفسیر شده است. ابن عباس می گوید: هنگامی که این آیه شریفه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی عليه السلام فرمود: (هو انت و شيعتك تاءتي انت و شيعتك يوم القيمة راضيين مرضيين و ياتي عدوك غضبانا مقمحين)

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید در حالی که شما از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به جهنم به زور می رود. (639)

7. شکرگزاری خداوند: (فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعیه) (640) هر کس چیزی از اعمال صالح انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نمی گیرد.

درجات ایمان

از نظر قرآن کریم ایمان دارای درجات و مراتبی است لذا به اهل ایمان دستور به ایمان می دهد که مقصود ایمان درجه برتر و بالاتر است. (یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله) ⁽⁶⁴¹⁾

لذا اصحاب پیامبر اکرم از نظر ایمان و اعتقاد در یک درجه نبودند بعضی از آن ها در راه خدا جان می دادند و پیامبر را در جبهه جنگ تنها نمی گذاشتند (انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا مع علی مر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه) ⁽⁶⁴²⁾ اما بعضی از اصحاب پیامبر به خاطر رسیدن به مسایل مادی، پیامبر را در مراسم نماز جمعه تنها گذاشتند. (و اذا راؤا تجارة او لهوا انفصوا الیها و ترکوک قائما) ⁽⁶⁴³⁾ در شأن نزول این آیه می خوانیم: وقتی بعضی از مسلمانان خبر آمدن کاروان تجارتی را شنیدند نماز جمعه را ترک کردند و به سوی کاروان تجارتی رفتند.

قال الصادق علیه السلام: (یا عبدالعزیز ان الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصدر منه مرقاة بعد مرقاة فلا یقولن صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست علی شی حتی ینتهی الی العاشر فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک و اذا رایت من هو اسفل منک بدرجه فارفقه الیک برفق و لا تحملن علیه ما لا یتطیق فتکسر فانه من کسر مؤ منا فعليه جبره) ⁽⁶⁴⁴⁾ امام صادق علیه السلام می فرماید: ای عبدالعزیز! ایمان مانند نردبام است که ده پله دارد و مؤمنان پله ای را بعد از پله دیگر بالا می روند؛ پس کسی که در پله دوم است نباید به آنکه در پله اول است بگوید: تو هیچ ایمان نداری تا برسد به دهمی. (که نباید چنین سخنی به نهمی بگوید) پس آن که را از تو پایین تر است دور نیانداز که بالاتر از تو را دور می اندازد و چون فردی را پایین تر از خود دیدی با ملایمت او را به سوی

خود کشان و چیزی را هم که طاقت ندارد بر او تحمیل مکن که او را بشکنی زیرا هر که مؤمنی را بشکنند بر او لازم است جبرانش کند.

از این روایت به دست می آید که خداوند متعال به هر یک از افراد انسان استعداد و قابلیت مخصوصی عنایت نموده که ممکن نیست از آن مقدار تجاوز کند و به درجه بالاتر که استعدادش را ندارد برسد البته عطای خداوند قابلیت است و خود انسان باید با مجاهدت و کوشش در اکتساب، استعداد خود را به مرحله فعلیت برساند ولی روایت ناظر به کسانی است که در برخورد با دیگران اگر از نظر ایمان از آن ها کمتر هستند آن ها را توبیخ و سرزنش و تحقیر نکنند در واقع این روایت شریف بهترین روش تعلیم و تربیت را به انسان می آموزد.

اولاً می فرماید: اگر تو در پله دوم و دیگری در پله اول از معارف و علوم و اخلاق است ولی استعداد ترقی به پله دوم را دارد او را مایوس و شکسته دل مکن و به او مگو تو قابل نیستی چیزی نخواهی شد. ثانیاً در صدد تعلیم و تربیت او باش ثالثاً از او توقع نداشته باش که در یک روز با چند جمله به درجه تو رسد بلکه با نرمی و ملایمت و آهسته از او دستگیری کن تا بذر استعدادش ترقی کند. رابعاً بدان که اگر دل مؤمنی را شکستی و او را از تحصیل معارف دلسرد کردی بر تو لازم است این شکست را جبران کنی و دوباره به تشویق و ترغیب او پردازی.

امام صادق علیه السلام در بیانی دیگر می فرماید ایمان دارای ده درجه و مرتبه است همانند نردبام که ده پله دارد که از پله ای به پله دیگری ترقی حاصل می شود و بعد می فرماید: مقدار در پله هشتم و ابوذر در پله نهم است و سلمان در پله دهم است که تمام مراحل ایمان را طی کرده است. (ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصدر منه مرقاة بعد مرقاة و کان المقداد فی الثامنة و ابوذر فی التاسعة و سلمان فی العاشرة) (645)

تقوا

یکی از اهداف تربیت نفس آن است که انسان در جمیع اعمال و کردار تقوا پیدا کند، به حدّی که تمام دستورات الهی را انجام دهد و از آنچه خداوند نهی کرده دوری کند، امام صادق علیه السلام می فرماید: **(التقوى ان لا يفقدك الله حيث امرک ولا یراک حيث نهاک)** ⁽⁶⁴⁶⁾ تقوا تنها به یک مورد از موارد زندگی مربوط نیست بلکه در جمیع شئون زندگی باید تقوا بر زندگی انسان حاکم باشد لذا قرآن کریم می فرماید: **(یا ایها الذین آمنوا اتقوالله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون)** ⁽⁶⁴⁷⁾ قرآن کریم در این آیه خطاب به افراد با ایمان از آن ها می خواهد که حق تقوا را پیشه خود سازند، حق تقوا یعنی رعایت آخرین درجه تقوا در تمام ابعادش از تقوای فرهنگی و اخلاقی و سیاسی گرفته تا نظامی و اقتصادی و....

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: حقّ تقوی چیست؟ امام فرمود: حقّ تقوا این است که همواره اطاعت خدا کنی و هیچ گاه گناه نکنی و همواره به یاد خدا باشی و هرگز او را فراموش نکنی و پیوسته شکر او را به جا آوری و هیچ گاه ناسپاسی نکنی. ⁽⁶⁴⁸⁾

تقوا در قرآن

رعایت تقوا در همه ابعاد زندگی

از نظر قرآن کریم موضوع رعایت تقوا از اهمیت ویژه ای برخوردار است، لذا در نوع مسایل زندگی به آن سفارش شده است از جمله:

1. تقوا در جهاد: (ان تمسکم حسنة تسؤ هم وان تصبکم سیئة یفرحوا بها وان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا)⁽⁶⁴⁹⁾ اگر نیکی به شما برسد آن ها ناراحت می شوند و اگر حادثه ناگواری رخ دهد خوشحال می شوند اما اگر در برابر آن ها صبر کنید و تقوا پیشه کنید نقشه های خائنه آن ها در شما تاءثیر نمی کند.

2. تقوا در غذا خوردن: (وکلوا مما رزقکم الله حلالاً طیباً واتقوا الله)⁽⁶⁵⁰⁾ از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا به شما روزی داده بخورید و تقوا پیشه کنید.

3. تقوا در معامله: (یا ایها الذین آمنوا لا تاءکلوا الربا اضعافاً مضاعفةً واتقوا الله لعلکم تفلحون)⁽⁶⁵¹⁾ ای اهل ایمان! (سود پول) را چند برابر نخورید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.

4. تقوا در پیروی از پیامبر: (وما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله)⁽⁶⁵²⁾ آنچه را که پیامبر آورده بگیرید و اجرا کنید و آنچه را که از آن نهی کرده خودداری کنید و تقوا پیشه کنید.

5. تقوا در معاشرت با مردم: (ولا یغتب بعضکم بعضاً ایحبّ احداکم ان یاءکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه واتقوا الله)⁽⁶⁵³⁾ غیبت نکند برخی از شما از

برخی دیگر؛ آیا دوست دارد یکی از شما گوشت برادر مرده خود را بخورد؟
پس کراهت دارید و تقوا پیشه کنید.

6. تقوا در انفاق: (فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى فسنیسره لیسری
(⁶⁵⁴) آن کس که در راه خدا انفاق کند و تقوا پیشه کند و جزای نیک الهی را
تصدیق نماید ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

7. تقوی در برخورد با مشرکان: (ولا یجرمنکم شناء قوم الا تعدلوا اعدلوا
هو اقرب للتقوی واتقوا الله) (⁶⁵⁵) دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه ترک عدالت
نکشاند عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا پرهیزید.

آثار تقوا

1. قوه تشخیص حق از باطل: (ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا)⁽⁶⁵⁶⁾ ای اهل ایمان! اگر پرهیزکاری پیشه کنید خداوند برای شما وسیله ای برای جدایی حق از باطل قرار می دهد.
2. عدم ترس در قیامت: (فمن اتقى واصلح فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون)⁽⁶⁵⁷⁾ هر کس تقوا پیشه کند و کارهای خویش را اصلاح نماید برای او در قیامت ترس و حزنی نخواهد بود.
3. نزول برکات: (ولو انّ اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض)⁽⁶⁵⁸⁾ اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشاییم.
4. نجات از جهنم: (ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا)⁽⁶⁵⁹⁾ پس آن ها را که تقوا پیشه کردند از دوزخ رهایی می بخشیم و ظالمان را در حالی که از (ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها خواهیم کرد.
5. عدم تاءثیر مکر دشمنان: (وان تصبروا وتتقوا لا يضرکم کیدهم شیئا)⁽⁶⁶⁰⁾ اگر صبر کنید و تقوا پیشه کنید کید و مکر دشمنان به شما آسیب نخواهد رساند.
6. پذیرش اعمال: (انما يتقبل الله من المتقين)⁽⁶⁶¹⁾ منحصرا خداوند اعمال پرهیزگاران را می پذیرد.
7. رسیدن به رستگاری: (انّ للمتقين مفازا)⁽⁶⁶²⁾ به درستی که برای پرهیزکاران است.
8. محبوب خداوند شدن: (ان الله يحبّ المتقين)⁽⁶⁶³⁾ به درستی که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

تقوی امری قلبی

(و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب) ⁽⁶⁶⁴⁾

از نظر قرآن کریم منشاء تعظیم شعائر الهی، تقوای قلب انسان است و اضافه (تقوا) به قلوب، اشاره به این است که حقیقت تقوا و اجتناب از گناهان، امری است معنوی که وابسته به قلب است و منظور از قلب، دل و نفس انسانی است. بنابراین تقوا قائم به اعمال که عبارت از حرکات بدنی و سکناات است نیست، چون حرکات و سکناات در اطاعت و معصیت مشترک است مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا و همچنین کشتن انسان در قصاص و جنایت و نیز نماز برای خدا و برای ریا و مانند این ها از نظر ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام و یکی زشت و دیگری معروف است به خاطر همان امر معنوی درونی و تقوی قلبی است نه خود عمل. ⁽⁶⁶⁵⁾

تقوا در احادیث

1. اهمیت تقوی

الف (خیر دنیا و آخرت: قال رسول الله ﷺ: (من رزق التقى رزق خیر الدنيا والاخرة) کسی که دارای تقوا است خیر دنیا و آخرت را داراست.

ب (مبدء اخلاق: قال علی ؑ: (التقوى رئیس الاخلاق) ⁽⁶⁶⁶⁾

ج (کلید شایستگی ها: قال علی ؑ: (التقوى مفتاح الصلاح) ⁽⁶⁶⁷⁾ تقوی کلید شایستگی هاست.

2. درجات تقوا

قال الصادق ؑ: (التقوى على ثلاثة اوجه تقوى بالله وهو ترك الحلال فضلاً عن الشبهة وهو تقوى خاص الخاص وتقوى من الله وهو ترك الشبهات فضلاً عن الحرام وهو تقوى الخاص وتقوى من خوف النار والعقاب وهو ترك الحرام وهو تقوى العام) ⁽⁶⁶⁸⁾ تقوا سه گونه است: تقوا نسبت به خدا و آن عبارت است از ترک حلال تا چه رسد به ارتکاب شبهات و این تقوای خاص الخاص است نوع دیگر تقوا به عنوان ترس از خداست و این تقوا همان است که آدمی از شبهات چشم می پوشد تا به حرام آلوده نشود و این نوع از تقوا تقوای خاص است. نوع سوم از تقوا آن است که آدمی به خاطر ترس از کیفر و عذاب الهی مراعات کند و این همان ترک حرام است که تقوای عام نامیده می شود.

3. نشانه های تقوا

الف (اخلاص در عمل: قال علی ؑ: (للمتقى ثلاث علامات اخلاص العمل وقصر الامل واغتنام المهل) ⁽⁶⁶⁹⁾ انسان پرهیز کار سه نشانه دارد: اخلاص در عمل، کوتاهی آرزوها، بهره برداری از فرصت ها.

ب) پرهیز از تکلفات: قال رسول الله ﷺ: (انا و اتقياء امتي براء من التكلف) ⁽⁶⁷⁰⁾ پیامبر فرمود: من و پرهیز کاران امتم از تکلف دوریم.

ج) محاسبه نفس: قال رسول الله ﷺ: (يا اباذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك شريكه فيعلم من اين مطعمه و من اين مشربه و من اين ملبسه امن حل ذلك ام من حرام) ⁽⁶⁷¹⁾

پیامبر اکرم ﷺ فرمود ای اباذر! آدمی به تقوا دست نمی یابد جز آن که خود را به شدیدترین وجه به محاسبه گیرد، همچون محاسبه شریک در مورد شریک خود و بداند که خوراک و پوشاک وی از چه راهی به دست می آید آیا از راه مشروع و یا از طریق نامشروع.

د) مخالفت نفس: (اجعلوا قلوبكم بيوتا للتقوى و لا تجعلوا قلوبكم مآوى الشهوات) ⁽⁶⁷²⁾ دلهای خود را پایگاه تقوی قرار دهید و آن را جایگاه شهوات نفسانی و شیطانی قرار ندهید.

ه) تسلیم در برابر حق: قال رسول الله ﷺ: (اتقى الناس من قال الحق فيماله و عليه) ⁽⁶⁷³⁾ انسان با تقوی کسی است که سخن حق بگوید، خواه به نفع وی تمام شود یا بر ضرر او.

4. آثار و فواید تقوا

الف) نیل به مقصود: قال على عليه السلام: (اعلموا انه من يتق الله يجعل له مخرجاً من الفتن و نورا من الظلم و يخلّده فيما اشتهت نفسه و نيل له منزلة الكرامة عنده) ⁽⁶⁷⁴⁾

آگاه باشید کسی که تقوا پیشه کند، خداوند برای او راهی در جهت رهایی از فتنه ها فراهم خواهد ساخت و در گمراهی ها نور و بصیرتی را به او ارزانی می دارد و وی را بدانچه که تمایل دارد نایل خواهد ساخت و در جوار خویش جایش خواهد داد.

ب (مصونیت: قال علی علیه السلام: (اعلموا عبادالله ان التقوى حصن حصین و الفجور حصن ذلیل) ⁽⁶⁷⁵⁾ بندگان خدا! بدانید که تقوا دژ مستحکم الهی است و گناه و تبهکاری، جایگاه ذلت و خواری است.

ج (درمان: قال علی علیه السلام: (انّ تقوى الله دواء داء قلوبكم وبصر- عمی افئدتکم وشفاء مرض اجسادکم وصلاح فساد صدورکم وطمهور دنس انفسکم و جلا غشاء ابصارکم) ⁽⁶⁷⁶⁾ تقوا دوی درد قلب و روح و مایه بینایی دیدگان دل و باعث درمان بیماری و روان و نیز سبب طهارت و پالایش دل از آلودگی هاست.

د (عزت: قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم (من اراد ان يكون اعزّ الناس فليتق الله) ⁽⁶⁷⁷⁾ کسی که می خواهد عزیزترین افراد باشد باید تقوا الهی را پیشه خود سازد. ه) تقویت اوصاف نفسانی:

قال علی علیه السلام: (العقل شجرة اصلها التقى وفرعها الحياء وثمرتها الورع فالتقوى تدعوا الى خصال ثلاث الى التفقه في الدين والزهد في الدنيا والانقطاع الى الله تعالى...) ⁽⁶⁷⁸⁾ عقل درختی است که ریشه آن تقوا و شاخه آن حیا و میوه آن ورع و پارسایی است. پس تقوا آدمی را به سه خصلت فرا می خواند: آگاهی در دین زهد و بریدن از دنیا و الفت به لقاءالله. دعا و نیایش

یکی از اهداف مهمّ تربیت در قرآن کریم، نیایش است. دعا و درخواست از خداوند را می توان گرایش روحی انسان به مبداء هستی دانست که به صورت تضرّع و درخواست و طلب نصرت بروز می کند. دعا و خواستن قلبی، حالتی عرفانی است که در آن وجود انسان مجذوب خداوند می گردد.

استاد شهید مرحوم مطهری می گوید: دعا هم طلب است هم مطلوب، هم وسیله است و هم غایت هم مقدّمه است و هم نتیجه اولیای خدا هیچ چیز را به

اندازه دعا خوش نداشتند. همه خواهش های خویش و آرزوهای دل را با محبوب واقعی در میان می گذاشتند و بیش از آن اندازه که به مطلوب های خود اهمیت می دادند به خود طلب و راز و نیاز اهمیت می دادند، هیچ گونه احساس خستگی و ملالت نمی کردند اگر دعا از حدّ لقلقه زبان بگذرد و دل با زبان هماهنگی کند و روح انسان به اهتزاز آید، یک روحانیت بسیار عالی دارد مثل این است که انسان خود را غرق در نور می بیند. ⁽⁶⁷⁹⁾

دعا در قرآن

1. دعا یک نوع عبادت است. (و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین) ⁽⁶⁸⁰⁾ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می شوند.
2. اگر دعا نبود خداوند به انسان ها اعتنا نمی کرد. (قل ما یعبوء بکم ربّی لولا دعاؤکم) ⁽⁶⁸¹⁾ بگو: پروردگار من به شما اعتنا نمی کند اگر دعای شما نباشد.
3. خداوند دعاها را مستجاب می کند. (واذا ساءلك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع...) ⁽⁶⁸²⁾ هرگاه بندگان من از تو سؤال کنند درباره من، به درستی که من نزدیک هستم و خواسته دعا کننده را اجابت خواهم کرد.

آداب و شرایط استجابت

الف) دعا از روی خوف و طمع: (و ادعوه خوفا و طمعا ان رحمة الله قريب من المحسنين) ⁽⁶⁸³⁾ خداوند را از روی ترس و طمع بخوانید به درستی که رحمت خدا به احسان کنندگان نزدیک است.

ب) دعا از روی تضرع و در پنهانی (ادعوا ربکم تضرّعا و خفیه) ⁽⁶⁸⁴⁾

ج) ایمان و عمل صالح (و يستجيب الذين امنوا و عملوا الصالحات و يزيدهم من فضله) ⁽⁶⁸⁵⁾ و درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند و از فضلش بر آنها می افزاید.

د) اخلاص (فادعوا الله مخلصين له الدين) ⁽⁶⁸⁶⁾ تنها خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید.

ه) وفا به عهد الهی (اوفوا بعهدی اوف بعهدکم) ⁽⁶⁸⁷⁾ به عهد من وفا کنید به عهد شما وفا خواهم کرد.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه (اذا ساءلك عنی عبادی) می فرماید: این آیه شریفه موضوع دعا را با بهترین مضمون و شیواترین اسلوب مطرح کرده است و نکات دقیقی در آن به کار رفته که از اهمیت فوق العاده استجابت دعا حکایت می کند.

1. اساس سخن در این آیه بر سخن خداوند از متکلم وحده نهاده شده و هیچگونه غیبت ومانند آن در آن منظور نشده واین اهمیت مطلب را می رساند.
2. تعبیر خداوند متعال به (عبادی) (بندگانم) به جای (الناس) بر عنایت و راءفت خداوند نسبت به بندگان خویش دلالت دارد.

3. در پاسخ، واسطه را حذف نموده و مستقیماً خود جواب فرموده به جای اینکه بفرماید: (اذا ساءلك عبادى عنى فقل انى قريب) فرموده است (فانى قريب)

4. پاسخ را با کلمه (ان) (فانى) مورد تأکید قرار داده است.

5. موضوع قرب به خدا با وصف (قريب) آمده که دلالت بر ثبات و دوام این قرب دارد.

6. موضوع اجابت دعا به صورت جمله فعلیه و با فعل مضارع (اجيب) آورده شده که دلالت بر استمرار و تجدد می کند.

7. اجابت دعا به جمله (اذا دعان) مقید شده یعنی در صورتی که مرا بخواند و این قید چیزی بر اصل مطلب نیست چون فرض کلام خواندن خداست و این نشان گر آن است که دعای دعاکنندگان بدون هیچ قید و شرطی مورد پذیرش قرار می گیرد. این نکته نیز از آیه شریفه (ادعونی استجب لکم) به دست می آید.

هر یک از این نکات به نوبه خود بر شدت عنایت به امر دعا دلالت دارد و از خصوصیات این آیه شریفه آن است که با همه اختصارش هفت مرتبه ضمیر متکلم در آن تکرار شده است.

فخر رازی گوید: انسانی که دعا می کند، مادامی که ذهن او به غیر خدا مشغول است در حقیقت دعا نمی کند لذا هرگاه انسان از تمام اسباب قطع علاقه کرد آن گاه قرب و نزدیکی حاصل می شود و هرگاه به خودش توجه داشته باشد به خداوند نزدیک نیست، چون همین توجه به نفس، انسان را از خدا دور می کند از این جا معنای قرب به خدا در پرتو دعا که عبارت است از قطع علاقه از همه چیز و فقط توجه به خداوند روشن می شود.

مرحوم فیض کاشانی گوید:

گفتم که روی خوبت از ما چرانهانست
گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان ست
گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی
گفتم نفس همین است گفتا سخن همانست
سعدی گوید:

دوست نزدیک تر از من به من است
وین عجب تر که من از وی دورم

دعا در روایات

1. فضیلت دعا: رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: دعا کردن برتر است از قرائت قرآن. (الدعاء افضل من قراءة القرآن) ⁽⁶⁸⁸⁾ و نیز می فرماید: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان و زمین است. (الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السموات و الارض) ⁽⁶⁸⁹⁾ حضرت علی عليه السلام می فرماید: بهترین سلاح دعا نمودن است (نعم السلاح الدعاء) ⁽⁶⁹⁰⁾.

امام صادق عليه السلام می فرماید: دعا کردن نفوذش بیشتر از نوک نیزه است (الدعاء انفذ من السنان) ⁽⁶⁹¹⁾ حضرت علی عليه السلام می فرماید: عالم ترین مردم کسی است که بیشتر دعاء و سؤال می کند (اعلم الناس بالله اكثرهم له مسئلة) ⁽⁶⁹²⁾

2. دفع بلاء به وسیله دعا: قال رسول الله ﷺ: (ادفعوا ابواب البلاء بالدعاء) ⁽⁶⁹³⁾ به وسیله دعا، درهای گرفتاری ها را به روی خود ببندید.

3. تمام نیازها را باید از خداوند خواست: قال رسول الله ﷺ: (ليسأل احدكم ربه حاجته كلها حتى يسأله شمع نعله اذا انقطع) ⁽⁶⁹⁴⁾ هر یک از شما نیاز خود را از خداوند بخواهد حتی اگر بند کفش او پاره شود. (يا موسى سلني كل ما تحتاج اليه حتى علف شاتك و ملح عجينك) ⁽⁶⁹⁵⁾ ای موسی! همه نیازها حتی علف گوسفند و نمک غذای خود را از من بخواه.

4. شرایط اجابت دعا:

1. معرفت خداوند: قال قوم للصادق عليه السلام: (ندعوا فلا يستجاب لنا؟ قال لا تكم تدعون من لا تعرفونه) ⁽⁶⁹⁶⁾ گروهی به امام صادق عليه السلام گفتند: ما دعا می

کنیم و مستجاب نمی شود حضرت فرمود: کسی را می خوانید که به او شناخت ندارید.

2. عمل شایسته: قال رسول الله ﷺ: (يكفي من الدعاء مع البر ما يكفي الطعام من الملح)⁽⁶⁹⁷⁾ با عمل نیک، دعا به اندازه نمک برای طعام کفایت می کند.
3. غذای حلال: قال رسول الله ﷺ: (- لمن قال له أحبّ ان يستجاب دعائي - طهر ماء كلك ولا تدخل في بطنك الحرام)⁽⁶⁹⁸⁾ پیامبر به کسی که عرض کرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود؛ فرمود: غذای خود را پاک کن و از حلال استفاده کن و حرام را در شکم خود داخل نکن.

4. حضور قلب: قال الصادق عليه السلام: (ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استيقن بالاجابة)⁽⁶⁹⁹⁾ امام صادق عليه السلام فرمود: دعای کسی که قلب او متوجه خدا نیست مستجاب نمی شود؛ هرگاه خدا را خواندی با قلب خود به خدا رو بیاور آن گاه یقین به اجابت داشته باش.

آداب دعا

1. توجّه به اوقات شریفه مانند: روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه و سحر.
2. توجّه به احوال شریفه مانند: زمانی که مجاهدان در برابر دشمن آماده نبرد می باشند. وقت نزول باران، بین اذان و اقامه، بعد از نماز و قرائت قرآن.
3. دعا را رو به قبله انجام دهد و دست های خود را به طرف آسمان بلند کند.
4. صدای خود را پایین آورد به گونه ای که فریاد نکشد و زیاد آهسته نیز دعا نکند.
5. با حال تضرّع و خشوع دعا کند.
6. در دعا اصرار کند.
7. با نام خدا و ذکر خدا دعا را شروع کند.
8. قبل از دعا خداوند را تمجید کند.
9. به پیامبر و آل او صلوات بفرستد.
10. به پیامبر و امامان علیهم السلام توسّل پیدا کند.
11. قبل از دعا دو رکعت نماز بخواند.
12. دعا را کوچک نشمارد.
13. در میان جمعیت و همراه با آنان دعا کند.
14. در حال دعا گریه و زاری نماید.
15. در دعا و درخواست از خداوند بلند نظر و با همّت باشد.
16. به گناهان خود اعتراف کند.
17. برای همه مؤمنان دعا کند و دعایش عمومی باشد.
18. با اطمینان و یقین به اجابت دعا کند.

19. از گناهان توبه نماید و مظلّم بندگان را رد کند.

20. از همه انسان ها قطع امید کند.⁽⁷⁰⁰⁾

چرا دعا مستجاب نمی شود؟

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: دعاهایی که به اجابت نمی رسد به خاطر یکی از دو امر است: یا خواست حقیقی در آن ها نیست، بلکه به واسطه روشن نبودن مطلب برای دعا کننده اشتباهات چیز را می خواهد که اگر بر حقیقت امر مطلع می شد نمی خواست مثلاً دعاکننده کسی را مریض پنداشته و شفایش را از خدا می خواهد، در صورتی که عمرش تمام شده و شفای مرض در آنجا مورد ندارد، بلکه باید زنده کردن او را از خدا خواست و او چون از زنده شدن مرده به واسطه دعای مایوس است حقیقتاً آن را خواستار نمی شود. البته اگر کسی مانند پیامبران چنین امیدی را داشته باشد و دعا کند مستجاب می شود و یا اینکه سؤال هست، ولی حقیقتاً از خدا نیست، مثل این که حاجتی را از خدا بخواهد ولی دل به اسباب عادی یا امور وهمی بسته باشد که گمان دارد کفایت امرش می کند، در این صورت خواستن به حسب حقیقت از خدا نیست، زیرا خدایی که دعاها را مستجاب می کند کاری را با شرکت اسباب و اوهام انجام نمی دهد.⁽⁷⁰¹⁾

فلسفه دعا

فلسفه دعا و هدف نهایی از دعا کردن، اجابت نیست؛ اصولاً اجابت و گرفتن پاسخ یکی از فواید مهمّ دعاست ولی هدف نیست، به خاطر دو جهت که مطرح می شود:

الف) اگر هدف نهایی از دعا، اجابت کردن باشد بنابراین از هر کسی که بتواند خواهش ما را اجابت کند می توان در خواست کرد و دیگر نباید مورد خطاب فرق کند، خداوند باشد یا غیر خداوند. ممکن است سراغ یک فرد متمول و قدرتمند و دلسوز برویم و برخی امکانات را از او بخواهیم که البته از نظر محسوس بودن پاسخ در نظر عام چه از نظر اجابت کردن خواهش های دنیوی؛ او از خداوند (معاذ الله) خواسته ما را زودتر اجابت کند. اما این کار با روح توحید که نفی عبودیت غیر خداست مخالف است امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که یکی از شما اراده می کند که چیزی از خدایش درخواست کند که حتماً به او عطا شود، باید از جمیع مردم مایوس و ناامید شود. (اذا اراد احدکم ان لا یسأل ربّه شیئاً الا اعطاه فلییأس من الناس کلهم) ⁽⁷⁰²⁾

ب) اگر فلسفه دعا و هدف از آن اجابت و گرفتن حاجت باشد دیگر تاءخیر در اجابت معنا ندارد و تاءخیر در اجابت از جانب خدای حکیم (معاذ الله) کاری عبث و بیهوده خواهد بود که البته چنین نیست. چگونه ممکن است خداوند منّان به خاطر دادن نعمتی، امر به دعا کند. در صورتی که اولاً بسیاری از نعمت ها را بی دعا می دهد و بسیاری از افراد هستند که در تمام طول عمر خود هرگز دعا نمی کنند اما غرق در نعمت های دنیوی خدا هستند و چگونه ممکن است خداوند متعال خود نقض غرض کند امر به دعا کند آن گاه که بنده

دعا کرد اجابت دعا را تاءخیر بیاندازد؟ روایتی از امام علی^{علیه السلام} نقل شده که دو نفر یکی محبوب خداوند و دیگر مبغوض پروردگار است با هم دعا می کنند خداوند به ملائکه فرمان می دهد به آن که مبغوض پروردگار است زودتر پاسخ داده شود و به محبوب خدا دیرتر. راستی اگر فلسفه دعا پاسخ گرفتن باشد این امر چه معنا می دهد که شخص بدکار و مبغوض درگاه الهی زودتر پاسخ بشنود؟ آیا مزد بدکاری و دوری از خدا می گیرد؟ و یا نه مزد را دیگری، با دیرتر پاسخ شنیدن می برد که البته باید چنین باشد.

ذکر الهی

یکی از اهداف مهم تربیت نفس این است که انسان به مقام و مرتبه ای برسد که در همه اوقات و لحظات زندگی به یاد خداوند باشد و لحظه ای از او غافل نشود نگاهی به تعالیم اسلام این نکته را به وضوح به ثبوت می رساند که از نظر دین اسلام هیچ چیز به اندازه یاد خداوند از ارزش و اهمیت برخوردار نیست بلکه تمام امور دیگر برای تسهیل توجه انسان به خداست.

امام زین العابدین علی^{علیه السلام} می فرماید: **(و من اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السنتنا واذنک لنا بدعائک)** از بزرگ ترین نعمت ها که به ما داده ای روان شدن یاد تو بر زبان واذنی است که به ما داده ای تا تو را بخوانیم. سپس می فرماید: **(استغفرک من کل لذّة بغیر ذکرک ومن کل راحة بغیر انسک ومن کل سرور بغیر قربک ومن کل شغل بغیر طاعتک)** ⁽⁷⁰³⁾ خداوندا! از تو آمرزش می طلبم از هر لذت، اگر در آن جز به یاد تو باشم واز هر راحت اگر جز به تو انس داشته باشم و از هر شادمانی اگر غیر از نزدیکی تو باشد واز هر شغل که طاعت تو در آن نباشد.

حقیقت ذکر الهی

مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند: حقیقت ذکر عبارت است از توجه قلبی انسان به ساحت قدس پروردگار و اگر به ذکر لفظی نیز عنوان ذکر اطلاق می شود به خاطر این است که ذکر لفظی از آثار ذکر قلبی است یعنی گفتگو کردن درباره چیزی، ناشی از یاد کردن آن در دل است و گرنه ذکر حقیقی همانا ذکر قلبی و توجه دل به سوی پروردگار است. ⁽⁷⁰⁴⁾

ذکر الهی در قرآن کریم

1. یاد خداوند آرامش قلب: (**الا بذكر الله تطمئن القلوب**) ⁽⁷⁰⁵⁾ آگاه باشید با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.
2. یاد خداوند عامل یاد خداوند از بنده: (**فاذكروني اذكرکم**) ⁽⁷⁰⁶⁾ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.
3. اعراض از یاد خداوند عامل تنگدستی: (**ومن اعرض عن ذكری فان له معیشة ضنکا**) ⁽⁷⁰⁷⁾ هرکس از یاد من اعراض کند و روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت.
4. اعراض از یاد حق و قرین بودن با شیطان: (**ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین**) ⁽⁷⁰⁸⁾ و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.
5. فراوان به یاد خداوند بودن: (**یا ایها الذین آمنوا اذكروا الله ذکرا کثیرا**) ⁽⁷⁰⁹⁾ ای اهل ایمان خداوند را فراوان یاد کنید.
6. یاد خداوند در تمام احوال: (**فاذا قضیت الصلاة فاذکروا لله قیاما و قعودا و علی جنوبکم**) ⁽⁷¹⁰⁾ و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید در حال ایستادن و نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده اید.
7. یاد خدا از روی تضرع و خوف: (**واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفَةً**) ⁽⁷¹¹⁾ پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام یاد کن.

8. کسب و تجارت، مردان الهی را از یاد خدا باز نمی دارد: (رجال لاتلهیهم تجارة ولا یبع عن ذکر الله و اقام الصلاة) ⁽⁷¹²⁾ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد آن ها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز غافل نمی سازد.
9. یاد نعمت های الهی: (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم) ⁽⁷¹³⁾ ای بنی اسرائیل به یاد نعمتی که به شما دادم باشید.
10. فرار اهل کفر از یاد الهی: (واذا ذكرت ربك فی القرآن وحده ولّوا علی ادبارهم نفورا) ⁽⁷¹⁴⁾ هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، پشت می کنند و از تو روی بر می گردانند.
11. مال و فرزند نباید انسان را از یاد حق باز دارد: (یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله) ⁽⁷¹⁵⁾ ای اهل ایمان! ثروت های شما و فرزندان شما را از یاد خدا باز ندارد.
12. شیطان عامل فراموشی خداوند: (استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله) ⁽⁷¹⁶⁾ شیطان بر آن ها چیره شد و یاد خدا را از خاطر آن ها برده است.

مراحل ذکر الهی

مرحله اول، ذکر نام پروردگار است مانند: (واذکر اسم ربك) ⁽⁷¹⁷⁾ در مرحله دوم نوبت به یادآوری ذات پاک خداوند در قلب می رسد: (واذکر ربك فی نفسك تضرعا وخیفه) ⁽⁷¹⁸⁾ پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن. در مرحله سوم از مقام ربوبیت خداوند فراتر می رود و به مقام مجموعه صفات جلال و جمال خدا که در (الله) جمع است می رسد چنان که می فرماید: (یا ایها الذین آمنوا اذکرواالله) ⁽⁷¹⁹⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید؛ به این ترتیب این ذکر همچنان ادامه می یابد و مرحله به مرحله تکامل پیدا می کند و صاحب آن را با خود به اوج کمال می برد. ⁽⁷²⁰⁾

حدّ نداشتن ذکر الهی

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر چیزی اندازه ای دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد، جز ذکر خداوند که پایان ندارد و حدّ و اندازه برای آن نیست.

(عن ابی عبد الله قال ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حد ینتهی الیه) سپس امام علیه السلام می افزاید: خداوند نمازهای فریضه را واجب نمود. هر کس آن ها را ادا کند حدّ آن تاءمین شده، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدّش تاءمین شده و حج را هر کس یک مرتبه انجام دهد همان حدّ آن است جز ذکر خداوند که به مقدار کم راضی نگشته است و برای کثیر آن حدی قایل نشده سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت کردند: (یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا) ⁽⁷²¹⁾

معنای ذکر کثیر

(یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا) ⁽⁷²²⁾ ای اهل ایمان خداوند را زیاد یاد کنید. در این که مقصود از ذکر کثیر چیست؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسران تفاسیر گوناگون شده که ظاهرا همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع آن شامل همه آن ها می شود از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم می خوانیم: (اذا ايقظ الرجل اهله من الليل فتوضاء و صليا کتبا من الذاکرين الله کثیرا و الذاکرات) ⁽⁷²³⁾ هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز شب بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم هر کس تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را در شب بگوید مشمول این آیه است. عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام من الذکر الكثير الذی قال الله عزوجل اذکروا الله ذکرا کثیرا. ⁽⁷²⁴⁾

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمودند: (ای العباد درجة عند الله يوم القيمة) کدام یک از بندگان در روز قیامت مقامشان از همه برتر است؟ فرمود: (الذاکرون الله کثیرا) ⁽⁷²⁵⁾ آنها که خدا را بسیار یاد می کنند.

اهمیت ذکر الهی در موارد خاص

1. در جنگ و مقابله با دشمن: (یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیرا) ⁽⁷²⁶⁾ ای اهل ایمان! هرگاه گروهی (از دشمنان) را ملاقات کردید، ثابت قدم بایستید و خدا را فراوان یاد کنید.
- قال علی علیه السلام: (اذا لقیتم عدوکم فی الحرب فاقولوا الکلام و اکثروا ذکر الله عزوجل) ⁽⁷²⁷⁾ هرگاه با دشمن خود در جنگ ملاقات کردید پس کم سخن بگویید و زیاد یاد خدا کنید.
2. هنگام ورود به بازار: قال علی علیه السلام: (اکثروا ذکر الله عزوجل اذا دخلتم الاسواق و عند اشتغال الناس فانه کفارة الذنوب و زیادة فی الحسنات و لا تکتبوا فی الغافلین) ⁽⁷²⁸⁾ هرگاه داخل بازار شدید و مردم مشغول کار و کسب بودند فراوان به یاد خدا باشید زیرا یاد الهی مایه تکفیر گناهان و زیادی در حسنات است و شما از غافلان محسوب نمی شوید.
3. هنگام خشم: قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: (اوحی الله الی نبی من انبیائه یابن آدم اذکرنی عند غضبك اذکرك عند غضبی) ⁽⁷²⁹⁾
4. در تنهایی و خلوت: قال الباقر علیه السلام: (فی التوراة مکتوب... یا موسی... اذکرنی فی خلواتک و عند سرور لذاتک اذکرك عند غفلاتک...) ⁽⁷³⁰⁾ ای موسی در خلوت و به هنگام سرور و شادی از من یاد کن به هنگام غفلت تو من از تو یاد می کنم.
5. هنگام تصمیم گیری.
6. هنگام سخن گفتن و قضاوت.
7. هنگام تقسیم کردن.

قال رسول الله ﷺ: (اذكروا الله عند همّك اذا هممت وعند لسانك اذا حكمت وعند يدك اذا اقسمت) ⁽⁷³¹⁾

8. بعد از انجام مناسک حج: (فاذا قضيت مناسككم فاذكروا الله كذكركم ابائكم او اشدّ ذكرا) ⁽⁷³²⁾ هرگاه مناسک حج را به جا آوردید خداوند را همانند یادی که از پدران خود می کنید بلکه شدیدتر یاد کنید.

9. بعد از نماز جمعه: (فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله واذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون) ⁽⁷³³⁾ هرگاه نماز جمعه انجام شد در زمین متفرق شوید و از فضل خدا طلب کنید و خدا را زیاد یاد کنید شاید رستگار شوید.

آثار ذکر الہی

1. نیکو شدن اعمال: (من عمر قلبه بدوام ذکر حسنت افعاله فی السرّ والجهر)⁽⁷³⁴⁾
2. کلید شایستگی: (مداومة ذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح...) ⁽⁷³⁵⁾
3. زنده شدن قلب: (فی ذکر حیاة القلوب) ⁽⁷³⁶⁾
4. نورانی شدن قلب: (علیک بذكر الله فانه نور القلب) ⁽⁷³⁷⁾
5. کلید انس با پروردگار متعال: (الذكر مفتاح الانس) ⁽⁷³⁸⁾
6. مایه راندن شیطان: (ذكر الله مطردة الشيطان) ⁽⁷³⁹⁾
7. پاکی از نفاق: (من اكثر ذكر الله فقد برئ من النفاق) ⁽⁷⁴⁰⁾
8. غذای روح و همنشینی با محبوب: (ذكر الله قوت النفوس و مجالسة المحبوب)⁽⁷⁴¹⁾
9. مایه آرامش جان: (ذكر الله جلاء الصدور و طمأنينة القلوب) ⁽⁷⁴²⁾
10. سرور اهل تقوا و لذت اهل یقین: (ذكر الله مسرة كل متقٍ ولذة كل موقن)⁽⁷⁴³⁾
11. جلای دیدگان و نور باطن: (الذكر جلاء البصائر و نور السرائر) ⁽⁷⁴⁴⁾
12. مایه شرح صدر: (الذكر شرح الصدر) ⁽⁷⁴⁵⁾
13. مایه نزول رحمت الہی: (بذكر الله تنزل الرحمة) ⁽⁷⁴⁶⁾
14. مایه ہدایت عقل و فکر: (الذكر هداية العقول و تبصرة النفوس، دوام الذكر ينير القلب و الفكر) ⁽⁷⁴⁷⁾
15. مشمول عطیہ و لطف الہی شدن: (عن ابی عبد الله عليه السلام قال ان الله يقول من شغل بذكری عن مساءلتی اعطيته افضل ما اعطى من ساءلنی) ⁽⁷⁴⁸⁾

16. در سایه بهشت الهی به سر بردن: (من اکثر ذکر الله اظله الله في جنته)

(749)

17. شفا یافتن قلب: (یا من اسمه دواء و ذكره شفاء) (750)

18. محبوب خداوند شدن: (من اكثر ذكر الله احبه) (751)

19. كفاره گناهان: (اذكروا الله كثيرا يكفر سيئاتكم) (752)

20. كفايت نمودن خداوند: (يا بن آدم اذكرني بعد الصبح ساعة و بعد العصر-

ساعة اكفك ما اهمك) (753)

راه آرامش قلب

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ ترین بلاهای زندگی انسان بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است و همیشه آرامش یکی از گمشده های مهم بشر بوده و به هر دری می زند تا آن را پیدا کند. تاریخ بشر پر است از صحنه های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیزی دست انداخته و در هر وادی گام نهاده است و تن به انواع اعتیادها داده است ولی قرآن کریم با یک جمله کوتاه و پر مغز مطمئن ترین و نزدیک ترین راه را نشان داده و می گوید: بدانید که یاد خداوند آرامش دل هاست برای روشن شدن این حقیقت باید به عوامل نگرانی توجه کنیم.

عوامل پریشانی و نگرانی

1. گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر تاریکی آینده است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند. احتمال زوال نعمت ها، بیماری و ناتوانی و احتیاج انسان را رنج می دهد، اما ایمان به خداوند مهربان که همواره کفالت بندگان خویش را به عهده دارد می تواند این گونه نگرانی ها را از بین ببرد.
2. گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می کند و همواره او را نگران می سازد. نگرانی از گناهایی که انجام داده از کوتاهی ها، لغزش ها، اما توجه به این که خداوند توبه پذیر و مهربان است به او آرامش می دهد.
3. ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی او را نگران می سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت او می شود قدرتی که برترین قدرت هاست و هیچ چیز در برابر او یارای مقاومت ندارد قلبش آرام می گیرد.
4. عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را تحمل می کند اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند این ناسپاسی او را شدیداً رنج می دهد اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش های او آگاه است و به آن ها ارج می نهد پاداش می دهد دیگر چه جای نگرانی و بی قراری است. البته عوامل دیگری هم برای نگرانی هست ولی بیشتر عوامل به یکی از عوامل فوق باز می گردد.⁽⁷⁵⁴⁾

توبه

یکی از اهداف تربیت در قرآن مسأله توبه و رجوع به خداوند است، به این معنا که انسان همیشه در زندگی توبه و رجوع و انابه به سوی خداوند داشته باشد و از عوامل و افکار سابق خود واقعا نادم و پشیمان باشد.

همه انسان ها در هر سطحی که باشند لازم است توبه کنند، چون هر کس نسبت به مقام و منزلتی که دارد طبعا یک خطاهایی و تقصیراتی در زندگی و در اعمال دارد که باید از آنها در نزد پروردگار استغفار کند.

خداوند به اندازه ای لطف و مرحمت نسبت به بندگان دارد که پذیرش توبه را مستقیم به خود نسبت می دهد و کسی را در قبولی توبه واسطه و شفیع قرار نمی دهد. قرآن می فرماید: **(هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ)** ⁽⁷⁵⁵⁾ او خداوندی است که توبه بندگان را قبول می کند. در آیه دیگر می فرماید: **(غَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ)** ⁽⁷⁵⁶⁾ خداوند گناه بندگان را می بخشد و توبه آنان را می پذیرد.

کمیت و کیفیت در توبه

یکی از اهداف قرآن کریم در تزکیه روح بشر این است که انسان ها دارای روحیه توبه و انابه باشند و همیشه خود را بنده مقصر خداوند بدانند، لذا در قرآن کریم مسأله توبه از نظر کمی و کیفی بیان شده است. اما از نظر کمیت قرآن می فرماید: **(توبوا الى الله جميعا)** ⁽⁷⁵⁷⁾ همه انسان ها به سوی خداوند از همه گناهان توبه کنند. اما از نظر کیفیت **(توبوا الى الله توبة نصوحا)** ⁽⁷⁵⁸⁾ نصوح از نصح (به ضم) مشتق است و به معنای اخلاص است.

(قيل للامام علي عليه السلام ما التوبة النصوح فقال عليه السلام ندم بالقلب واستغفار باللسان والقصد على ان لا يعود) ⁽⁷⁵⁹⁾ از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: توبه نصوح چیست؟ فرمود: پشیمانی قلبی و استغفار به زبان و تصمیم بر ترک گناه.

توبه در قرآن

تعریف توبه

الف (بازگشت از خطا به طاعت و پشیمانی از گناه.) **انه من عمل سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح** (760)

ب (به معنای بخشش و پذیرش توبه: هرگاه با حرف (علی) همراه باشد از سوی خداوند مانند:) **فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه** (761)

به صورت اسم فاعل مذكر ومؤنث به معنی توبه کننده از گناه (التائبون العابدون الحامدون...) (762)، **(عسى ربه ان طلقكن... مسلمات مؤمنات قانتات تائبات)** (763)

به صورت صیغه مبالغه (توآب) به دو معنا آمده است:

الف (بسیار توبه کننده:) **ان الله يحب التوابين** (

ب (بسیار توبه پذیر و بخشنده:) **انه هو التواب الرحيم** (764)

شرایط پذیرش توبه

الف (تقوا: (واتقوا الله ان الله هو التواب الرحيم) ⁽⁷⁶⁵⁾ تقوا پیشه کنید، به درستی که خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

ب (تسبیح واستغفار: (فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا) ⁽⁷⁶⁶⁾ پروردگار را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

ج (استغفار پیامبر ﷺ: (ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما) ⁽⁷⁶⁷⁾ ای پیامبر! اگر مخالفانی که به خود ستم کردند نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

د (فضل و رحمت الهی: (ولو لا فضل الله عليكم و رحمته و ان الله تواب رحیم) ⁽⁷⁶⁸⁾ اگر فضل و رحمت الهی نبود و این که او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).

آثار توبه

الف (غفران و رحمت الهی:) **انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم** ⁽⁷⁶⁹⁾ هرکس از شما از روی نادانی عمل بدی را مرتکب شود سپس توبه کند و کارهایش را اصلاح کند خداوند آمرزنده و مهربان است.

ب (هدایت الهی:) **وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی** ⁽⁷⁷⁰⁾ به تحقیق که من (خداوند) آمرزنده هستم برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که در نتیجه هدایت می شود.

ج (تبدیل سیئات به حسنات:) **الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات** ⁽⁷⁷¹⁾ کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند اعمال زشت این افراد را به نیکویی مبدل می سازد.

د) **رستگاری: (فاما من تاب و آمن و عمل صالحا فعسی- ان یکون من المفلحین)** ⁽⁷⁷²⁾ کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، امید است که از رستگاران باشد.

ه) **پاک شدن و محبوبیت الهی: (ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین)** ⁽⁷⁷³⁾ به تحقیق که خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.

و) **ورود به بهشت: (الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئك یدخلون الجنة)** ⁽⁷⁷⁴⁾ کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد این افراد داخل بهشت می شوند.

پذیرش توبه مشروط به دو توبه خداوند

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: توبه در لغت به معنای برگشت است و توبه از بنده برگشت اوست به سوی پروردگارش با پشیمانی، و توبه از بنده به سوی خدا مساوی با دو برگشت خداوند است به سوی بنده؛ زیرا توبه یک عمل پسندیده ای است که محتاج به نیروست و نیرو دهنده هم خداست، پس توفیق کار خیر را اوّل خداوند عنایت می کند، تا بنده قادر به توبه می شود و از گناه خود بر می گردد سپس وقتی موفق به توبه شد محتاج تطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است؛ آن جا نیز بار دیگر مشمول عنایت و رحمت الهی می شود و این دو عنایت و برگشت خداوند دو توبه ای هستند که توبه بنده را در میان گرفته اند. قرآن می فرماید: **(ثم تاب عليهم ليتوبوا)** این همان توبه اول است و می فرماید: **(فاولئك اتوب عليهم)** این نیز توبه دومی است، بنابراین در میان این دو توبه، توبه بنده قرار می گیرد.⁽⁷⁷⁵⁾

پذیرفته شدن توبه و رد آن

انسان ها از نظر پذیرفته شدن توبه و رد آن سه گروه هستند:

الف) توبه گروهی قطعا پذیرفته می شود و آنان کسانی اند که از روی نادانی و جهالت معصیت کرده اند (**اَتَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّوْءَ بِجَهَالَةٍ**) ⁽⁷⁷⁶⁾

ب) توبه گروهی از انسان ها قطعا پذیرفته نمی شود و آنان کسانی اند که در حال احتضار توبه کنند یا در حال کفر از دنیا بروند. (**وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْلَامَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ**) ⁽⁷⁷⁷⁾

یک نمونه کسانی که توبه آنان پذیرفته نشد فرعون است (**حَتَّى إِذَا ادْرَاكَهُ الْغُرْقُ قَالَ أَمْنْتُ**) ⁽⁷⁷⁸⁾

ج) گروهی نه توبه آن ها قطعا پذیرفته می شود و نه قطعا رد می شود بلکه به مشیّت خداوند بستگی دارد و آن ها کسانی اند که از روی عمد و قصد گناه انجام داده اند. (**وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**) ⁽⁷⁷⁹⁾

توبه در روایات

1. اهمیّت توبه: قال الباقر عليه السلام: (ان الله اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و زاده في ليلة ظلماء فوجدها فالله اشد فرحا بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدها)⁽⁷⁸⁰⁾

امام باقر عليه السلام می فرماید: خداوند متعال خوشحال تر می شود به توبه بنده خود، از مردی که در شب تاریک در بیابانی مرکب و توشه خود را گم کند و ناگاه آن را بیاید.

2. توبه مایه پاکی از گناه: حضرت علی عليه السلام می فرماید: (التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب) توبه، وسیله تطهیر و پاکی قلوب و باعث پاک شدن گناهان است و نیز می فرماید: (حسن التوبة يمحو الحوبة)⁽⁷⁸¹⁾ نیکو توبه نمودن، معصیت را از بین می برد.⁽⁷⁸²⁾

3. توبه مایه نزول رحمت: حضرت علی عليه السلام می فرماید: (التوبة تستنزل الرحمة) توبه موجب نزول رحمت الهی است.

4. آسان تر از توبه: قال علی عليه السلام: (ترك الذنب اهن من طلب التوبة)⁽⁷⁸³⁾ ترک گناه، آسان تر از توبه است.

5. عدم جواز تاءخیر توبه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (يا ابن مسعود لا تقدم الذنب ولا تؤخر التوبة ولكن قدم التوبة و اخر الذنب)⁽⁷⁸⁴⁾ پیامبر فرمود: ای پسر مسعود! گناه را جلو نیانداز و توبه را تاءخیر نیانداز، بلکه توبه را مقدم بدار و گناه را به تاءخیر بیانداز.

6. نشانه های تائبان قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (اعتدرون من التائب؟ قالوا: اللهم لا. قال: اذا تاب العبد و لم يرض الخصماء فليس بتائب، من تاب و لم يزد في

العبادة فليس بتائب، من تاب و لم یغیر لباسه فليس بتائب، من تاب و لم یغیر رفقاءه فليس بتائب، من تاب و لم یفتح قلبه و لم یوسع کفه فليس بتائب، من تاب و لم یقصر امله و لم یحفظ لسانه فليس بتائب، من تاب و لم یغیر خلقه و نیته فليس بتائب، من تاب و لم یغیر خلقه و نیته فليس بتائب، من تاب و لم یقدم فضل قوته من بدنه فليس بتائب، اذا استقام علی هذه الخصال فذاك التائب (785)

پیامبر ﷺ از اصحاب خود پرسیدند: آیا می دانید تائب چه کسی است؟ عرض کردند: نه، فرمود: اگر کسی توبه کند و کسانی را که به آنان بدی کرده است راضی نکند و لباس خود را تغییر ندهد و دوستان (منحرفش) را تغییر ندهد و قلب خود را باز نکند و بذل و بخشش پیدا نکند و آرزویش را کوتاه و زبانش را حفظ نکند و اخلاق و نیتش را تغییر ندهد و طعام خود را کم نکند، تائب نیست و هرگاه انسانی این صفات را تحصیل کند توبه کننده واقعی است.

کلام مرحوم فیض کاشانی

مرحوم فیض کاشانی می فرماید: توبه از امور اختصاصی نیست بلکه نسبت به اشخاص و احوال عمومیت دارد و هیچ کس از آن بی بهره نیست قال الله تعالی: **(وتوبوا الى الله جميعا)** ⁽⁷⁸⁶⁾ همگی به درگاه خدا توبه کنید. در این آیه خطاب عمومی است و اختصاص به گروه معینی ندارد.

اما این که بر هر انسانی لازم است در تمام حالات توبه و انابه نماید. برای آن است که هیچ کس از معصیت جوارحی بر کنار نیست و به فرض آن که گاهی از اوقات اعضا و جوارحش مرتکب معصیت نشود، در قلب مرتکب معصیت می شود و اگر قلبا به ارتکاب معصیت پردازد از وسوسه شیطان که او را از ذکر خدا غافل می سازد بر کنار نیست و ثابت است که همه این موضوعات موجبات نقص او را فراهم می سازند و هر یک از این ها دارای اسبابی است و اسباب ترکشان همان است که به ضد آن ها پردازد و از آن ها رجوع کند و توبه هم به معنای رجوع است و هیچ کس خالی از این نقیصه نیست لیکن در مقدارش، متفاوتند و در اصل گناه مشترکند و اما گناه انبیا و اوصیا مانند گناه ما نیست گناه آن ها این است که از ذکر دایمی حق باز می مانند و به امور مباح می پردازند و چون از توجه به مباحات باز مانند اجرشان مضاعف گردد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول اکرم با آن که گناهی مرتکب نمی شد، در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار می کرد. خداوند متعال اولیای خود را بدون هیچ گناهی به مصیبت ها و ناراحتی هایی دچار می فرماید تا اجرشان را مضاعف گرداند.

و این که گناه را استثنا کرده برای آنست که گناه آنان مانند گناه ما نیست و گناه هر یک از آن ها به اندازه قرب منزلت اوست. قال الصادق عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتوب الى الله و يستغفر في كل يوم و ليلة مائة مرة من غير ذنب ان الله يخص اوليائه بالمصائب لياجرهم عليها من غير ذنب يعنى من غير ذنب كذوبنا فان ذنب كل احد انما هو بحسب قدره و منزلته عند الله. ⁽⁷⁸⁷⁾

کلام امام خمینی قدس سره

امام خمینی قدس سره می فرماید: (شخص تائب، پس از توبه نیز آن صفای باطنی برایش باقی نمی ماند، چنان که صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و باز بخواهند جلا دهند البته به حال جلای اولی بر نمی گردد یا ظرف شکسته ای را اگر اصلاح کنند باز به حالت اولی مشکل است عود کند. بسیار فرق است بین دوستی که در تمام عمر، با صفا و خلوص با انسان رفتار کند با دوستی که خیانت کند و پس از آن عذر تقصیر طلب نماید). بنابراین، انسان باید حتی الامکان گناه نکند و اگر خدای نخواست گناه کرد هر چه زودتر در صدد توبه و علاج برآید. و بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کم است. انسان در پیری حرص و طمع او بیشتر است. بر فرض که انسان بتواند در ایام پیری توبه کند از کجا به پیری برسد و اجل به او مهلت دهد. کمیاب بودن پیران دلیل بر این است که مرگ به جوانان نزدیک تر است. انسان در یک شهر پنجاه هزار نفری، پنجاه نفر پیر هشتاد ساله نمی بیند. (788)

تواضع

یکی از اهداف مهم تربیت نفس پیدا کردن صفت تواضع در برابر خداوند و بندگان اوست. تواضع و انقیاد در برابر احکام و دستورات الهی و نیز فروتنی در برابر بندگان حق از طهارت نفس و تزکیه روح انسان حکایت دارد.

تواضع در قرآن

واژه (تواضع) که به معنای فروتنی است، در قرآن کریم ذکر نشده و لکن تعبیرهای مختلفی که مفهوم تواضع و فروتنی را در بر دارد مطرح شده است. مانند (خبت) (خفض جناح) (لین) (ذلة) (هون) آیات ذیل شاهد بر این مطلب است:

1. (انّ الذين امنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة (789))
2. (وبشرّ المحبتين (790))
3. (واخفض جناحك للمؤمنين (791))
4. (فبما رحمة من الله لنت لهم (792))
5. (اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين (793))
6. (عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا (794))

ابعاد مختلف تواضع

- 1- تواضع در برابر خداوند سبحان: (اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاخْتَبَتُوا اِلٰى رَبِّهِمْ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ) (795)
- 2- تواضع در برابر مؤمنان: (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ) (796)
(اِذْلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ) (797)
- 3- تواضع در برابر مستمندان: (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِيْنَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ) (798)
- 4- تواضع در برابر والدین: (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) (799)
- 5 تواضع در برابر استاد: (قَالَ لَهُ مُوسٰى هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰى اَنْ تَعَلِّمَنِيْ مَا عَلَّمْتَنِيْ) (800) (رشدا)
- 6- تواضع مسئولین نسبت به مردم: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لَنْتَ لَهُمْ) (801)
- 7- تواضع در راه رفتن: (وَلَا تَمْشِ فِى الْاَرْضِ مَرَحًا) (802)
- 8- تواضع در سخن گفتن: (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّیْنَا) (803)
- 9- تواضع در نشستن: قَالَ الصّٰدِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ: (اِنَّ مِنَ التَّوَاضُّعِ اَنْ یَّجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ) (804)
10. تواضع در شیوه زندگی: (عِبَادَ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ یَمْشُوْنَ عَلٰى الْاَرْضِ هَوْنًا) (805)

چرا باید انسان متواضع باشد؟

پاسخ: به دلایل ذیل:

- 1- چون انسان از خاک خلق شده است: (والله خلقكم من تراب) ⁽⁸⁰⁶⁾
- 2- چون از آب پست خلق شده است: (ثم جعل نسله من سُلالة من ماءٍ مهين) ⁽⁸⁰⁷⁾
- 3- انسان ضعیف است: (خلق الانسان ضعيفا) ⁽⁸⁰⁸⁾
- 4- انسان محتاج و نیازمند است: (يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله واللّٰه هو الغني الحميد) ⁽⁸⁰⁹⁾
- 5- علم و دانش انسان محدود است: (وما اوتيتم من العلم الا قليلا) ⁽⁸¹⁰⁾
- 6- قدرت انسان در معرض زوال است: (هلك عني سلطانيه) ⁽⁸¹¹⁾
- 7- ثروت انسان کار ساز نیست: (ما اغني عني ماله) ⁽⁸¹²⁾
- (ما اغني عنه ماله وما كسب) ⁽⁸¹³⁾
- 8- عدم توانایی انسان بر جلب منفعت و دفع ضرر: (قل لا املك لنفسي- ضرًا ولا نفعًا الا ما شاء الله) ⁽⁸¹⁴⁾

تواضع در احادیث

1. اهمیت تواضع

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تحقیقا نزدیک ترین و محبوب ترین شما در نظر من در روز قیامت، آن فردی است که اخلاق او نیکوتر و تواضع وی بیشتر باشد و البته دورترین افراد نسبت به من در روز قیامت کسی است که اهل تکبر باشد. قال رسول الله ﷺ ان احبکم و اقربکم منی يوم القيمة مجلسا احسنکم خلقا و اشدکم تواضعا و ان ابعدکم يوم القيمة منی الثرثارون و هم المستکبرون⁽⁸¹⁵⁾

2. نشانه های تواضع

الف) عدم تقیّد به مکان مخصوص در مجالس.

ب) سلام نمودن به همه مردم.

ج) ترک جدال.

د) عدم علاقه به ستایش.

قال الصادق عليه السلام (انّ من التواضع ان يرضى الرجل بالمجلس دون المجلس وان يسلم على من يلقي وان يترك المراء وان كان محققا ولا يحب ان يحمد على التقوى)⁽⁸¹⁶⁾

3. تواضع بزرگ ترین عبادت

قال علي عليه السلام: (عليك بالتواضع فانه من اعظم العباداة)⁽⁸¹⁷⁾ بر تو باد به تواضع زیرا بزرگترین عبادت است.

4. تواضع از بهترین اعمال

قال رسول الله ﷺ: (افضل الاعمال ثلاثة التواضع عند الدولة و العفو عند القدرة و العطية بغير المنّة)⁽⁸¹⁸⁾. برترین اعمال سه چیز است: تواضع در هنگام توانمندی و عفو و گذشت هنگام قدرت بر انتقام و بخشش بدون منت.

5. تواضع نعمت بدون حسد:

قال العسکری علیه السلام: (التواضع نعمة لا تحسد)⁽⁸¹⁹⁾ تواضع نعمتی است که مورد حسادت دیگران قرار نمی گیرد.

6. تواضع برترین عبادت:

قال الصادق علیه السلام: (افضل العبادۃ العلم بالله و التواضع له)⁽⁸²⁰⁾ برترین عبادت، علم و آگاهی نسبت به خدا و تواضع در پیشگاه اوست.

7. تواضع از اوصاف پرهیزکاران:

قال علی علیه السلام (مشیهم التواضع)⁽⁸²¹⁾

8. تواضع از اوصاف عاقل:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (صفة العاقل ان يحلم عمن جهله عليه و يتجاوز عمن ظلمه و يتواضع لمن هودونه....)⁽⁸²²⁾

9. تواضع استاد و شاگرد نسبت به یکدیگر:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم).⁽⁸²³⁾ فروتنی کنید نسبت به کسی که به او تعلیم می دهید و فروتنی نمائید نسبت به کسی که از او علم می آموزید و از دانشمندان جبار نباشید که حق شما به وسیله باطل از بین برود.

10. تواضع مایه حلاوت عبادت:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (مالی لا اری علیکم حلاوة العبادۃ؟ قالوا: و ما حلاوة العبادۃ؟ قال: التواضع)⁽⁸²⁴⁾ چرا حلاوت و شیرینی عبادت را از شما نمی بینم؟ اصحاب گفتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع و فروتنی.

11. زیبایی تواضع ثروتمندان در برابر تهیدستان:

قال علی علیه السلام: (ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالاً علی الله)⁽⁸²⁵⁾ چه نیکوست تواضع و فروتنی

اغنيا در برابر فقرا جهت دریافت پاداش مهمّ الهی و نیکوتر از آن عدم کرنش فقرا در برابر ثروتمندان است به خاطر توجه آنان به خداوند.

12. تواضع نکردن در برابر سه گروه

اسلام، در باره تواضع و فروتنی سفارش فراوان کرده است، لکن این همه ترغیب و تشویق به تواضع به این معنا نیست که تواضع در همه جا و در برابر همه افراد صفت نیکویی است بلکه در موارد خاصی از آن نهی و مذمت شده است مانند:

الف (تواضع در برابر گناهکاران: قال علی عليه السلام: (امرنا رسول الله ان نلقى اهل المعاصی بوجه مكفّره) ⁽⁸²⁶⁾ پیامبر ما را فرمان داد تا با اهل گناه با چهره ای گرفته برخورد کنیم.

ب (تواضع در برابر ثروتمندان: قال علی عليه السلام: (من اتى غنيا فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دینه) ⁽⁸²⁷⁾ هر کسی برای ثروت شخص ثروتمند فروتنی کند دوسوم دین او از بین رفته است.

ج (تواضع در برابر متکبران: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (إذا راعیتم المتواضعین من امتی فتواضعوا لهم وإذا راعیتم المتکبرین فتکبروا علیهم فانّ ذلك لهم مذلة و صغار) ⁽⁸²⁸⁾ هنگامی که متواضعان امت من را دیدید، در برابر آنان تواضع کنید و هرگاه متکبران را مشاهده کردید بر آنان تکبر کنید چرا که تکبر بر متکبران یک نوع ذلت و خواری برای آنان محسوب می شود.

13. آثار تواضع

الف (سربلندی: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (ما تواضع احد الا رفعه الله) ⁽⁸²⁹⁾

ب (کسب سلامت: قال علی عليه السلام: (التواضع یکسبک السلامة) ⁽⁸³⁰⁾

ج (مهابت: قال علی عليه السلام: (التواضع یکسوک المهابة) ⁽⁸³¹⁾

د (منظم شدن امور: قال علی عليه السلام: (بخفض الجناح تنتظم الامور) ⁽⁸³²⁾

هـ) ترقى: قال على عليه السلام: (التواضع سُلم الشرف) ⁽⁸³³⁾

و) تمام شدن نعمت: قال على عليه السلام: (بالتواضع تتمّ النعمة) ⁽⁸³⁴⁾

ز) عدم خستگی از طاعت الهی: قال على عليه السلام: (من تواضع قلبه لله لم يساءم

بدنه من طاعة الله) ⁽⁸³⁵⁾

ح) محبت: قال على عليه السلام: (ثمرة التواضع المحبة) ⁽⁸³⁶⁾

حدّ و مرز تواضع

برخی از صفات چنان در مجاورت یکدیگر قرار دارد که اگر انسان مراقب نباشد، یک صفت پسندیده مبدّل به یک صفت ناپسند می گردد. مانند تواضع و ذلّت و تکبر و عزّت.

تواضع صفتی پسندیده است لکن بعضی از افراد به خیال تواضع خود را در نزد دیگران تحقیر می کنند و کلماتی را بر زبان جاری می سازند یا اعمالی را انجام می دهند که از آن ذلت احساس می شود، چنان که عزّت یک صفت زیبا و شایسته ای است لکن در صورت غفلت گاهی به جای این که انسان عزّت خود را حفظ کند دچار تکبر می شود. امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق به پیشگاه خداوند عرضه می دارد. **(واعزّنی ولا تبتلینی بالکبر)** پروردگارا! به من عزّت نفس عطا فرما و مرا به تکبر مبتلا مکن.

اخلاص

یکی از اهداف اساسی تربیت نفس و تزکیه روح، اخلاص در عبادت و بندگی خداوند متعال است، به این معنا که انسان در عبادت الهی هیچ قصد دنیوی و مادی نداشته باشد و جز رضایت الهی را در نظر نگیرد.

مرحوم فیض کاشانی می گوید: حقیقت اخلاص آن است که انسان، نیت خود را از هرگونه شرک ظاهر و باطن پاک کند. قرآن کریم می فرماید: (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطْنِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ) ⁽⁸³⁷⁾ در چهارپایان برای شما درس های عبرتی وجود دارد چرا که از درون شکم آن ها در میان غذاهای هضم شده و خون شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم.

شیر خالص آن است که نه خون در آن باشد نه آلودگی های دیگر صاف و پاک باشد و نیت و عمل خالص آن است که از هرگونه اغراض دنیوی منزّه و پاک باشد. ⁽⁸³⁸⁾

اخلاص در قرآن

موضوع اخلاص با تعبیرهای مختلفی در قرآن مطرح شده است، مانند: (فی سبیل الله)، (ابتغاء مرضات الله)، (لوجه الله)، (قربات عندالله) و مانند آن.

1. ماء موریت به اخلاص در دین

(وما امروالا لیعبدوا الله مخلصین له الدین) ⁽⁸³⁹⁾ به آن ها دستوری داده نشد جز این که خدا را پرستش کنند، در حالی که اخلاص در دین دارند.

2. یاد قیامت عامل اخلاص:

(انا اخلصناهم بخالصة ذکرى الدار) ⁽⁸⁴⁰⁾ به درستی آن ها را (پیامبران) خالص گردانیدیم زیرا زیاد به یاد قیامت بودند.

3. جلوه اخلاص در تمام ابعاد زندگی:

(قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین) ⁽⁸⁴¹⁾ بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

4. اخلاص برنامه دایمی ابرار:

(ان الابرار یشربون من کاءس کان مزاجها کافورا... انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا) ⁽⁸⁴²⁾ به درستی که نیکان از جامی نوشند که با عطر خوش آمیخته است... و می گویند ما برای خدا به شما اطعام می کنیم و هیچ پاداشی و تشکری از شما طلب نمی کنیم.

5. نمونه افراد مخلص:

حضرت موسی علیه السلام: (واذکر فی الکتاب انه کان مخلصا) ⁽⁸⁴³⁾

حضرت یوسف علیه السلام: (انه من عبادنا المخلصین) ⁽⁸⁴⁴⁾

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: (ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین) ⁽⁸⁴⁵⁾

حضرت علیؑ : (ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله
رءوف بالعباد) (846)

اخلاص در روایات

اهمیت اخلاص:

قال علی علیه السلام: (طوبی لمن اخلص لله العبادة والدعاء ولم يشغل قلبه بما تری عیناه ولم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه ولم یحزن صدره بما اعطی غیره) ⁽⁸⁴⁷⁾ خوشا به حال کسی که عبادت و دعای خویش را خالصانه انجام می دهد و قلب خود را به آنچه دیدگانش می بیند گرفتار نمی سازد و همواره به یاد خدا هست و شنیدنی ها او را از یاد خدا غافل نمی سازد و از آنچه دیگران دارند، محزون نمی شود.

آثار اخلاص

1. زهد:

قال علی عليه السلام: (طوبی لمن اخلص لله عمله وعلمه وحبّه وبغضه واخذه وتركه وكلامه وصمته وفعله وقوله لا يكون المسلم مسلما حتى يكون ورعا ولا يكون ورعا حتى يكون زاهدا) ⁽⁸⁴⁸⁾ خوشا به حال کسی که خالص گرداند برای خدا عمل و علم و دوستی و دشمنی و پذیرفتن و ترک کردن و گفتن و لب فرو بستن و گفتار و کردار خود را و نیز انسان مسلمان، مسلمان نیست، مگر آن که پارسا و پرهیزگار باشد و پارسایی نیز به دست نمی آید مگر آن که انسان، زاهد باشد.

2. محبوبیت نزد خداوند:

قال علی عليه السلام: (احبّ عباد الله من اخلص) ⁽⁸⁴⁹⁾ محبوب ترین بندگان خدا کسی است که دارای اخلاص باشد.

3. سرانجام نیک:

قالت فاطمة الزهراء عليها السلام: (من اصعد الى الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل اليه افضل مصلحته) ⁽⁸⁵⁰⁾ کسی که عبادت با اخلاص را به سوی خدا تقدیم بدارد خداوند هم برترین مصلحت ها را برای او منظور می دارد.

4. آزادگی:

قال علی عليه السلام: (بالاخلاص يكون الخلاص) ⁽⁸⁵¹⁾ به وسیله اخلاص است که انسان از اسارتها آزاد می شود.

5. جاری شدن حکمت از قلب بر زبان:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (ما اخلص عبدالله عزوجل اربعين صباحا الا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه) ⁽⁸⁵²⁾ کسی که تا چهل شبانه روز برای خدا اخلاص پیشه کند، چشمه سار حکمت از قلب وی بر زبانش جاری می شود.

6. سعادت:

قال علی عليه السلام: (السعيد من اخلص الطاعة) ⁽⁸⁵³⁾ سعادت مند کسی است که طاعت خود را برای خدا خالص گرداند.

7. رسیدن به هدف و مقصود:

قال علی عليه السلام: (اخلص تنل) ⁽⁸⁵⁴⁾ اخلاص بورز تا به مقصد برسی.

8. معرفت و بصیرت:

قال علی عليه السلام: (عند تحقق الاخلاص تستنير البصائر) ⁽⁸⁵⁵⁾ با وجود اخلاص بصیرت ها و بینش ها نافذ و نورانی می شود.

9. ملاک پذیرش اعمال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (اذا عملت عملاً فاعمل لله خالصاً لا لله لا يقبل الله من عبادة الاعمال الا ما كان خالصاً) ⁽⁸⁵⁶⁾ هرکاری که انجام می دهی خالصانه و برای رضا خدا انجام ده، زیرا جز عمل خالص در پیشگاه خداوند پذیرفته نمی شود.

نشانه های اخلاص

1. رضا و توکل:

(جاء جبرئیل الى النبی ﷺ فقال له النبی: یا جبرئیل ما تفسیر الاخلاص؟ قال: المخلص الذی لا یسأل الناس شیئا حتی یجد و اذا وجد رضی و اذا بقى عنده شی اعطاه... و اذا اعطى لله عزوجل فهو على حدّ الثقة برّبه عزوجل) ⁽⁸⁵⁷⁾

پیامبر اکرم ﷺ به جبرئیل فرمود: اخلاص چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: مخلص کسی است که دست حاجت به سوی دیگران دراز نکند و تلاش کند تا بی نیاز شود و بدانچه دست یافت بدان راضی باشد و از بقیه آن به دستگیری نیازمندان بپردازد... و هنگامی که به دستگیری نیازمندان پرداخت پس به خدای خویش اعتماد دارد.

2. عدم انتظار ستایش:

قال رسول الله ﷺ: (لکل حق حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتی لا یحبّ ان یحمد علی شیء من عمل لله) ⁽⁸⁵⁸⁾ برای هر چیزی حقیقی است، انسان مؤمن به حقیقت اخلاص نمی رسد، جز آن که دوست ندارد در برابر کاری که برای خدا انجام می دهد مورد ستایش دیگران قرار می گیرد.

3. برابری ستایش و نکوهش:

قال الصادق علیه السلام: (لا یصیر العبد عبدا خالصا لله عزوجل حتی یصیر المدح و الذمّ عنده سواء) ⁽⁸⁵⁹⁾ آدمی بنده خالص خدا نخواهد بود جز آن که به مقامی رسد که ستایش و نکوهش مردم پیش او مساوی باشد

4. اجتناب از حرام:

قال رسول الله ﷺ: (من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة و اخلاصه بها ان یحجزه لا اله الا الله عما حرم الله) ⁽⁸⁶⁰⁾ کسی که ذکر (لا اله الا الله) را با

اخلاص به زبان آورد، داخل بهشت خواهد شد و البته نشانه اخلاص این است که ذکر (لا اله الا الله) وی را از ارتکاب معاصی باز دارد.

5. پرهیز از خودبینی:

قال الصادق عليه السلام: (و ادنى حدّ الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا يجعل لعمله عند الله قدرا فيوجب به على ربه مكافاة بعمله لعلمه انه لو طالبه بوفاء حق العبودية لعجز) امام صادق عليه السلام فرمود: کم ترین نشانه اخلاص آن است که آدمی در اطاعت و عبادت کوشا باشد و برای عمل خود اهمیتی قایل نباشد و خود را در برابر خدا طلب کار نداند، زیرا بنده می داند که اگر خدا از بندگان خود عبادت واقعی را خواستار بشود همگان عاجز خواهند بود.

6. پرهیز از مردم آزاری:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (واما علامة المخلص فاربعة يسلم قلبه ويسلم جوارحه و بذل خيره وكف شره) نشانه های اخلاص چهار چیز است داشتن قلب سلیم و اعضا و جوارح سالم و توسعه در خیر و نیکی و پرهیز از بدی ها.

هدف نهایی از تربیت، تکامل و قرب به خداوند

هدف نهایی از تربیت روحی تکامل یافتن و به مقام قرب الهی رسیدن است. قرآن کریم و احادیث دلالت روشن بر این مطلب دارند. باید دانست که حرکت انسان یک حرکت واقعی و حقیقی است نه اعتباری. این حرکت مربوط به روح مجرد است نه جسم در این حرکت گوهر ذات انسان تلاش می کند و دگرگون می شود. بنابراین، مسیر حرکت انسان نیز یک طریق واقعی است نه اعتباری و مجازی، اما مسیر حرکت از ذات متحرک جدا نیست بلکه متحرک در باطن ذات خود حرکت می کند و مسیر را به همراه خود می برد و این حرکت یک روزی باید آرام بگیرد و به مقصد و غایتی نایل گردد. اکنون این سؤال به ذهن می آید که غایت و نهایت حرکت انسان چیست؟ و در این جهان انسان ها به سوی چه غایتی در حرکت هستند و سرنوشتشان بالاخره به کجا خواهد رسید؟ از قرآن کریم و احادیث استفاده می شود که نهایت حرکت بشر به سوی خداست (**انا لله و انا الیه راجعون**)⁽⁸⁶¹⁾ و غایتی که برای حرکت انسان مقدر شده، قرب به خداوند است لکن همه انسان ها به مقام قرب الهی نایل نمی شوند، بلکه کسانی که دارای ایمان و عمل صالح هستند به درجات و مراتب اخروی در بهشت نایل می گردند.

معنای قرب به خداوند

اکنون باید دید که مقصود از قرب به خدا چیست و چگونه می توان تصور کرد که انسان به خدا نزدیک می شود؟ قرب به معنای نزدیکی است و در سه مورد استعمال می شود.

قرب مکانی:

وقتی دو موجود که از جهت مکان به هم نزدیک باشند گفته می شود قریب به هم هستند.

قرب زمانی:

در صورتی که دو چیز از جهت زمان نزدیک به هم باشند، گفته می شود این دو به یکدیگر قریب هستند. البته روشن است که قرب بندگان خدا از این دو قسم نخواهد بود زیرا خداوند در ظرف زمان و مکان واقع نمی شود تا چیزی نسبت به او قرب زمانی یا مکانی داشته باشد بلکه خداوند خالق زمان و مکان و محیط به آن هاست.

قرب مجازی:

گاهی می گویند فلان شخص به فلان شخص قریب و نزدیک است. مقصودشان این است که مورد احترام و علاقه می باشد و به تقاضاهایش ترتیب اثر می دهد. این نوع نزدیکی، قرب مجازی و اعتباری و تشریفاتی است نه حقیقی. آیا قرب بنده به خدا می تواند از این قسم باشد یا نه؟

البته این مطلب صحیح است که خداوند به بندگان شایسته اش علاقه و محبت دارد و خواسته های آن ها را اجابت می کند، لکن قرب خداوند به بنده را از این نوع نمی توان دانست؛ زیرا در علوم عقلیه به اثبات رسیده و آیات و

احادیث هم دلالت دارند که حرکت ذاتی انسان و مسیر و صراط مستقیم او اموری واقعی و حقیقی هستند نه اعتباری و مجازی. رجوع به خداوند هم که در آیات قرآن آمده حقیقت دارد و نمی تواند اعتباری باشد. از باب نمونه خداوند در قرآن می فرماید: **(من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها ثم الى ربكم ترجعون)** ⁽⁸⁶²⁾ هر کس عمل صالحی انجام دهد سودش به خود او خواهد رسید و هر کس عمل زشتی مرتکب شود به زیان خودش عمل کرده، آن گاه همه شما به سوی پروردگارتان رجوع خواهید کرد یا این که می فرماید: **(الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون)** ⁽⁸⁶³⁾ کسانی که به هنگام مصیبت می گویند: ما مملوک خدا هستیم و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

به هر حال رجوع الی الله و استکمال نفس، اموری واقعی هستند نه اعتباری. حرکت انسان به سوی خدا یک حرکت آگاهانه و اختیاری است که نتیجه آن بعد از مرگ ظاهر می گردد. از آغاز وجود این حرکت شروع می شود و تا هنگام مرگ ادامه دارد. بنابراین، قرب به خدا هم یک امر واقعی است. بندگان شایسته الهی واقعا به خدا نزدیک می شوند و بندگان غیر صالح و گنهکار واقعا از خدا دورند. بنابراین باید دید معنای قرب به خدا چیست؟

حقیقت قرب به خداوند

قرب به خداوند از قرب های متعارف نیست، بلکه نوع دیگری است که می توان آن را قرب کمالی و درجه وجودی نامید. برای روشن شدن مطلب به یک مقدمه اشاره می کنیم:

در کتب حکمت و فلسفه اسلامی به اثبات رسیده که وجود و هستی حقیقتی است مشکک و دارای مراتب و درجات مختلف وجود که مانند نور است که مراتب شدید و ضعیف دارد. پایین ترین مرتبه نور مثلاً یک وات نور است تا عالی ترین مراتب نور که آن هم چیزی جز نور نیست در بین مرتبه اعلا و پایین، مراتبی از نور وجود دارد که همه نور هستند و تفاوت آن ها به شدت و ضعف می باشد.

وجود هم به همین گونه دارای مراتب مختلفی است که تفاوت آن ها به واسطه شدت و ضعف می باشد. پایین ترین مراتب وجود طبیعت و ماده است و عالی ترین مراتب وجود، ذات مقدس خداوند است که از جهت کمال وجودی غیر متناهی است. در بین این دو مرتبه درجاتی از وجود داریم که تفاوت آن ها نیز به واسطه شدت و ضعف می باشد. پس، از این جا روشن می شود که وجود هر چه قوی تر و درجه اش بالاتر باشد به همان نسبت به ذات خداوند نزدیک تر خواهد بود. اکنون با توجه به مقدمه مذکور می توان معنای قرب بنده به خداوند متعال را تصور کرد. انسان از جنبه روح حقیقت مجردی است که از جهت فعل به ماده تعلق دارد و به همین جهت می تواند حرکت کند و کامل و کامل تر گردد تا به مرتبه نهایی وجود خود برسد. از آغاز حرکت تا رسیدن به مقصد، یک شخص و یک حقیقت بیشتر نیست لیکن هر چه بیشتر کسب کمال و

فضایل نماید و در مراتب وجود سیر و صعود کند به همان نسبت تکامل روح
خود به منبع وجود یعنی ذات مقدس خداوند نزدیک تر می شود.

قرب به خداوند در قرآن کریم

هدف نهایی از تربیت و تزکیه، که قرب به خداوند و نزدیکی معنوی و واقعی در نزد پروردگار است در قرآن کریم به صورت های مختلف بیان شده است. گاهی به صورت لفظ (قرب و قرۃ) مطرح شده و گاهی به صورت های دیگر مانند (عند ربهم) یا (عند ملوک مقتدر) یا (لهم درجات) و مانند آن که حاکی از تقرب و منزلت انسان نزد پروردگار است ذکر شده است که در حدود 35 مرتبه جمله (عند ربهم) نزد پروردگارشان در قرآن آمده است. گاهی قرآن می فرماید: ایمان و عمل صالح انسان موجب تقرب به خداوند می شود نه اولاد و اموال. (وما اموالکم ولا اولادکم بالقی تقربکم عندنا زلفی الامن آمن و عمل صالحا) اموال و اولاد، شما را نزد ما مقرب نمی سازد و نزدیک نمی کند مگر کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند. گاهی قرآن می فرماید: سجده و خضوع در برابر خداوند مایه تقرب است: (واسجد واقترب (864) سجده کن و تقرب به سوی خداوند بجوی. لذا پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: (اقرب ما یكون العبد من الله اذا كان ساجدا) (865) نزدیک ترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد. گاهی قرآن می فرماید: مؤمنین افرادی هستند که اتفاق در راه خدا می کنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق می کند و می فرماید: آری این اتفاق مایه تقرب به خداوند است.

(ومن الاعراب من کان یؤ من بالله و الیوم الآخر و یتخذ ما ینفق قربات عندالله و صلوات الرسول الا انها قرۃ لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم) (866) گروهی از اعراب به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارند و اتفاق

خویش را باعث تقرب نزد خداوند می دانند و مایه دعای پیامبر اکرم محسوب می دارند آگاه باشید که این اتفاق باعث تقرب و نزدیکی این هاست، خداوند به زودی آن ها را در رحمت خود وارد خواهد ساخت چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

خداوند متعال در قرآن مردم را به سه دسته تقسیم می نماید:

1. اصحاب میمنه 2. اصحاب مشئمه 3. سابقون.

گروه اول افراد سعاتمند هستند. و گروه دوم افراد بدبخت و شقاوتمند هستند گروه سوم پیشگامان در ایمان و عمل صالح هستند که این گروه را به عنوان مقربین معرفی می نماید. (و کنتم ازواجاً ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم) ⁽⁸⁶⁷⁾ در آن روز (قیامت) شما به سه گروه تقسیم خواهید شد گروهی اصحاب میمنه می باشند چه اصحاب میمنه ای گروه دیگر اصحاب شومند چه اصحاب شومی و سومین گروه پیشگامان هستند، پیشگام آن ها مقربانند در باغ های پر نعمت بهشت جایی دارند.

در جای دیگر می فرماید: (فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنّة نعیم) ⁽⁸⁶⁸⁾ اما اگر او از مقربان باشد در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید مراد از مقربین در این آیه که برای آن ها روح و ریحان و جنّت نعیم است همان مقربین هستند که سابقون در ایمان و عمل صالح بودند و در آیات اولیه سوره واقعه ذکر شده اند. ⁽⁸⁶⁹⁾

خداوند متعال در مورد عاقبت و سرنوشت نهایی متقین می فرماید: (انّ المتّقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملک مقتدر) ⁽⁸⁷⁰⁾ پرهیزکاران در باغ ها و نهرهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر. در مورد دیگر تقاضای همسر فرعون را چنین بیان می کند: (رب ابن لی عندک بیتا

فی الجنة⁽⁸⁷¹⁾ پروردگارا! برای من خانه ای نزد خود در بهشت بنا کن. در سوره انفال می فرماید: مؤمنان حقیقی، برای آن ها درجات و مراتبی (فوق العاده) در نزد پروردگارشان است و برای آن ها آمرزش و روزی بی نقص و بی عیب می باشد. (لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم)⁽⁸⁷²⁾ در جای دیگر می فرماید: کسانی که مطیع فرمان خداوند هستند و از خشنودی و رضایت او پیروی می کنند این گروه در بهشت خود دارای درجه و موقعیتی هستند (هم درجات عندالله)⁽⁸⁷³⁾ جالب این که در این آیه نمی فرماید برای این ها درجه و مرتبه ای است؛ اگر چه در آیات دیگر می فرماید: (لهم درجات) اما در این آیه می فرماید: خود این ها درجه و مرتبه هستند (هم درجات) و این تفاوتِ تعبیر دلالت بر تفاوت منزلت و تقرب آن ها نزد پروردگار است.

در جای دیگر می فرماید: (لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم مما کانوا یعملون)⁽⁸⁷⁴⁾ برای آن ها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود و او ولی و یاور آن هاست به خاطر اعمالی که انجام دادند.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

فهرست مطالب

1	پیشگفتار
4	فصل اول: تربیت در اسلام
5	مفهوم تربیت
7	قرآن، کتاب تربیت
9	تعلیم مقدم است یا تربیت؟
10	امکان تربیت
11	راه تربیت
13	تشویق به تربیت
15	رستگاری در پرتو تربیت
16	اسناد تربیت به خداوند و انسان
17	انسان مسئول تربیت نفس
18	محور تربیت نفس انسان
19	تغذیه نفس به وسیله علم
20	کرامت نفس
21	حساسیت تربیت
22	اهمیت معرفت نفس
23	ارتباط معرفت نفس با معرفت خداوند
25	تجلیل نفس و تحقیر آن
26	نکوهش از نفس
27	ستایش از نفس
29	جهاد با نفس

30.....	جهاد اکبر
31.....	تفاوت های جهاد اصغر با جهاد اکبر
33.....	آثار جهاد با نفس
34.....	آثار پیروی از هوای نفس در قرآن
36.....	آثار پیروی از هوای نفس در احادیث
37.....	تربیت به معنای تزکیه نفس و اخلاق
39.....	مفهوم اخلاق
40.....	علم اخلاق
41.....	فلسفه اخلاق
42.....	اخلاق نظری و اخلاق عملی
43.....	رابطه تربیت و اخلاق
44.....	اصول فضایل اخلاقی
47.....	معیار فضیلت اخلاقی
48.....	اهمیت تربیت اخلاقی
49.....	آثار سوء خلق
50.....	آثار حسن خلق
52.....	تفاوت محاسن اخلاق با مکارم اخلاق
54.....	فصل دوم: روش های تربیت و تزکیه نفس
55.....	انذار و تبشیر
56.....	انذار و تبشیر دو اصل مهم تربیتی
57.....	بشارت و انذار هدف بعثت پیامبران
58.....	تأثیر انذار در تربیت
59.....	تأثیر انذار در افراد حق طلب
60.....	موعظه

61.....	محور موعظه توحید در اعتقاد و اخلاص در عمل
62.....	شیوه موعظه
63.....	نیاز به موعظه در تمام عمر
64.....	دعوت به خداوند به وسیله موعظه
65.....	سیمای موعظه در روایات
66.....	نمونه ای از موعظه های رهبران الهی
69.....	نصیحت و خیرخواهی
71.....	وصیت به خیر و حق
73.....	یاد مرگ و قیامت
75.....	یاد مرگ و قیامت در ابعاد مختلف
77.....	مراقبه و محاسبه
78.....	اهمیت محاسبه نفس
79.....	راه محاسبه نفس
81.....	سفارش پیامبر ﷺ به اباذر درباره محاسبه
82.....	آثار محاسبه
83.....	چرا به محاسبه نفس اهمیت نمی دهیم؟
84.....	مراقبه
86.....	تأثیر عبادات در تربیت
88.....	نماز در قرآن
90.....	نماز در احادیث
93.....	روزه در قرآن
94.....	روزه در احادیث
97.....	فواید و آثار روزه
99.....	درجات روزه

100.....	اخلاق روزه داران
102.....	زکات در قرآن
103.....	مصارف زکات
105.....	آثار و فوائد زکات در روایات
106.....	زکات در نعمت های مادی و معنوی
108.....	حج در قرآن
110.....	حج در احادیث
112.....	آثار و فواید حج
113.....	فلسفه حج
115.....	جهاد در قرآن
116.....	اهداف جهاد
117.....	دستور جامع درباره جهاد
118.....	جهاد در احادیث
120.....	آثار جهاد
122.....	امر به معروف و نهی از منکر
123.....	امر به معروف و نهی از منکر در قرآن
124.....	امر به معروف و نهی از منکر در احادیث
126.....	صفات آمرین به معروف
127.....	آثار امر به معروف
128.....	شیوه امر به معروف
130.....	امر به معروف و نهی از منکر وظیفه خصوصی است یا عمومی؟
132.....	استفاده از الگوهای تربیتی
136.....	1. شکیبایی حضرت نوح علیه السلام
138.....	2. ادب حضرت ابراهیم علیه السلام

140.....	3. تسلیم و صبر حضرت اسماعیل علیه السلام
141.....	4. صبر و مقاومت حضرت هود علیه السلام
142.....	5. عفو و بخشش حضرت یوسف علیه السلام
143.....	6. شکر حضرت موسی علیه السلام
144.....	7. تواضع حضرت داوود و سلیمان علیهما السلام
145.....	8. حضرت لقمان و دستورات ده گانه تربیتی
149.....	مهربانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
151.....	الگوهای تربیتی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
154.....	فصل سوّم: تربیت عقلانی
154.....	ارزش و اهمیت تربیت عقلانی
155.....	مفهوم عقل
156.....	حقیقت عقل
157.....	اقسام عقل
159.....	عقل نظری و عملی
160.....	تقابل عقل و جهل
161.....	تلازم بین عقل و وحی
163.....	حدود حجیت عقل
164.....	تربیت عقلانی یا دستور به تعقل
168.....	اهمّیت عقل
170.....	نشانه های عاقل
172.....	نشانه عقل کامل
173.....	عاقل ترین مردم کیست؟
174.....	آثار عقل
175.....	معیار حسابرسی بر اساس عقل

176.....	صفات انسان عاقل
178.....	وظایف انسان عاقل
179.....	عوامل پرورش عقل
180.....	عوامل نقصان عقل
181.....	میزان شناخت عقل
183.....	جنود عقل و جهل
187.....	اولین روش: تفکر و اندیشیدن
197.....	طریق دوم: تفکر از راه استدلال
204.....	تأثیر علم در تربیت عقلانی
205.....	فضیلت علم در قرآن
209.....	علم وسیله است نه هدف
210.....	فضیلت علم در احادیث
214.....	رفع محدودیت در طلب علم
216.....	تشویق قرآن به آزاد اندیشی
220.....	نقش مؤثر مثال
221.....	تمثیل در قرآن
223.....	تمثیل در روایات
228.....	فصل چهارم: اهداف تربیت
229.....	پرورش روح ایمان و عمل صالح
230.....	معنای ایمان
232.....	حقیقت ایمان چیست؟
233.....	شرایط ایمان واقعی
234.....	ایمان بدون عمل فاقد ارزش
235.....	اوصاف مؤمنان حقیقی

236.....	آیا ایمان صرف اعتقاد قلبی است؟
237.....	تأثیر متقابل ایمان و عمل صالح
238.....	آثار ایمان و عمل صالح
240.....	درجات ایمان
243.....	تقوا در قرآن
245.....	آثار تقوا
246.....	تقوی امری قلبی
247.....	تقوا در احادیث
251.....	دعا در قرآن
252.....	آداب و شرایط استجابت
255.....	دعا در روایات
257.....	آداب دعا
259.....	چرا دعا مستجاب نمی شود؟
260.....	فلسفه دعا
262.....	حقیقت ذکر الهی
263.....	ذکر الهی در قرآن کریم
265.....	مراحل ذکر الهی
266.....	حدّ نداشتن ذکر الهی
267.....	معنای ذکر کثیر
268.....	اهمیت ذکر الهی در موارد خاص
270.....	آثار ذکر الهی
272.....	راه آرامش قلب
273.....	عوامل پریشانی و نگرانی
275.....	کمّیت و کیفیّت در توبه

276.....	تعریف توبه
277.....	شرایط پذیرش توبه
278.....	آثار توبه
279.....	پذیرش توبه مشروط به دو توبه خداوند
280.....	پذیرفته شدن توبه و ردّ آن
281.....	توبه در روایات
283.....	کلام مرحوم فیض کاشانی
285.....	کلام امام خمینی قدس سره
286.....	تواضع در قرآن
287.....	ابعاد مختلف تواضع
288.....	چرا باید انسان متواضع باشد؟
289.....	تواضع در احادیث
293.....	حدّ و مرز تواضع
294.....	اخلاص
295.....	اخلاص در قرآن
297.....	اخلاص در روایات
298.....	آثار اخلاص
300.....	نشانه های اخلاص
302.....	هدف نهایی از تربیت، تکامل و قرب به خداوند
303.....	معنای قرب به خداوند
305.....	حقیقت قرب به خداوند
307.....	قرب به خداوند در قرآن کریم